

میهمانی بزرگ

(سفرنامه حج ۱۳۹۱)



نوشته: احمد قربانی

فهرست

۴	مقدمه
۴	شروع مسافرت
۷	در هواپیما
۸	در جده
۱۰	قوانین ورود به کشور عربستان
۱۲	از جده تا مدینه
۱۶	در هتل مدینه
۱۸	مسجد النبى (ص)
۲۳	ترکیب مسافرین
۲۴	در بقیع
۲۴	مقبره امامان
۲۸	مسجد الاجابه
۳۱	مساجد سبعة
۳۷	مسجد قبلتین
۳۸	اتفاقات عجیب
۳۹	لباس عربی
۴۰	بازدید دوره ای
۴۰	کوه احد
۴۲	مسجد قبا
۴۴	مسجد بلال
۴۴	مسجد شیعیان
۴۶	روز دل کندن
۴۷	در فکر همه بودم
۴۸	مات و مبهوت
۵۰	به سوی مکه
۵۱	هتل مکه
۵۳	انجام اعمال حج عمره تمتع
۵۹	در جستجوی کامپیوتر
۶۰	گشت و گذاری در شهر مکه
۶۲	نحوه زندگی در شهر مکه
۶۲	گشت و گذار روز دوم
۶۴	گشت و گذار روز سوم
۶۷	گشت و گذار روز چهارم در مکه
۶۹	کافی نتى وجود ندارد و لپ تاب هم نمى توانم بخرم
۷۰	زنان سیاه پوست چکار می کنند؟
۷۱	زادگاه پیامبر اکرم (ص)

۷۲..	چشم انداز مکه.....
۷۳.....	سرزمین مکه.....
۷۳.....	شبه‌های مسجد الحرام.....
۷۴.....	تفکیک جنسیتی در مطاف.....
۷۷.....	نقد افکار وهابیت پیرامون طواف.....
۷۹.....	نقد افکار وهابیت در مورد صحابه.....
۸۲.....	نقد افکار وهابیت در مورد شرک.....
۸۴.....	نقد افکار وهابیت در مورد خشونت.....
۸۵.....	خلط مطلب توسط وهابیون.....
۸۶.....	پیشنهاد به علمای اسلام.....
۸۷.....	تبعیت از مرجعیت.....
۹۰..	زیارت دوره ای.....
۹۱.....	کوه و غار ثور.....
۹۲.....	جبل النور و غار حراء.....
۹۲..	میهمانی بزرگ.....
۹۴.....	دیار عرفات.....
۹۶.....	آقا امام زمان (ع).....
۹۹.....	مشعر الحرام.....
۱۰۱.....	وقوف در منی.....
۱۰۲.....	رمی جمره و قربانی.....
۱۰۶.....	اعمال خانه خدا.....
۱۰۸.....	طواف وداع.....

مقدمه

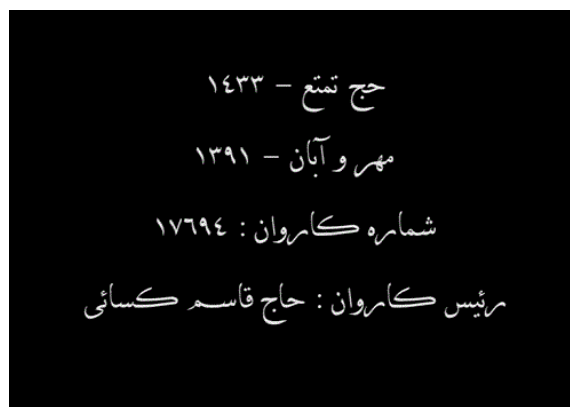
گروهی از دوستان و آشنایان از من خواستند تا اتفاقات سفر را بنویسم. به آنها قول دادم اگر امکانات باشد حتما می نویسم. هتل محل اقامت در مدینه دارای یک اتاق کافی شاپ با سه کامپیوتر بود. در نتیجه هر روز خاطراتم را می نوشتم و برای آنها بوسیله ایمیل می فرستادم. وقتی از سفر حج برگشتم. این مطالب را ویرایش و عکس را درون آن قرار دادم و تبدیل به کتاب حاضر شد.

در زمینه سفر حج کتابهای زیادی نوشته شده است ولی این کتاب از چند جهت از سایر کتابهایی که در این زمینه نوشته شده رجحان دارد. اول، بخاطر نثر روان و توضیح مکانهایی که حجاج برای انجام فرائض به آن مکانها می روند. دوم، در این کتاب افکار و عقاید وهابیت و گروه های تکفیری و تروریستی داعش و طالبان و.... که زاده تفکر وهابیت است، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. بطوریکه هویت واقعی این فرقه دینی مشخص شده است. در ضمن راهکارهای برخورد با این نوع تفکر نیز پیشنهاد شده است، که امیدوارم خوانندگان با مطالعه این کتاب و شناخت بیشتر از فرقه های تکفیری برخورد مناسبی با آنها نموده و هر چه زودتر این طرز تفکر از روی زمین ریشه کن شود. انشاء الله به امید روزی که جهان از گروه های تکفیری و تروریستی پاک شود.

شروع مسافرت

قبل از سفر حج ۱۰ جلسه توجیهی برای حجاج برگزار شد. در این جلسات نحوه انجام فرائض حج توضیح داده می شد. شش جلسه آن قبل از ماه مبارک رمضان، یک جلسه در ماه مبارک رمضان و سه جلسه هم بعد از ماه مبارک رمضان برگزار شد. در آخرین جلسه توجیهی، رئیس کاروان جناب آقای حاج قاسم کسائی اعلام فرمودند. روز سه شنبه چهارم مهر سال ۱۳۹۱ ساعت ۱۱ شب همگی در سالن شماره ۵ فرودگاه مهر آباد برای سفر جمع شوند. در ضمن صبح همین روز هم به منزل تلفن زده بود و وقت رفتن را اعلام کرده بود.

در این سفر همسرم نیز برای انجام حج تمتع همراه بود. ساعت ۱۱ به فرودگاه رسیدم در سالن شماره پنج در قسمت سمت راست سالن تابلو کاروان را دیدم.



بطرف تابلو رفتیم. دو نفر از مسئولین کاروان مشغول اعطای گذرنامه، بلیت هواپیما و کیف دستی به اعضای کاروان بودند. با گفتن اسم خودم رئیس کاروان کلیه مدارک را به من تحویل داد و گفت تا ساعت ۱۲ صبر کنید. ساعت ۱۲ پس از اینکه تمامی افراد کاروان مدارک خود را گرفتند وارد درب ورودی برای انجام ما بقی مراسم خروج از کشور شدم. ساعت ۱۲ از درب اصلی وارد شدیم. روبروی درب یک دستگاه کنترل بود. کنار آن درب، تعدادی صندلی وجود داشت. که یک فرد نظامی که درجه اش سروان بود، به زائرین گفت: آقایان در صندلی های سمت چپ و خانم ها در صندلی های سمت راست بنشینند.

به سرعت خود را به صندلی که در ردیف آخر بود رساندم چون این صندلی به همه جا تسلط داشت. حس کنجکاویم گل کرده بود، می خواستم بدانم در کاروان ما چند نفر ثبت نام کرده اند. با یک شمارش سطحی متوجه شدم که تعداد آقایان باید حدود ۷۰ تا ۷۵ نفر، و تعداد خانم ها هم باید حدود ۱۲۵ تا ۱۳۰ نفر باشد. وقتی همگی روی صندلی ها نشستیم. آن فرد نظامی در مقابل ما ایستاد و به ما گفت:

سفر خوبی برای شما آرزو می کنم. ولی یک تذکر برای مسافران لازم است و آن این است که بازرسی های ما و کشور عربستان هر دو نسبت به مواد مخدر حساس هستند اگر کسی مواد مخدر دارد قبل از ورود آنرا در گوشه ای رها کند و وارد سالن شود در غیر اینصورت اگر مواد مخدر در ساک یا هر جای آنها دیده شود. سفرش لغو می شود. در ضمن دو نوع دارو هم هست که این حالت را دارد. یکی قرص متادون و دیگری

قرص استامینافون کدئین دار است. مصرف این دو قرص هر چند در داخل کشور مجاز است ولی چون حاوی مواد مخدر است، دستگاهها، نسبت به آن حساس هستند و آنها را بعنوان مواد مخدر می شناسد. پس مسافری محترم اگر این دو قرص را هم همراه دارند، آنها را هم قبل از ورود تحویل بدهند.

اگر دستگاهها، مواد مخدری را به همراه شما شناسایی کنند، با شما بعنوان حامل مواد مخدر برخورد قضائی می شود.

در ضمن اگر به فرض محال، کسی بتواند به هر طریق از بازرسی ها ما بگذرد و وارد عربستان شود، مأمورین سعودی دستگاههای پیشرفته تری در اختیار دارند واز طرفی سگ ها تربیت شده ای نیز برای این کار دارند که سریع می تواند این مواد را از شما کشف کنند. همانطور که می دانید در عربستان سعودی، اگر از کسی مواد مخدر بگیرند، فوراً آن فرد را اعدام می کنند. کما اینکه در چند ماه قبل تعدادی از ایرانیان را به این جرم اعدام کردند.

وقتی صحبت هایش تمام شد از همه تشکر کرد و گفت: همین طور که نشسته اید، به ترتیب وارد بازرسی شوید و از این درب عبور کنید.

همگی برخاستند، با اشاره ای که جناب سروان کرده بودند تقریباً اواخر صف قرار می گرفتیم. وقتی نوبت به من رسید، کیف دستی را درون دستگاه قرار دادم و یک مأمور هم یک دستگاه کوچکی مانند راکت تنیس را به تمام بدنمان کشید که به اینطریق مورد بازرسی بدنی قرار گرفتیم. پس از عبور، وارد یک راهرو طولانی شدم. در انتها با بالا رفتن از یک پله برقی در یک محوطه باز قرار گرفتیم. در انتهای این محوطه می بایست از یک درب عبور می کردم. همانطور که پشت سر هم وارد می شدیم دوباره در یک صف قرار می گرفتیم. ابتدای صف به یک درب ختم می شد که یک مأمور ایستاده بود. او بلیط ها هواپیما را از ما می گرفت و بر روی آن بر چسب صندلی هواپیما را می چسباند. برچسب روی بلیت من 23C و بلیت همسر من 23D بود. دوباره بعد از طی مسافتی دوباره می بایست از یک درب دیگری عبور کنیم که پاسپورتها کنترل می شد و بر روی پاسپورت مهر خروج زده می شد. پس از عبور از این درب وارد یک سالن شدیم که در وسط آن یک

نقاله بیضی شکل وجود داشت. در کنار دیوار آن صندلی گذاشته بودند. وقتی وارد این سالن شدم ساعت ۲ بعد از نیمه شب بود. گفتند که پرواز ما ساعت ۳ و ۲۵ دقیقه بامداد می باشد. برای همین منظور، در سالن به انتظار نشستیم.

ساعت ۲ و ۴۵ دقیقه یکی از درب ها توسط مأمورین باز شد. به ما گفتند که سوار بر اتوبوس شویم. از درب این سالن خارج و بر اتوبوسی که فاقد صندلی بود سوار شدیم. اتوبوس با پیمودن مسافتی در یک محوطه باز در کنار یک هواپیما توقف کرد.

در هواپیما

روی هواپیما آرم هواپیمایی ایران هما درج شده بود. بر روی بدنه هواپیما نوشته بود، ایرباس ۳۰۰. از پلکان بالا رفتیم. دم درب مهماندارن ایستاده بودند. یکی از مهمانداران بلیط من را نگاه کرد و با اشاره ردیف ۲۳ را به من نشان داد. بطرف ردیف ۲۳ رفیتیم. در این ردیف، هواپیما هشت صندلی داشت. صندلی های A, B در کنار پنجره های سمت راست بود. در وسط هم چهار صندلی به نام های C, D, E, F بود و کنار پنجره های سمت چپ هم صندلی های G, H قرار داشت. در نتیجه من و همسرم بر روی دو صندلی وسط سمت راست نشستیم. دو صندلی سمت چپ هم آقایی حدود ۴۵ ساله با مادرش که حدود ۸۰ سال داشت نشستند.

تصوری که از هواپیما داشتم این بود که حداقل صندلی هواپیما می بایست نرم تر و راحت باشد. ولی با کمال تعجب دیدم صندلی های هواپیما چوبی است. روی چوب هم یک لایه لاستیک رنگی صفت چسبانده بودند. این صندلی ها مانند یک تخته چوب لغزنده بود. وقتی روی آن نشستم دائم لیز می خوردم و مجبور می شدم دوباره جابجا شوم. فردی که در جلوی من نشسته بود آهسته با خودش گفت خدا پدر و مادر اتوبوس های شرکت واحد را بیامرزد.

بعد از نیم ساعت همگی بر روی صندلی های خود نشستند. وقتی کار نشستن مسافری به پایان رسید. بلندگوی هواپیما روشن شد. گوینده، ضمن خوش آمدگویی اعلام کرد، مقصد هواپیما شهر جدّه عربستان است. این موضوع یک ولوله درون مسافران ایجاد کرد. چون ما مدینه اول بودیم. پس هواپیما می بایست بطرف مدینه حرکت کند. شهر مدینه هم فرودگاه دارد. در صورتیکه شهر جدّه با مدینه ۴۵۰ کیلومتر فاصله دارد. به هر حال، این هواپیما به جدّه می رفت، و ما هم می بایست بعد از پیاده شدن در جدّه با اتوبوس به مدینه برویم. که این وضعیت موجب می شد، حدود یک روز مسافری در اتوبوس و بین شهر مکه و مدینه تلف شود. سرو صداها هر چه بود، سریع فروکش کرد. چون همگی به یک سفر روحانی می رفتیم همه سعی کردند، ساکت باشند و به اعتراضات دامن نزنند. بعد از چند دقیقه، هواپیما روی باند فرودگاه به حرکت درآمد با چاله و چوله ها کوچکی که در فرودگاه وجود داشت، هواپیما مانند درشکه های قدیمی به بالا و پایین می پرید. سرعت هواپیما بیشتر و از زمین بلند شد. در همین حین همگی صلوات فرستادند. بعد از بلند شدن هواپیما از زمین کمی آرام گرفتیم هر چند صندلیها سفت و لغزنده بود ولی دیگر از دست اندازها خبری نبود. بعد از چند دقیقه بلندگوی هواپیما گفت: آقای حسنی خودش را به مهماندار معرفی کند. در همین موقع دیدم که خانم و آقای که در کنار ما بودند بلند شدند و مهماندار آنها را با خود به جلوی هواپیما برد. در نتیجه چهار صندلی وسط هواپیما برای من و همسرم خالی شد. من و همسرم برای اینکه بتوانیم راحتتر بنشینیم . دسته وسط صندلی ها را بالا بردیم و هر کدام روی دو صندلی لم دادیم.

در جدّه

هواپیما ساعت ۶ و ۲۵ دقیقه به فرودگاه جدّه رسید. در حالت فرود هواپیما، همه می بایست روی صندلی خود بنشینند و کمر بند ایمنی را ببندد. هر چند دست انداز های فرودگاه جدّه کمتر بود ولی تکان های ناشی از حرکت هواپیما بر روی باند، از یک طرف و سفت و لغزنده بودن صندلی ها از طرف دیگر، ما را به یاد درشکه قدیمی انداخت. در جدّه هواپیما در کنار باند فرودگاه توقف کرد. یک پل بزرگ از ساختمان کنار فرودگاه، جلو آمد و به درب هواپیما وصل شد. وقتی از هواپیما پیاده شدیم از روی این پل به طبقه دوم

ساختمانی منتقل شدیم. ابتدا وارد یک سالن شدیم که تعداد زیادی صندلی و در کنار صندلی ها، دستشویی مردانه و زنانه وجود داشت. همگی برای گرفتن وضو و خواندن نماز صبح بطرف دستشویی ها رفتیم. موضوع جالب اینکه تمامی توالت های این سالن از نوع توالت فرنگی بود. از آنجایی که تعدادی از همسفران به توالت فرنگی عادت نداشتند، آنها غرغر کنان می گفتند که خودشان را نجس کرده اند . همگی وضو گرفتند و نماز خود را در این سالن خواندند.

در این زمان مأموران کشور عربستان با مراجعه به مسافران، پاسپورت و کارت واکسیناسیون آنان را کنترل می کردند.

بعد از خواندن نمازصبح از درب سالن خارج و توسط یک پله برقی به سالنی که در همکف زمین بود منتقل شدیم. وقتی از پله برقی پایین می آمدیم. چشممان به افرادی افتاد که در سالن پایین نشسته و یا خوابیده بودند. این افراد حدود سیصد نفر زن سیاه پوست بودند. آنها نشسته و یا دراز کشیده بودند. لباس های رنگانگ آنها زیبایی خاصی به آن محوطه بخشیده بود. از طرفی سکوت آنها منظره را جذابتر کرده بود. وقتی به پایین پله برقی رسیدیم مأموران کشور عربستان ما را به دسته های ده نفره تقسیم و هر ده نفر را بطرف باجه ای راهنمایی کردند. پس از قرار گرفتن ما در پشت این باجه ها به یک باره صدای اعتراض در پشت سرمان بلند شد. همان زنان سیاه پوست که نشسته یا دراز کشیده بودند، داشتند شعار می دادند. از شعارهایشان چیزی دستگیرمان نشد. در بین شعارهای خود کلمه ایران را هم بکار می بردند. همگی ما فکر کردیم که آنها به مأموران سعودی اعتراض می کنند که چرا می خواهند کار ما را زودتر از آنها انجام دهند. وقتی آنها در آنجا حضور داشتند درست نیست که کار ما زودتر از آنها انجام بگیرد. پس حق با آنها است. ما نوبت آنها را گرفته ایم. همگی فکر می کردیم، که باید خود را کنار بکشیم و اجازه بدهیم ابتدا آنها کارشان را انجام دهند.

در همین حین مأموران کشور عربستان جمع شدند و جلوی آنها را گرفتند. بعد از چند دقیقه آنها بر روی کاغذ کارتنی که بر روی آن خوابیده بودند چند جمله به زبان انگلیس نوشتند و بالای سر خود قرار دادند. روی این پلا کادر نوشته بودند.

Coming extra we have not passport

با خواندن این جملات کمی راحت شدیم. با این جمله فهمیدیم که اینها می خواهند خارج از سهمیه کشورشان به سفر حج بیایند. در ضمن متوجه شدیم که این زنان همگی اهل کشور نیجریه هستند. پلاکادرشان نشان می داد که هیچ گونه مدرکی برای ورود به کشور عربستان نداشتند. در ضمن آنها هیچ گونه کیف دستی یا وسیله ای که نشان بدهد، لوازم شخص خود را با آن حمل می کنند به همراه نداشتند. این موضوع سوالی بود که این زنان برای چه به عربستان می آیند؟ پاسخ به این سوال را به بعد واگذار می کنم.

شعارهای آنها هر لحظه بلند تر و بلند تر می شد. ولی مأموران جلوی آنها ایستاده بودند و نمی گذاشتند آنها جلو بیایند. مأمورانی که پشت باجه ها بودند به کار ما سریع رسیدگی کردند. وقتی من جلوی باجه قرار گرفتم، یک دوربین روی میز قرار گرفته بود که می بایست به آن نگاه می کردم و در ضمن انگشتان خود را درون دستگاهی دیگر قرار می دادم. در این زمان مأمور پشت میز سریع بر روی پاسپورت ها مهر ورود زد و وارد سالن دیگری شدیم. وقتی همه اعضای کاروان ما از درب ها وارد شدند. مأمورانی که جلوی زنان ایستاده بودند آنها را رها کردند، لذا آنها هم به پشت باجه ها آمدند. ولی مأموران کار آنها را انجام ندادند. و درب های ورودی را بستند.

قوانین ورود به کشور عربستان

کشور عربستان برای زائران قانون خاصی دارد. طبق قانون عربستان هیچکس حق ورود به کشور عربستان را ندارد مگر اینکه از طرف یک نفر تبعه کشور عربستان سعودی دعوت نامه داشته باشد و آن فرد تبعه، موظف به مدیریت و هدایت، شخص خارجی است. طبق همین قانون کشور عربستان برای رسیدگی به کارهای

حجاج هر کشوری یک موسسه تشکیل داده است. موسسه ای که مسئول حجاج ایرانی است، نامش «الموسسه الاهلیه لمطوفی حجاج ایران» است.



این موسسه موظف است کلیه کارهای حجاج را انجام دهند. لذا بعد از ورود پاسپورت های ما توسط همین موسسه که مسئول رسیدگی به کار حجاج ایرانی بود مورد بازرسی قرار گرفت. این موسسه یک شماره ای ۱۰ رقمی برای هر حاجی اختصاص می داد. ابتدا از ما خواستند که اسم و مشخصات خود را روی برگه بنویسیم. سپس این موسسه شماره ها را از روی برگه جدا می کرد و آن را در دفاتر خود، برگه ای که پر کرده بودیم و بر روی ویزا و پاسپورتها چسباند. در انتها همین شماره را بر روی کارتی چسباند که می بایست این کارت را تا آخرین روز سفر به گردن خود بیاویزیم. در ضمن این موسسه پاسپورتهای ما را در قبال همین کارت از ما گرفت.

وقتی این مراحل کار انجام گرفت ساعت ۸ صبح بود. بعد از خروج از سالن بطرف فضایی باز راهنمایی شدیم که چندتا صندلی هم داشت. در اینجا نشستیم تا کار مابقی افراد کاروان هم انجام شود. تا ساعت ۹ و نیم صبح در اینجا نشستیم. هوا بسیار گرم مرطوب بود. رطوبت هوا بقدری بود که همگی خیس شده بودیم.



در این زمان حس کجکاو می‌ام موجب شد تا ببینم چه مشکلی برای کاروان بوجود آمده که حرکت نمی‌کند در ضمن چه بر سر زنان شعار دهنده آمده است. با کمی کنکاش متوجه شدم، از ساک یکی از افراد کاروان کتابی گرفته‌اند. ظاهراً این کتاب نوشته آیت الله مکارم شیرازی است. به همین جرم به این فرد اجازه ورود نمی‌دهند. به همین منظور رئیس کاروان مشغول مذاکره با مأموران است تا هر طوری شده مجوز ورود این فرد هم حل شود. زنان شعار دهنده هم تحویل موسسه ای شده‌اند که مسئول حجاج کشورهای آفریقایی است. و موسسه هم دارد کار آنها را انجام می‌دهد.

مشاهده زنان سیاه پوست مرا به فکری عمیق فرو برد. با خودم گفتم ما الان هفت سال است که در نوبت حج قرار گرفته ایم و تعداد زیادی از افراد هم دارند می‌سوزند و می‌سازند و نمی‌توانند به حج بیایند ولی عده ای با شعار دادند خودشان را به حج می‌رسانند.

حالا این عده که بدون هیچ مدرکی وارد شده‌اند، از سهمیه کشور نیجریه استفاده می‌کنند و یا اینکه اینها مازاد بر سهمیه هستند؟ اگر این افراد از سهمیه کشورشان باشد مشکلی نیست ولی اگر خارج از سهمیه باشند، این موضوع بی‌انصافی نسبت به افرادی است که سالها در نوبت تشریف حج منتظر می‌مانند.

از جده تا مدینه

وقتی همگی افراد کاروان توانستند از بازرسی ها خارج شوند . در یک محوطه باز نشستیم و منتظر ماندیم تا رئیس کاروان برای افراد گروه اتوبوسی تهیه و با آن از جده بطرف مدینه حرکت کنیم. وقتی که از هواپیما پیاده شدیم ساعت ۶ و سی دقیقه صبح چهارشنبه به وقت تهران بود. برای تنظیم ساعت به وقت محلی مجبور شدیم ساعت های خود را ۳۰ دقیقه عقب بکشیم . وقتی سوار اتوبوس شدیم ساعت ۹ و نیم به وقت محلی بود یعنی ما حدود سه ساعت و بیست و پنج دقیقه در جده بودیم. هوای جده بسیار گرم و با رطوبت بالا است. وقتی به سر و وضع همسفران انداختم ، انگار آنها رفته اند زیر دوش و خیس شده اند. سوار اتوبوس شدیم ، احساس کردم که اتوبوس کاملا خنک است. وقتی روی یک صندلی نشستیم باد کولر از بالای سر به بدنم می خورد از آنجایی که خیس شده بودم به سرعت احساس سرما کردم . لذا مجبور شدم دریچه کولر را برای مدتی ببندم. تا سرما نخورم. اتوبوس حرکت کرد، بنظر می رسد شهر جده یک شهر بزرگ بندری باشد. اتوبوس ما به سرعت از محوطه فرودگاه خارج و از شهر هم دور شد. حومه شهر دارای ساختمانهای کوچک در یک زمین بزرگ بود. نوع کاربری این نوع ساختمانها را متوجه نشدم. چرا یک ساختمان کوچک در وسط یک زمین بزرگ که دور آن گرفته شده است قرار دارد؟ هرچه اتوبوس از شهر دور می شد تعداد این ساختمانها هم کمتر می شد تا جایی که اتوبوس در یک سه راهی قرار گرفت. یک راه آن بطرف مکه و راه دیگر بطرف مدینه و تبوک بود. اتوبوس هم بطرف مدینه رفت. ساختمانها کمتر شده بود و اطراف خیابان بیابان بود. بیابان این منطقه پوشیده از یک نوع درختچه به ارتفاع حدود یک و نیم متر بود. در ابتدا شاید در هر هکتار دو یا سه درختچه به چشم می خورد ولی هر چه اتوبوس به جلو تر می رفت از تعداد این درختچه ها کمتر می شد. بطوریکه بعد از پیمودن حداقل ۱۰۰ کیلومتر دیگر درختچه ای به چشم نمی خورد.

از این به بعد زمین تغییر رنگ داد. رنگ زمین سیاه شد . ولی این خاک سیاه رنگ بنظر می رسد، عمقی حدود یکی دو سانتی بیشتر نداشته باشد. چون در جاهایی که ماشین آلات راه سازی خاک ها را جابجا، یا کنده بودند، نشان می داد که رنگ خاک در لایه های زیرین همان رنگ طبیعی دارد. هرچه به راه خود ادامه می دادیم رنگ خاک همان سیاه بود ولی تعداد سنگ های آن اضافه می شد. بطوریکه وقتی اتوبوس ۱۵۰

کیلومتر پیمود سطح زمین پوشیده از قلوه سنگ های بزرگ و کوچک سیاه رنگ بود. البته این پوشش در سطح زمین بود. و لایه های زیرین خاک طبیعی بود. سوالی برایم پیش آمده بود. چه اتفاقی اینجا افتاده که لایه های خاک سیاه رنگ شده است؟ آیا این لایه سیاه رنگ، خاکستر آتش فشان است؟ و یا بر اثر تابش خورشید زمین تفدیده شده و تغییر رنگ داده است. وقتی که اتوبوس حدود ۲۰۰ کیلومتر پیمود سطح زمین به صخره های سیاه تبدیل شد.

تا به اینجا جاده کاملا صاف بود. جاده در اینجا بصورت پنج باند رفت و پنج باند برگشت بود. در سه باند آن اتومبیل ها حرکت می کردند و یک باند در سمت چپ و یک باند در سمت راست وجود داشت که اتومبیل در آن حرکت نمی کرد. شانه خاکی در دوطرف خیابان ۱۵ الی ۲۰ متر بود. باند رفت و باند برگشت حدود ۵۰ تا ۱۵۰ متر با یکدیگر فاصله داشتند.

با توجه به فاصله جده تا مدینه که حدود ۴۲۰ کیلومتر بود و مدت زمانی که اتوبوس این مسافت را پیمود، (۶ ساعت و نیم) بنظرم اتوبوس با سرعت حدود ۸۰ کیلومتر در ساعت حرکت می کرد.

موضوع جالبی که در این جاده بنظرم آمد، سرعت اتومبیل های سواری بود. در اینجا اتومبیل های سواری اغلب بزرگ هستند. مانند اتومبیل تویوتا از نوع کمری و لندکروز، هیوندای از نوع سوناتای و اتومبیل هایی با همین قد و قواره اما ساخت کارخانجات شورلت و جنرال موتورز. این اتومبیل ها می توانند با سرعتی بالاتر از ۱۵۰ کیلومتر تا ۲۲۰ کیلومتر در ساعت حرکت کنند. جاده هم که صاف بود. در کنار جاده هم پلیس یا دوربین سرعت سنجی وجود نداشت. ولی با این حال سرعت اتومبیل های سواری بیشتر از ۱۲۰ کیلومتر در ساعت نبود. از طرفی اتوبوس ها و کامیون ها که اکثر با سوخت گازوئیل حرکت می کردند. اصلا دود نمی کردند. کامیون ها و اتوبوس هایی با عمر بیش از ۱۰ الی ۱۵ سال هم در آنجا حرکت می کردند ولی دود نمی کردند. راستی چرا اتوبوس ها و کامیونها در ایران با عمر ۱ سال هم دود می کنند؟ و هوا را آلوده می کنند؟

سعی می کردم برای این سوالها پاسخی بیابم ولی نتوانستم.

ساعت ۱۲ ظهر به ۱۹۰ کیلومتری مدینه رسیدیم . در اینجا اتوبوس برای صرف نهار و نماز در جلوی یک مجموعه توقف کرد. نهار عبارت بود از غذایی که بنظرم گوشت ماهی را چرخ کرده بودند و موادی به آن اضافه کردند و آنرا مانند شامی سرخ کرده و سپس در آرد گذاشته بودند. در کنار این هم مقداری سیب زمینی خلال کرده، هفت یا هشتایی زیتون ، چند برگ سبزی نعنا و دو عدد نان فانتزی قرار داشت. بعد از صرف غذا چند دقیقه ای در محوطه بیرون رستوران قدم زدم. در همین حین صدای اذان ظهر از بلندگوی نماز خانه یا مسجدی که در کنار رستوران بود بلند شد. در کنار مسجد دستشویی و وضو خانه وجود داشت. وضو خانه این مسجد عبارت بود از یک جوی شش یا هفت متری که در کنار دیوار قرار گرفته بود. بر روی دیوار به فاصله یک متری از هم و به ارتفاع هشتاد سانتی یک شیر آب قرار گرفته بود. در مقابل هر شیر آب، یک صندلی که با آجر و سیمان ساخته شده بود قرار داشت. ساکنان اینجا سنی مذهب هستند برای وضو گرفتن بر روی صندلی سیمانی می نشینند. ابتدا دستها را تا مچ می شویند. سپس با دو دست آب از شیر بر می دارند و صورت خود را می شویند . بعد دستهای خود را تا آرنج می شویند. سپس دو دست خیس خود را به تمام سر خود می کشند. در انتها پاهای خود را زیر شیر آب می شویند.

من به روش قبلی خودمان یعنی ابتدا صورت خود را با دست راست شستم و سپس آب را بر روی دست راست و چپ خود از آرنج ریختم و آنرا شستم و در انتها سر و پاها را مسح کردم.

به مسجد که وارد شدم از مهر خبری نبود. لذا بر روی فرش سجده کردیم و نماز ظهر و عصر را فرادی و بصورت قصر و جمع (شکسته و با هم) خواندم.

بعد نماز، سوار اتوبوس شدم. اتوبوس بعد از حدود ۴۵ دقیقه توقف در این مکان به حرکت خود ادامه داد . تا به اینجا جاده در یک بیابان صاف قرار داشت ولی بعد از این کوه های سیاه رنگ پدیدار شد. هر چه به شهر مدینه نزدیکتر می شدیم. این کوه ها بلند تر و تعداد درختچه ها هم بیشتر می شد. در نزدیک های شهر مدینه روستاهای کوچک، در میان دره ها نیز پدیدار شد. بعد از گذشتن از یک گردنه کوچک وارد شهر مدینه شدیم. شهر مدینه بسیار بزرگ جلوه می کرد. شاید کمی بزرگتر از شهر مشهد نشان داده می شد. اتوبوس بعد از مقدار کمی طی مسافت در شهر در جلوی هتل ایستاد.



در هتل مدینه

قبل از رسیدن به هتل، رئیس کاروان به ما گفت: اسم هتلی که در آن اقامت خواهیم داشت هتل موفنپیک است. این اسم برایم بی معنی بود. ولی وقتی تابلوی هتل را دیدم . متوجه شدم که اسم هتل به زبان عربی موفنپیک و به انگلیسی MOVENPICK است. در نتیجه معنی اسم آن می شود: "انتخاب فعال" که اسم بی معنی نیست .



این هتل کنار خیابان ملک عبدالعزیز و در قسمت جنوبی مسجد النبی (ع) قرار داشت. وارد هتل شدیم ابتدا از یک پله برقی به طبقه اول هتل رفتیم. سالن گفتگوی هتل در این طبقه قرار داشت. وقتی به سمت چپ خود نگاه کردم، یک درب شیشه ای دیدم که در پشت آن یک فروشگاه بزرگ قرار داشت. ظاهراً در این قسمت فروشگاه غرفه فروش وسایل اسباب بازی کودکان و لباس کودکان بود. وقتی به درب فروشگاه نزدیک شدم. درب فروشگاه بصورت اتوماتیک باز شد. از همانجا می توانستم کل فروشگاه را ببینم. در فروشگاه انواع و اقسام لباس، پارچه و لوازم منزل به نمایش گذاشته بودند. فروشگاه در طبقه همکف و طبقه اول هتل قرار داشت. برای اتصال بین دو طبقه، چهار رشته پله برقی احداث کرده بودند. دوباره به محل لابی (گفتگو)

هتل برگشتم. شخصی که در پشت میز اطلاعات هتل قرار داشت با اشاره به ما گفت که به طبقه بالا و در رستوران جمع شویم. کل طبقه دوم هتل، آشپزخانه و رستوران قرار داشت. بر روی یکی از صندلی ها رستوران نشستیم تا همگی وارد این رستوران شدند. رئیس کاروان آمد و ضمن خوشامد گویی مدیر ایرانی هتل را به ما معرفی کرد.



و در انتها گفت که کلید های اتاق هتل را با توجه به لیست و شماره اتاق روی میز است. هر کسی کلید خود را از روی میز بردارد. کلید اتاق عبارت بود از یک کارت کامپیوتری که روی آن نوشته بود ۲۲۶، و روی کارت همسرم هم نوشته شده بود ۲۲۷ با برداشتن کلید متوجه شدم که اتاق من یک طبقه بالاتر است. وارد آسانسور شدیم و با توجه به راهنمای اتاقها بطرف اتاق خود حرکت کردم. اتاق من در طبقه سوم در گوشه جنوب شرقی هتل قرار داشت. و اتاق همسرم روبروی اتاقم بود. در سفر حج تمتع اتاق خانم ها و آقایان از یکدیگر جدا است. وارد اتاق شدم. وسایل خود را درون اتاق گذاشت و از پنجره بیرون را نگاه کردم. خیابان ملک عبدالعزیز و پل هوایی که بر روی خیابان بود مشاهده کردم و در انطرف خیابان مسجد و سوق بلال قرار داشت. بعد از چند دقیقه هم اتاقی من به نام آقای مهدی مطلبی هم وارد شد. ایشان هم با همسر خود به این مسافرت آمده بود. همسر ایشان نیز هم اتاقی همسرم بود.

به حمام و دستشویی رفتم، حمام و دستشویی این اتاق حدود ۲ متر در ۳ و نیم متر بود. وقتی درب را باز کردم. در انتها یک وان قرار داشت. در کنار آن چند گیره برای آویزان کردن لباس ها، در وسط یک توالی فرنگی و یک پا شویه قرار داشت. پاشویه در اینجا مانند توالی فرنگی ولی کوچکتر از آن است. و برای شستن پا تعبیه شده است. چون مسلمان اهل سنت برای گرفتن وضو می بایست پاهای خود را نیز بشویند. در

نتیجه این چنین وسیله ای هم در دستشویی ها تعبیه شده است. در قسمت پایین هم سینک دستشویی قرار داشت که در بالای آن یک آینه قدی و در کنار آن یک سشوار قرار داشت.

ابتدا وضو گرفتیم . سپس غسل کرده و به سمت مسجدالرسول (ص) حرکت کردم

مسجد النبی (ص)

استقرار در اتاقها و جابجایی اثاثیه یک ساعتی طول کشیده بود. وقتی به سمت مسجد حرکت کردم ساعت ۵ و ۱۵ دقیقه بود. از درب هتل خارج شدم. هوا بسیار گرم بود بگونه ای که فکر می کردم در فضایی قرار می گیرم که در آن فضا آتش روشن کرده اند. درب خروج و ورود هتل برای مسافری در قسمت شمال غربی آن و در کوچه ای حدوداً ده متری قرار داشت. در کوچه سه مغازه بود که در آنها انواع لباس و زینت آلات به معرض فروش گذاشته بودند. وقتی به نبش کوچه و خیابان اصلی رسیدم. درب بزرگ فروشگاه قرار داشت. که بر روی تابلوی آن نوشته شده بود سنتر پوینت (center point) در ضمن این همان فروشگاه می بود که در طبقه همکف و اول قرار داشت. در پیاده رو خیابان اصلی به سمت شمال حرکت کردم. این خیابان قبل از رسیدن به مسجد النبی (ص) به زیر زمین منتقل می شد، یعنی اتومبیل ها برای ادامه مسیر بطرف شمال بایستی از تونل زیر زمینی مسجد النبی عبور و سپس در شمال مسجد النبی (ص) خارج شوند. ولی پیاده ها با عبور از کنار خیابان، وارد خیابانی می شدند که سمت راست آن قبرستان بقیع و سمت چپ آن حیاط مسجدالرسول قرار داشت.



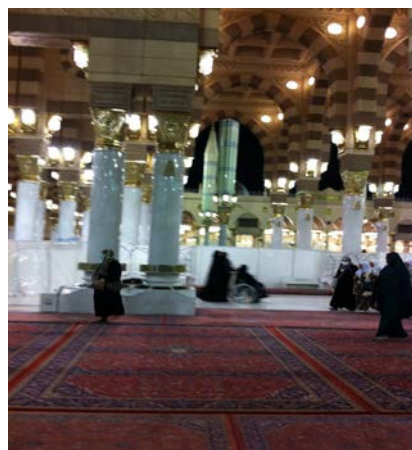
فاصله بین هتل تا مسجد النبی کمتر از ۱۰۰ متر بود. مسجد النبی شکوه و جلال خاصی داشت. مسجد در یک طبقه بنا شده بود. نمای ساختمان از سنگ مرمر سفید مایل به قهوه ای روشن تشکیل شده بود. گنبد سبز رنگ مسجد بسیار جذاب بود. ارتفاع این گنبد حدود ۹ الی ۱۰ متر بود. علاوه بر گنبد سبز، این مسجد یک گنبد به رنگ نقره ای و ۱۰ مناره، هر کدام به ارتفاع حدود ۱۰۰ متر داشت. ساختمان و نوع معماری مسجد بسیار شیک و جذاب بود ولی حس حضور رسول اکرم (ص) در آن مکان هر زائری را به وجد می آورد. زیبایی ظاهری و حس در محضر بزرگترین مرد تاریخ باعث شیفتگی و سرازیر شدن اشک در میان چشمانم شد



بی اختیار اشک می ریختم. ابتدا وارد حیاط جنوبی مسجد الرسول شدم. حیاط بسیار بزرگ و با سنگ مرمر سفید فرش شده بود. در سرتاسر حیاط میله هایی نصب کرده بودند که بر بالای این میله ها چتری نصب شده بود. وقتی خورشید غروب می کرد. چترها بسته می شد.



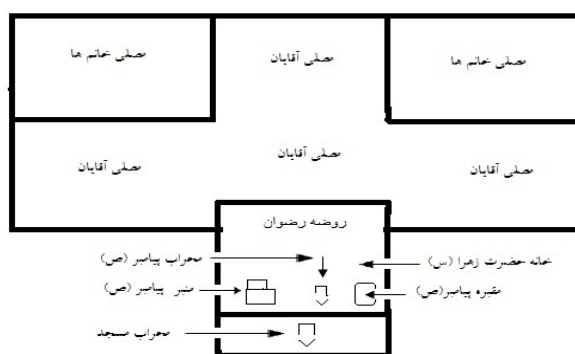
وارد حیاط شدم. در این زمان، چترها داشتند بسته می شدند. بعد از عبور از حیاط، وارد مسجد شدم. مسجد بسیار بزرگ بود. لذا مسجد دارای ستونها متعددی بود. قسمت هایی از مسجد را با فرش های ۱۲ متری قرمز رنگ مفروش کرده بوند.



ولی در قسمت هایی که ستون ها به درب های ورودی و خروجی ختم می شد و یا جاهایی که محل عبور نماز گزاران بود، فرش نداشت. مشخص می شد که کف مسجد النبی هم را با سنگ مرمرین سفید رنگ فرش کرده اند. در وسط این قسمت یک پارکت سیاه رنگ به عرض یک متر و طول معبر، فرش کرده بودند. بعد از چند دقیقه اذان مغرب از بلندگوها شنیده شد. مسلمانان دسته دسته بطرف مسجد در حرکت بودند. چون زود تر از اذان به مسجد رسیده بودم جای خالی برایم وجود داشت. نمی خواستم بر فرش سجده کنم. لذا قسمتی از مسجد که سنگ فرش بود را انتخاب کردم. اذان مغرب ساعت ۶ و ۱۰ دقیقه بود. ولی اقامه نماز مغرب حدود ۲۰ دقیقه بعد یعنی ۶ و ۳۰ دقیقه انجام گرفت. نماز باشکوهی بود. بعد از اقامه نماز مغرب، امام جماعت مسجد نماز میت هم خواند. بعد از نماز به تعدادی ساعت که به دیوار مسجد آویزان بود انداختم. این ساعتها وقت اذان را نشان می داد. نشان می داد که اذان نماز عشا ساعت ۷ و ۴۰ دقیقه می باشد. وقت داشتم از این رو کنجکاو شدم تا بدانم این مسجد گنجایش چند نفر را دارد. لذا یک بار از شرق به غرب مسجد حرکت کردم. حدود ۸۰۰ نفر در کنار هم نشسته بودند. سپس از شمال به جنوب مسجد حرکت کردم و دیدم که حدود ۱۶۰ صف تشکیل شده است. با ضرب این دو عدد متوجه شدم این مسجد باید گنجایش ۱۲۸ هزار نفر را داشته باشد. البته اگر فضای ستون ها و فضای جا کفشی ها و کلمن آب ها که در کنار ستون ها مستقر هستند را کم کنیم، حداقل گنجایش ۱۰۰ هزار نفر را دارد. بعد تخمین

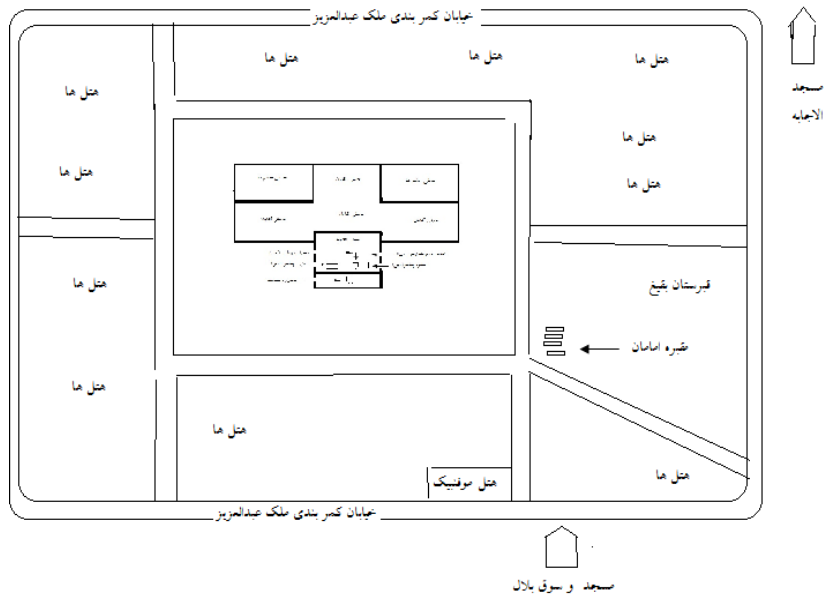
گنجایش مسجد موضوع ابعاد مسجد هم برایم مطرح بود. بنظر آمد، اگر هر صف حدود ۱۲۰ سانتیمتر باشد در نتیجه عرض مسجد حدود ۱۹۲ متر یا حدود ۲۰۰ متر است. و اگر مکانی را که هر نماز گزار اشغال می کند را ۸۰ سانتیمتر در نظر بگیریم طول مسجد حدود ۴۰۰ متر می شود.

اگر این مسجد مستطیل شکل را به شش قسمت تقسیم کنیم . یعنی طول مسجد را به سه قسمت و عرض آن را به دو قسمت کنیم. قسمت شمال شرقی و شمال غربی مسجد محل اقامه نماز خانم ها است ولی قسمت مرکزی در شمال و هر سه قسمت جنوبی برای اقامه نماز آقایان اختصاص دارد. به عبارت دیگر از شش قسمت مسجد ، دو قسمت آن برای اقامه نماز خانم ها و چهار قسمت آن برای اقامه نماز آقایان اختصاص داده شده است.



قسمت وسط و جنوب، بنای قدیمی مسجد قرار دارد. این قسمت مسجد با نرده از سایر قسمت ها جدا شده بود. فرش این قسمت از مسجد سبز رنگ بود. قسمت جنوبی مسجد قدیم به عرض ۱۵ متر روضه رضوان قرار دارد. این قسمت جلو تر از دو قسمت، جنوب شرقی و جنوب غربی مسجد النبی (ص) قرار گرفته است. روضه رضوان عبارت است از مقبره رسول اکرم (ص) ، مقبره خلیفه اول و دوم ، خانه حضرت زهرا (س)، منبر و محراب رسول اکرم (ص) و محراب جدیدی که برای مسجد ساخته اند و جلو تر از محراب رسول اکرم(ص) قرار دارد . برای ورود به مسجد قدیمی از سمت شرق، باب جبرئیل قرار دارد و یک درب هم از سمت غرب وجود دارد. ولی برای ورود و خروج روضه رضوان در قسمت جنوبی دربی وجود ندارد. و در

قسمت غرب آن یک درب وجود دارد. مقبره ها بصورت اتاقک و دور آن دیوار می باشد. یعنی مقبره رسول اکرم(ص) ضریح ندارد. سه طرف آن دیوار و تنها ضلع جنوبی آن پنجره دارد که انگار مقبره سالها است که به همان شکل رها شده است. در قسمت غربی مقبره، محراب پیامبر و در چند متری آن منبر پیامبر قرار دارد. منبری بزرگ با ده پله. بنظر می رسد جنس آن از چوب و طلا کاری باشد. در وقت نمازهای یومیه این قسمت از مسجد به آقایان تعلق دارد ولی بعد از نماز عشا، تا قبل از نماز صبح و بعد از نماز صبح تا قبل از نماز ظهر، قسمت شمالی روضه رضوان را برای خانم ها باز می کنند. خانم ها در مکانی که خانه حضرت زهرا (س) می باشد نماز می خوانند و آقایان از درب غربی وارد می شوند. بعد خواندن نماز بین منبر و محراب و زیارت این محل از درب شرقی که ۶ یا هفت متری پایین تر از باب جبرئیل است خارج می شوند. اطراف این مسجد توسط یک حیاط بزرگ احاطه شده بود. حیاط مسجد الرسول (ص) دارای چترهای متحرک بود که این چترها در ساعات روز باز می شدند و در شب چترها بسته می شدند. دور تا دور حیاط مسجد الرسول (ص) هم دیوار به رنگ قهوه ای محصور شده بود. چون محراب مسجد الرسول ۱۵ متری جلوتر از سایر قسمت های مسجد قرار دارد. لذا موقع نماز حدود ۱۰ صف در حیاط جنوبی مسجد الرسول نماز اقامه می شود. ما بقی حیاط جنوبی مسجد معمولاً خالی است. حیاط شرقی و غربی مسجد، بدلیل اینکه قسمت خانم ها در مسجد محدود است به اقامه نماز خانم ها اختصاص دارد. در حیاط شمالی مسجد هم نماز خوانده می شود. درست مانند داخل مسجد اگر حیاط شمالی را به سه قسمت تقسیم کنیم. قسمت شرقی و غربی آن محل اقامه نماز خانم ها است و قسمت وسط آن محل اقامه نماز آقایان است. بعضی از وقت ها که جمعیت زیاد باشد در خیابان غربی مسجد و کوچه و خیابان های اطراف هتل ها در قسمت شمالی مسجد هم نماز خوانده می شود. که معمولاً آقایان و خانم ها بصورت گروهی و در کنار هم نماز می خوانند.



بعد از دیوار مسجد الرسول (ص) یک خیابان باریک وجود داشت و بعد از آن محوطه هتل ها بود . بجز جنوب شرق مسجد که قبرستان بقیع هست از هر طرف حدود ۴ تا ۱۰ ردیف هتل وجود دارد. در ضمن دور تا دور هتل ها یک خیابان بصورت کمر بندی بنام خیابان ملک عبدالعزیز وجود دارد. این خیابان کمر بندی باعث شده تا مردم شهر مدینه بصورت عادی در اطراف مسجد حضور نداشته باشند. لذا با بلند شدن هر اذان مسافرین از درون هتل ها به مسجد النبی وارد و دوباره به محل اقامت خود مراجعت می کنند. مسافرینی که هر کدام از شهر و دیاری به این مکان آمده اند.

ترکیب مسافرین

در اینجا هر گروه از مسافرین نشانه هایی دارند که شناسایی آنها بسیار آسان است. مثلاً هندی ها یک کیف قرمز رنگ دارند که روی این کیف کارت شناسایی آنها نصب شده است. مسافرین هندی موظف هستند کفش های خود را درون آن قرار داده و وارد مسجد شوند. مسافرین اندونزی هم به همین ترتیب ولی دارای یک کیف نارنجی رنگ هستند. برای ایرانی ها هم شرکت بیمه ایران یک توپره آبی رنگ هدیه داده بود که ما هم آنها را با خود به مسجد می بردیم و کفش های خود را درون آن قرار می دادیم. روی این توپره آبی رنگ نوشته بود: شرکت بیمه ایران .

روز اول که وارد مسجد النبی شدم تقریباً مسافرین به سه گروه عمده و تقریباً مساوی تقسیم می شدند. یک قسمت هندی ها بودند . یک قسمت اندونزی ها و قسمت سوم نیجریه ای بودند. در این میان ایرانی ها گروه بسیار کوچکی بودند که به ندرت به چشم می آمدند. هر چند در طول اقامت در مدینه از تعداد این سه گروه کمتر نشد ولی گروه هایی از کشور چین، پاکستان، افغانستان، ترکیه، مالزی و افریقای جنوبی نیز بصورت محدود به آن اضافه شد. شاید روز پنجم که در مدینه بودم. مشاهده کردم که یک گروه از کشور عراق وارد مدینه شده است. آرم کاروان نشان می داد که از شهر ذی قار عراق آمده اند.

در بقیع

روز دوم برای اقامه نماز صبح به مسجد النبی رفتم، بعد از نماز صبح نماز میت هم توسط امام مسجد خوانده شد. بعد از بیرون آمدن از مسجد ، عده ای مشغول تشییع جنازه بودند. جسد ها را به قبرستان بقیع بردند. این قبرستان به محوطه حیاط مسجد النبی چسبیده است. و تنها با بالا رفتن از ۲۱ پله می توان به آن رسید. ابتدای قبرستان، قبور ائمه و سایر صحابه رسول اکرم قرار دارد. در این مکان، هیچ مرده ای دفن نمی شود. ولی بعد از این قبور، دفن اموات انجام می گیرد. اموات بصورت چند لایه در آن دفن می شود. خاک این قبرستان بگونه است که اجساد، بعد از گذشت چند روز کاملاً از بین می رود. لذا در این قبرستان مرده ها بر روی هم و بصورت دائم دفن می کنند.

مقبره امامان

این مقبره توسط میله های آهنی احاطه شده است و یک نفر افغانی هم بالای آن قرار دارد و دائم می گوید این ها مرده هستند بروید خواسته های خود را از خدا طلب کنید بروید مسجد النبی و از خدا حوائج خود را طلب کنید.

این کلمات چندش آور بود. چون زیارت و آداب زیارت در احکام و عقاید ما مسلمانان جایگاه خاصی دارد. اولین بار پیامبر اکرم (ص) به زیارت قبور رفتند. نوشته اند، ایشان به زیارت قبر عمویش حضرت حمزه سید الشهداء می رفته اند. کیفیت زیارت پیامبر اکرم را هم نوشته اند. احادیث متواتر و تقریبا از تمامی صحابه نقل شده است. آنها نقل کرده اند، پیامبر اکرم(ص) سر قبر عمویش حاضر می شده، ایشان گاهی به دادن سلام به عموی بزرگوار خود اکتفا می کرده و گاهی در کنار قبر ایشان نماز هم می خوانده اند.

لذا زیارت قبر بزرگان اسلام بصورت، سلام بر آنها و خواندن نماز در کنار قبر آنها خلاصه می شود. موضوع درخواست دعا برای رفع حوائج هم بعد از وفات پیامبر اکرم (ص) مطرح شد. در زمان حیات پیامبر گرامی، مسلمانان به نزد ایشان شرفیاب می شدند و از ایشان می خواستند که برای شان دعا کند. ایشان هم برای آنها دعا می کرد. وقتی این آیه لا تجعلو دعائکم کالدعا الرسول یعنی شما دعای خود را مانند دعای پیامبر اکرم ندانید. دعای پیامبر اکرم مستجاب است. نازل شد، رجوع به پیامبر اکرم برای دعا بیشتر شد. بعد از وفات پیامبر اکرم ، این موضوع بصورت سلام به پیامبر اکرم و خواندن دو رکعت نماز در مسجدالنبی و بعد در خواست حوائج خود از خداوند و آمین گفتن روح رسول اکرم برای آن دعا و مستجاب شدن آن مطرح شد. که هم اکنون نیز این امر به همین صورت رایج است. هنوز هم تمامی مسلمانان از اطراف جهان خود را به مسجد النبى می رسانند و به آن حضرت سلام می کنند، سپس دو رکعت نماز زیارت می خوانند و بعد از نماز حوائج خود را از خداوند می خواهند. یعنی مسلمانان حوائج خود را در مسجد و کنار قبر پیامبر از خداوند می خواهند. این شیوه زیارت، مورد قبول همه مسلمانان است.

در ضمن گاهی مسلمانان از خداوند می خواهند که پیامبر اکرم را بعنوان شفیع خود در روز قیامت قرار دهد که این موضوع هم با توجه به آیه قرآن یوم یدعو کل اناس بامامهم یعنی در روز قیامت هر قومی با امام خود فرا خوانده می شود، انجام می گیرد و یا آیه یوم یقوم الروح و الملائکته صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا یعنی در روز قیامت روح انسانها و ملائکه به صف می شوند و هیچ کس سخن نگوید مگر به اجازه خداوند ، وسخن صواب بر زبان خواهد آورد که یکی از موارد سخن صواب شفاعت بزرگان از سایرین است.

این اعمال به عنوان زیارت مطرح است. زیارت را تمامی گروه ها و مذاهب اسلامی قبول دارند و در مورد آن مناقشه ای ندارند. ولی اعمالی بیش از این را من اسمش دخیل بستن می گذارم اعمال رایج دخیل بستن عبارت است از نخ بستن ، چسبیدن به ضریح ، و حالا با این تعریف اگر کسی مرتکب عملی بیش از زیارت شود می گویند دخیل بسته است. دخیل بستن در بین فرق اسلامی یکی از موارد مناقشه آمیز است. مراجع شیعه، دخیل بستن را نهی کرده اند ولی فردی که دخیل می بندد را خارج از دین یا مشرک نمی دانند. تمامی گروه های چهار گانه اهل سنت هم دخیل بستن را نهی و مذمت کرده اند. اما گروه وهابیت نه تنها دخیل بستن را نهی می کند که آنرا نوعی شرک اکبر می داند. یعنی اگر کسی مرتکب عمل دخیل بستن شود. آن فرد را مشرک و از دایره مسلمانی خارج می دانند. در ضمن گروه وهابیت، برخورد های خشنی با کسانی که مرتکب عمل دخیل بستن شده اند را انجام داده اند. این عقیده آنها باعث شده تا قبور بزرگان اسلام به جرم اینکه عده ای بر این قبور دخیل می بندند، نیز خراب شود. نمونه بارز آن خراب کردن قبور ائمه بقیع و محصور کردن قبور شهدای احد است.

با این مقدمه وقتی بر قبور ائمه بقیع نگاهی کردم بر مظلومیت آنها گریستم. این مظلومیت هنوز از دو طرف یعنی گروه وهابیت و تعدادی از شیعیان حضرت بر آنها تحمیل می شود. هنوز عده ای از شیعیان می خواهند بر سر مزار آن بزرگواران دخیل ببندند و هنوز هم گروه وهابیت با کاشتن فردی بر سر قبر، به توهین و ناسزا گفتن خود ادامه می دهند. بر سر قبر ائمه بقیع یک نفر افغانی ایستاده و دائم به ائمه فحش و ناسزا می دهد و می گوید اینها مرده اند. کاری از اینها ساخته نیست بروید خواسته های خود را از خدا بخواهید. خواستن از اینها شرک است. این فرد افغانی از صبح تا شب بصورت مستمر و خستگی ناپذیر حرفهای خود را تکرار می کند. این فرد آنقدر حرف خود را تکرار می کرد که فکر کردم شاید این یک آدم نباشد بلکه آدمک مصنوعی ساخت چین باشد که هرچه دلت بخواهد بصورت پیوسته و مکرر برایت تعریف می کند. نگاهی به او انداختم، ولی هر چه نگاه کردم تا آثار خستگی در او مشاهده و اندکی آرام بنشیند، به آرزوی خود نرسیدم. انگار نه انگار ، ایشان اصلا خسته نمی شد. از طرفی چند زائر اصفهانی و ترک هم پیدا شدند. آنها هم با دیدن این مرد پاسخ هایی بصورت فحش ها و حرفهای رکیک به او دادند ولی این فرد انگار

نه انگار که کسی دارد جواب می دهد. چون اگر فرد یک انسان به تمام معنی باشد، وقتی پاسخ های رکیک دریافت می کند باید در هم بریزد ولی باز هم انگار برای او هیچ اتفاقی نیافتاده است. باز هم به همان حرف های خود ادامه می داد. خلاصه یکی دو ساعتی رفتار و کردار این فرد را زیر نظر داشتم ، در انتها به یاد آن جوک معروف افتادم . وقتی در جبهه بودیم. گاهی عراقی ها آتشباری شدیدی و بدون قطع بر سر رزمندگان اسلام می ریختند بطوریکه انگار آنها خسته نمی شدند. در این موقع رزمندگان می گفتند این عراقی ها چند تا افغانی استخدام کرده اند و به آنها گفته اند آنقدر گلوله در این خمپاره بریزد تا آن پر شود، وقتی پرشد کار شما تمام می شود. حالا این افغانی ها دائم گلوله را در خمپاره قرار می دهند و این لوله خمپاره هم هیچ وقت پر نمی شود و افغانی هم هیچ وقت خسته نمی شود.

هوا خیلی گرم بود. تابش نور خورشید مانند مته داغ، سرم را سوراخ می کرد. به هر حال وقتی از خسته شدن این افغانی نا امید شدم. به خودم گفتم باید ما شیعیان زیارت این بزرگواران را به گفتن سلام در محوطه مسجد النبی و خواندن نماز هم در همان مسجد خلاصه کنیم و کمتر در مقابل اینجور افراد بایستیم. اصلا مخاطب اینجور افراد شدن به نوعی توهین به شعور انسانی است. و ما اگر بر سر قبر آن بزرگواران قرار می گیریم چیزی جز سلام به آن بزرگواران نباید بر زبان جاری کنیم.

چون هر حرکت یا عملی که بیشتر از زیارت عادی باشد از نظر گروهی که فعلا بر مسجد النبی(ص) حاکم هستند شرک تلقی می شود . این را در کتابهای خود به وضوح نوشته اند. کتابی هست به نام تفسیر سه جزء آخر قرآن کریم، این کتاب را به تمام زبانها ترجمه کرده اند و در اختیار حجاج قرار می دهند. نویسنده در صفحه ۸۵ این کتاب عنوان می کند که شرک دو قسم است شرک اکبر و شرک اصغر ، شرک اکبر شرکی است که خداوند هیچ وقت آنرا نمی بخشد و در قرآن نوشته شد که ان الله لا یغفر آن یشرک به و یغفر مادون ذالک لمن یشاء یعنی خداوند شرک را نمی بخشد و هر گناهی پایین تر از شرک را می بخشد. و مصادیق شرک اکبر را شرک در دعا و در خواست ، شرک در نیت و قصد ، شرک در اطاعت از عالمانی که حرام را حلال و حلال را حرام می کنند. شرک در دوستی و محبت، بطوریکه یک نفر را مانند خدا دوست

داشته باشیم. با این استدلال زیارت همراه با دخیل بستن را شرک تلقی می کنند. مصادیق شرک اصغر را هم کشتن مسلمان می دانند.

گروه وهابیت در همین کتاب عنوان می کند که مال و جان کسانی که مشرک هستند بر مسلمانان حلال است. یعنی اگر کسی دخیل ببندد واجب القتل است و اگر کسی او را بکشد می تواند اموالش را نیز تصاحب کند.

قبل از اینکه به زیارت خانه خدا بیایم . کاروان کتابی به نام آئین وهابیت نوشته آیت الله سبحانی به ما هدیه کرد که آنرا خواندم وقتی این گروه را از نزدیک دیدم، بنظرم آمد آیت الله سبحانی باید در نوشته های خود تجدید نظر کند. بجای نوشتن این کتاب، خوب بود. می نوشت: ای مردم، آنطور زیارت کنید که من (آیت الله سبحانی) زیارت می کنم. نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم. اگر این یک جمله را می توانست به زائرین یاد دهد، زائرین هیچ وقت به مشکل بر نمی خوردند. و نیازی به نوشتن چنان کتابی نبود. چون آیت الله سبحانی هم به درستی زیارت می کند و از دخیل بستن به شدت می پرهیزد.

دلیل عدم نیاز به چنین کتابی را به نقد و بررسی افکار وهابیت و گروهی که مدیریت حرمین الشریفین را بعهدہ دارند واگذار می کنم. در قسمت های بعدی افکار و عقاید گروه وهابیت را مورد بررسی، و اقداماتی که باید انجام گیرد را پیشنهاد می کنم

مسجد الاجابه

این مسجد در ضلع شمال شرقی مسجدالرسول (ص) و کنار خیابان ملک عبدالعزیز واقع شده است. بعد از اقامه نماز عصر برای دیدن این مسجد عزم خود را جزم کردم. برای رسیدن به این مسجد، از درب شرقی مسجدالرسول خارج شدم. به سمت شمال شرق حرکت کردم، برای این منظور می بایست از میان هتل های اطراف مسجد رد می شدم. طبقه همکف هتل ها، مغازه و فروشگاه است. در این فروشگاه ها، انواع پارچه، انواع لوازم برقی کوچک، زینت آلات بدلی، لباس، و طلا فروشی بود. بعد از عبور از میان

هتل ها به خیابان کمر بندی ملک عبدالعزیز رسیدم. مسجد مباحله در آنطرف خیابان قرار داشت. مسجد حدود ۲۰ متر طول و ۶ متر عرض داشت. طول مسجد بطرف شرق و غرب بود. مسجد دارای ۴ درب دو متر در دو نیم متری بود. این درب ها حدود یک متری در داخل ساختمان قرار داشت.



بطوریکه در جلوی درب یک موکت یک متری قرمز رنگ انداخته بودند. همه درب های مسجد در قسمت شمالی و پشت به قبله بودند. نمای مسجد از سنگ مرمر سفید رنگ تشکیل شده بود. مسجد دارای یک منار بلند حدود ۳۰ متری بود. وقتی به آنجا رسیدم درب مسجد بسته بود. ولی تعدادی از زائرین پشت درب مسجد بر روی موکت ها مشغول خواندن نماز بودند.

به راه خود ادامه دادم و از دکاندار پرسیدم که این مسجد چه موقع باز می شود. او جواب داد که این مسجد در زمان نماز های پنج گانه باز می شود و بعد از اقامه نماز بسته می شود. با این توضیح متوجه شدم که زائرین نمی توانند وارد این مسجد شوند. چون اکثر زائرین در آنطرف خیابان هستند و برای اقامه نماز به مسجدالرسول می روند. در نتیجه این مسجد فقط برای کسبه اطراف این مسجد قابل استفاده است.

نام دیگر مسجد الاجابه، مسجد مباحله است. «مباحله» در اصل از ماده «بَهْل» (بر وزن اهل) به معنی رها کردن و قید و بند را از چیزی برداشتن است، و به همین جهت هنگامی که حیوانی را به حال خود واگذارند و شیر آنرا ندوشند، تا نوزادش بتواند به آزادی شیر بنوشد، به آن «باهل» می گویند، و «إبتِهال» در دعا به معنی تضرع و واگذاری کار به خدا است.

از نظر مفهومی کلمه مباحله، به معنی نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است، بدین ترتیب، افرادی که در مورد مسأله ای مهم مذهبی گفتگو می کنند و به نتیجه ای نمی رسند. در یک جا جمع می شوند و به درگاه خدا تضرع می کنند و از خدا می خواهند که دروغگو را رسوا و مجازات کند.

ظاهراً در زمان پیامبر اکرم (ص) این مکان بیابان بوده. ولی امروزه در وسط شهر قرار دارد. در مکان مباحه هم مسجدی ساخته اند. جریان مباحه زمانی پیش آمد که تعدادی از مسیحیان نجران حقانیت رسالت پیامبر اکرم (ص) را نپذیرفتند و بر حقانیت خود اصرار داشتند. در همین موقع آیه ۶۱ سوره آل عمران نازل شد

متن این آیه بدین گونه است.

آیه ۶۱ سوره آل عمران . فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

معنی آن این است : هر گاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی با تو احتجاج کردند. پس بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن گاه مباحه کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

بعد از این آیه قرار به مباحه در فردای همان روز در مکان مسجد الاجابه گذاشته شد.

فردا که شد پیامبر اکرم (ص) آمد در حالی که دست علی بن ابیطالب(ع) را گرفته بود و حسن و حسین(ع) در پیش روی او راه می رفتند، و فاطمه(س) پشت سرش او بود، مسیحیان نیز بیرون آمدند در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود، هنگامی که نگاه کرد، دید پیامبر(ص) با آن چند نفر آمدند، درباره آنها سؤال کرد، به او گفتند: «این پسر عمو و داماد او و محبوب ترین خلق خدا نزد او است و این دو پسر، فرزندان دختر او از علی(ع) هستند و آن بانوی جوان دخترش فاطمه(س) است که عزیزترین مردم نزد او، و نزدیک ترین افراد به قلب او است...».

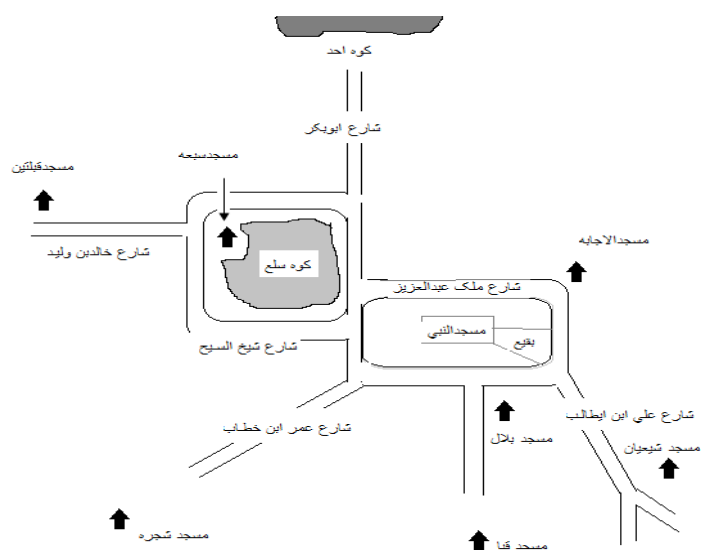
در این موقع آن اسقف مسیحی گفت: نه، من مردی را می بینم که نسبت به مباحه با کمال جرأت اقدام می کند و من می ترسم راستگو باشد، و اگر راستگو باشد، به خدا یک سال بر ما نمی گذرد که در تمام دنیا یک مسیحی که آب بنوشد وجود نخواهد داشت.

اسقف به پیامبر اکرم (ص) عرض کرد: «ای ابوالقاسم! ما با تو مباحله نمی کنیم، بلکه مصالحه می کنیم، با ما مصالحه کن، پیامبر(ص) با آنها مصالحه کرد که دو هزار حُله (یک قواره پارچه برای لباس) که حداقل قیمت هر حُله ای چهل درهم باشد، و عاریت دادن سی دست زره، و سی عدد نیزه، و سی رأس اسب، به پیامبر اکرم در مقابل پیامبر اکرم ضمانت کرد، در صورتی که در سرزمین یمن، توطئه ای برای مسلمانان رخ دهد، پیامبر(ص) ضامن این عاریت ها خواهد بود، تا آن را بازگرداند، و عهد نامه ای در این زمینه نوشته شد.

در روایت است که اسقف مسیحیان گفت: «من صورت هائی را می بینم که اگر از خداوند تقاضا کنند: کوه ها را از جا برکنند، چنین خواهد کرد هرگز با آنها مباحله نکنید که هلاک خواهید شد،

مساجد سبعه

مساجد سبعه همان مساجد هفت گانه هستند. شش مسجد در دامنه کوه سلع قرار و مسجد هفتمی در دو کیلومتری آن قرار دارد. این هفت مسجد عبارتند از مسجد فتح، مسجد ابوبکر، مسجد عمر، مسجد سلمان فارسی، مسجد امام علی (ع) و مسجد حضرت زهرا(س) که در پای کوه سلع قرار دارد و مسجد قبلتین که در دو کیلومتری این مساجد قرار دارند. شش مسجد اولی در زمان جنگ خندق احداث شده و مسجد هفتمی هم در زمان تغییر قبله انجام گرفته است.



برای رسیدن به این مساجد باید کوه سلع کاملاً دور زده شود. کوه سلع در شمال غربی مسجد النبی (ص) بعد از هتل های شمال غربی در کنار خیابان کمر بندی ملک عبدالعزیز واقع شده است.

روز سوم از اقامت عزم خود را برای دیدار از مساجد سبعه جزم نمودم. بعد از صرف صبحانه، از هتل به طرف درب غربی مسجد النبی (ص) رفتم. از درب غربی خارج و پس از گذشتن از هتل ها به خیابان کمر بندی ملک عبدالعزیز رسیدم. کوه سلع درست در آنطرف خیابان بود. در بالای کوه چند ساختمان خرابه وجود داشت که می گفتند این ساختمانها مربوط به عثمانی ها است. از خیابان عبدالعزیز عبور کردم.

وارد خیابان شیخ السیخ شدم که از کنار کوه امتداد می یافت. حدود یک کیلومتری در کنار کوه در این خیابان به مسیر خود ادامه دادم بطوریکه تقریباً کوه را دور زده بودم. یعنی از قسمت جنوب شرقی کوه سلع به قسمت شمال غربی کوه رسیده بودم. به یک سراهی رسیدم. خیابانی که این خیابان را قطع می کرد، خیابان خالد ابن ولید بود. درست در مقابل سه راهی، یک میدان باز که مانند پارکینگ اتوبوس و اتومبیل بود وجود داشت، و در پای کوه سلع، مسجد بزرگ و سفید رنگی به نام مسجد فتح ساخته بودند.



مسجد دارای دو مناره تقریباً چهل متری بود. در ضمن مسجد حدود چهار متری از سطح پارکینگ بالا تر بود. برای همین منظور مسجد یک ایوان داشت که دیوار ایوان به رنگ قهوه ای بود. از پله ها بالا رفتم در این زمان خورشید طلوع کرده بود و هوا گرم بود. لذا با ورود به مسجد احساس خنکی کردم. بعد از خواندن نماز و نشستن در مسجد خستگی ناشی از پیاده روی، کم شد. لذا به جستجوی مساجد دیگر افتادم. سمت راست مسجد فتح در فاصله بیست متری بالای تپه یک ساختمان کوچک وجود داشت که چند نفر در آنجا

بودند. من هم به آنجا رفتم. دو نفر که لباس عربی به تن داشتند ولی از قیافه آنها مشخص بود که عرب نیستند، در آنجا بودند.



با آنها سلام کردم و آنها به سلام من پاسخ دادند. وقتی آنها به من نگاه کردند، متوجه کارتی که به گردن انداخته بودم، شدند. لذا یکی از آنها گفت که من راهنمای فارس زبانان هستم.

پرسیدم شما زبان فارسی را چگونه یاد گرفتی؟

ایشان گفت من افغانی هستم و زبان مادری ام، فارسی پشتون و اهل قندهار هستم.

پرسیدم دوست شما راهنمای چه زبانی است؟

ایشان گفت: دوستم راهنمای اردو زبانان است.

گفتم ایشان هم افغانی است؟

گفت: بله ایشان هم افغانی و اهل قندهار است.

پرسیدم شما دو نفر که اهل یک جا هستید چطور بر دو زبان مسلط هستید؟

گفت: زبان پشتون بین زبان فارسی دری و زبان اردو است. خیلی از لغات اردو در زبان پشتون وجود دارد.

لذا یاد گیری زبان فارسی دری و زبان اردو برای یک نفر پشتون بسیار آسان است. اگر یک پشتون در میان

آنها قرار بگیرد، می تواند این زبان ها را یاد بگیرد. ولی بر عکس دیگران، زبان پشتون را نمی توانند یاد

بگیرند.

در همین موقع نگاهی به ساختمان و درب فلزی آن کردم که با ماژیک روی آن نوشته بودند: مسجد سلمان

از افغانی پرسیدم نام اینجا چیست؟

ایشان جواب داد که این مسجد سلمان است.

مسجد سلمان یک چهار دیواری کوچک بود که یک درب فلزی به آن نصب کرده بودند و درب آن هم قفل و بسته بود، تا کسی وارد آن نشود.

پرسیدم پس مسجد ابوبکر کجاست؟

با دستش اتاقک کوچکی که در پایین بود را به من نشان داد و گفت آن مسجد ابوبکر است.

پرسیدم پس مسجد عمر کجاست؟

ایشان اتاقکی که پایین تر از مسجد عمر و تقریباً در محوطه پارکینگ بود را به من نشان داد .

پرسیدم مسجد علی(ع) و مسجد زهرا(ص) کجاست؟

ایشان با دستش فضای سیزی را نشان داد و گفت پشت آن فضای سبز است که نمی شود به آنجا رفت.

در اینجا از او پرسیدم خندقی که در اینجا حفر شده چگونه بوده است؟

ایشان با اشاره دستش گفت: خندق از پای همین کوه سلع که در کنار مسجد سلمان باشد شروع می شده و به سمت خیابان خالد بن ولید به صورت نیم دایره امتداد داشته است.

وقتی روی بلندی قرار گرفته بودم نگاهی به اطراف خود کردم . اثری از خندق باقی نمانده بود. جلوی من خیابان و ساختمان های چند طبقه خودشان را به نمایش گذاشته بودند.

تصوری که داشتم این است که در آن زمان شهر مدینه در کنار همین کوه سلع شکل گرفته است.

ولی عمده شهر در قسمت جنوب شرقی کوه سلع یا همین مسجد النبی (ص) فعلی بوده است. وقتی پیامبر اکرم به مدینه مهاجرت کرد، مسجد خود را در انتهای شهر احداث کرده است. و مهاجرین هم در قسمت جنوب و شرق مسجد، خانه درست کرده اند. بطوریکه حیاط جنوبی مسجدالرسول(ص) حد فاصل مسجد تا قبرستان بقیع محله یا کوچه بنی هاشم بوده است. ما بقی مهاجرین هم در قسمت شمالی کوچه بنی هاشم که در حال حاضر مسجد قرار دارد مستقر شده اند. بعد از محله بنی هاشم تپه کوچکی وجود داشته که مردم مدینه، اموات خود را در آن دفن می کرده اند که به قبرستان بقیع مشهور است. این تپه حدود ۲۱ پله یا حدود ۴ الی ۵ متری ارتفاع داشته است.

ولی سایر قسمت های مدینه دشت صاف و هموار بوده . در این دشت، درختان نخل کاشته بودند. که بقایای نخلستانها، هم اکنون در گوشه، گوشه های شهر باقی است.

وقتی مشرکان می خواستند به شهر مدینه حمله کنند. بدلیل وجود باغهای نخل در جنوب ، شرق و غرب مدینه، امکان ورود برای آنها سخت بوده است. البته، افرادی که قصد حمله و تجاوز نداشتند به راحتی از محله قبا که در جنوب مدینه است، می توانسته اند از کوچه، باغهای نخلستان عبور کنند و وارد شهر شوند. ولی اگر لشگری می خواسته از این قسمت ها وارد شد، مدافعین شهر می توانستند با ایجاد تله ها و کمین ها در نخلستان، دشمن را به راحتی شکست دهند. مشرکان شهر مکه هم این را می دانستند. لذا تنها راهی که مهاجمین می توانستند به راحتی وارد شهر شوند از کنار همین کوه سلع از قسمت شمال غربی شهر بوده است. دامنه کوه سلع در این قسمت کمی مرتفع تر از سایر قسمت هاست. آنها نمی توانستند در کنار کوه درخت بکارند. این قسمت مانند یک خیابان پانصد تا ششصد متری بوده که مهاجمان مسلح برای ورود به شهر، انتخاب کرده بودند. ولی مسلمانان این قسمت را یعنی بین کوه سلع و دیوار باغی که در آنطرف بوده را خندق کنده بودند. احتمالاً آن باغ هم متعلق به یهودیان بوده است. در این مکان اگر مشرکین می خواستند وارد شهر شوند. مجبور بودند یا از کوه بالا بروند یا از خندق عبور کنند و یا از طریق یکی از باغها وارد شهر شوند. عبور از خندق موجب کشته شدن عمرو بن عبدود بدست حضرت علی (ع) شد. اگر می خواستند از کوه بالا بروند با مدافعان تیر انداز، بالای کوه مواجهه می شدند و برای عبور از باغها هم می بایست از صاحبان باغ اجازه بگیرند.

اگر آنها می خواستند بدون اجازه صاحبان باغ، از نخلستان عبور کنند، با تله ها و کمین های صاحبان باغ و مسلمانان مواجهه می شدند.

لذا ابتدا ابوسفیان به بنی قریظه پیشنهاد عبور از نخلستانها را داد. بنی قریظه هم به شرطی که تعدادی از افراد را بصورت گروگان در اختیار آنها قرار گیرد، این شرط را پذیرفت، از طرفی ابوسفیان هم از بنی قریظه این تضمین را می خواست که بنی قریظه تعدادی از افراد را بصورت گروگان در اختیار آنها قرار دهد به شرطی که در نخلستانها تله و یا کمینی وجود نداشته باشد، تابتواند سربازان خود را سالم از نخلستان عبور

دهد. این درخواست گروگان، از دو طرف و حيله آن تازه مسلمان که به دو طرف گفته بود، درخواست گروگان به منزله خدعه طرف مقابل است، موجب شد تا آن دو طرف به توافق نرسند. در نتیجه با وزش باد ابوسفیان مجبور به ترک منطقه شد.

وقتی این افکار را در ذهنم مرور می کردم، چند اتوبوس حامل زائرین برای بازدید از این مساجد، وارد پارکینگ شدند. لذا افراد زیادی از اتوبوس پیاده و در مسجد و اطراف آن پراکنده شدند. وقتی غرق در افکارم بودم آن دو افغانی هم کمی از من دور شده و در محاصره سوال کنندگان متعدد قرار گرفته بودند. خودم را به آن دو رساندم و خداحافظی کردم و از کوه پایین آمدم. در مسجد فتح نماز خوانده بودم ولی در پنج مسجدی که متعلق به صحابه و فرزند پیامبر اکرم(ص) بود بدلیل عدم دسترسی به آنها موفق به خواندن نماز در آنها نشدم.

وقتی از مسجد که در دامنه کوه بود پایین آمدم، توجه ام به یک تابلو جلب شد که بر روی آن به زبانها مختلف نوشته شده بود. هیچ حدیثی که نشان بدهد صحابه پیامبر اکرم(ص) در این مساجد آمده باشند و کاری انجام داده باشند وجود ندارد. لذا عمل خاصی برای این مساجد توصیه نشده است و خیری در زیارت این مساجد نیست. این جمله خیلی مسخره بنظر آمد. فکر کردم شاید نویسنده درست ترجمه نکرده، برای همین منظور، این جملات را که به زبان عربی و انگلیسی هم نوشته بودند، خواندم و بیشتر دقت کردم. مفهوم فارسی آن درست بود، دلیل مسخره بودنش این است که مسجد محلی است برای عبادت، هر کس در هر جایی ممکن است مسجدی بسازد. در این مکان هم کلیه یاران پیامبر اکرم در مسجد فتح نماز می خواندند و فرزندش حضرت زهرا (س) و چهار تن از اصحابش، هر کدام برای خودشان مسجدی ساختند. و در آن نماز خواندند. جنگ که تمام شد، هر کس به سراغ کار خود رفت. و این مساجد هم که در خارج شهر قرار داشت. کمتر استفاده شد. ولی هم اکنون تمام کسانی که به زیارت حج مشرف می شوند دوست دارند، از محل هایی که اتفاقات مهمی در صدر اسلام رخ داده بازدید داشته باشند. وقتی فردی می رود از مسجدی بازدید می کند. حتما باید در آن نماز بخواند. اگر وقت نماز یومیه باشد، یکی از نماز های یومیه را در آن می خواند و اگر در غیر وقت نماز های یومیه باشد دور رکعت نماز زیارت مسجد می خواند. حال اگر

کسی خواسته ای داشته باشد. بعد از نماز دعا می کند و از خدا می خواهد. این برای همه مساجد یکسان است. حال اگر مسجدی را یکی از بزرگان ساخته باشد، عرف مردم، به آن مسجد احترام بیشتری می گذارد. احترام بیشتر مردم همان خیر است. لذا نبودن خیر در مساجد معروف، کلمه مسخره ای است که به مسجد نسبت داده اند.

مسجد قبلتین

بعد از بازدید از مساجد شش گانه راهی مسجد قبلتین شدم. این مسجد همانگونه که از نامش پیدا است شامل دو قبله است. به عبارت دیگر در این مسجد پیامبر اکرم به دو قبله نماز خوانده است. برای رفتن به این مسجد وارد خیابان خالدبن ولید شدم. هوا بسیار گرم بود. راه رفتن در هوای گرم و آفتابی بسیار مشکل بود. ولی عزم خود را جزم کرده بودم. باید به آنجا می رفتم. موضوعی که توجه ام را جلب کرد، نوع لباس عربی بود. بنظرم، لباس عربی بگونه ای است که گرما و نور خورشید، صدمه کمتری به انسان می زند. لذا سعی کردم در مسیر خودم حتماً لباس عربی هم قیمت کنم شاید یک دست لباس عربی تهیه کنم. حدود بیست دقیقه پیاده روی به مسجد رسیدم. این منطقه بر بلندی قرار گرفته بود.



مسجد دارای دو طبقه بود. طبقه پایین آن محل نماز خانم ها و طبقه دوم آن محل نماز آقایان بود. برای رفتن به طبقه دوم پله برقی هم تعبیه شده بود که با پله برقی به طبقه دوم رفتم وارد شبستان مسجد شدم. هوا بسیار خنک بود. اگر به مسجد نمی رسیدم شاید گرما زده می شدم. وارد مسجد شدم و دو رکعت نماز در آن خواندم. حالم بهتر شده بود. ساعت ۱۰ و ۴۵ دقیقه را نشان می داد. از مسجد بیرون آمدم. از خیابان مقابل مسجد عبور کردم، وارد خیابان خالدبن ولید شدم. هوا گرم بود دیگر نمی توانستم پیاده روی کنم. در

کنار خیابان ایستادم و منتظر تاکسی شدم. در همین موقع یک اتومبیل شبیه لندکروز اما ساخت جنرال موتورز در مقابلم ترمز زد. من هم گفتم می‌خواهم به مسجد بلال بروم. راننده اتومبیل سری به نشانه تأیید تکان داد و من هم بلافاصله سوار اتومبیل شدم. اتومبیل بسیار شیک و نرم بود. برای اولین بار سوار چنین ماشینی شده بودم. با قطع رابطه کشور ایران و آمریکا، در کشور ایران چنین اتومبیل‌هایی یافت نمی‌شود. البته اتومبیل لندکروز ساخت تویوتا هست که صاحبان آن با چنین اتومبیل‌هایی کرایه کشی نمی‌کنند. این اتومبیل‌ها معمولاً خیلی گران است. و صاحبان آن برای رفتن به دشت و کوه و صحرا از آن استفاده می‌کنند. اتومبیل سریع به هتل رسید. میزان کرایه را از ایشان پرسیدم و ایشان هم گفت ۲۰ ریال، که این کرایه هم غیر معمول بود. در اینجا برای کرایه کشی اتومبیل‌های ون و اتوبوس وجود دارد. کرایه اتوبوس و ون ۲ ریال است. اتومبیل‌های سواری تاکسی هم هست. کرایه تاکسی‌ها هم ۱۰ ریال است. تاکسی‌های شهر مدینه نوعاً تویوتا کمری هستند و یک تابلو بر روی آن نصب شده و نوشته «اجر» به هتل رفتم و سرو صورت خود را شستم، کمی استراحت کردم و برای خواندن نماز ظهر در مسجد النبی (ص) آماده شدم.

اتفاقات عجیب

وارد مسجد که شدم در یک گوشه ای نشستم. جلوی من یک روحانی جوانی که عمامه مشکی داشت نشسته بود. چند دقیقه که گذشت، یک سیاه پوست که معلوم می‌شد، از کشور آفریقای جنوبی است، در کنار این روحانی نشست. و با ایشان شروع به صحبت کرد. این دو چند کلمه ای با هم صحبت نکرده بودند که یک نفر با لباس عربی و چفیه قرمز رنگ، شخص سیاه پوست را مورد خطاب قرار داد و گفت: آیا مشکل شرعی و فقهی داری؟ این فرد سیاه پوست ترجیح داد پاسخی ندهد. وقتی آن فرد سکوت ایشان را دید جلو آمد و دست ایشان را گرفت و کشید و گفت اگر مشکل شرعی و فقهی داری بیا برویم تا با تو صحبت کنم. آن سیاه پوست هم با بی میلی مجبور شد با او برود. بعد از نماز که به هتل آمدم، وقتی مشغول صرف نهار بودم، این واقعه را برای همسفرانم باز گو کردم. یکی از همسفران گفت: امروز آقای

مرتضوی یکی از حجاج روحانی و سید با عمامه مشکی که در کاروان ما بود، نیز دستگیر شده است. اتفاقاً ایشان هم زمانی دستگیر شده، که تعدادی از حجاج سایر کشورها از ایشان سوالاتی می پرسیده اند. فردای آن روز حاج آقا مرتضوی را دیدم. همیشه ایشان را با لباس روحانیت با عمامه مشکی می دیدم ولی این بار ایشان را در لباس عربی سفید رنگ دیدم. با ایشان احوالپرسی کردم و از حال ایشان جویا شدم، ایشان هم گفت ما را بردند و گفتند: باید اینجوری بگردیم.

لباس عربی

چون فاصله هتل ما تا مسجد النبی کم بود لذا سعی می کردم نمازهای صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا را با جماعت و در مسجد بخوانم. ولی گرمای هوا باعث می شد که این فاصله را سریع طی کنم ولی بعد از نماز عشا تقریباً هوا خنک شده بود.

در این موقع تعدادی از دست فروشان در مسیر مسجد تا هتل بساط پهن کرده بودند. یکی از دستفروشان که یک چهارچرخه هم داشت بر روی آن پیراهن عربی را به قیمت ۲۰ ریال می فروخت. پیراهن را از همین دستفروش خریداری کردم. دستفروشان دیگر چفیه و شلوار عربی هم می فروختند. چفیه به قیمت ۵ ریال و شلوار را هم به قیمت ۱۰ ریال خریداری کردم. این لباس علاوه بر خنکی، راحت هم بود. قبلاً وقتی در اتاق برای استراحت بادم باید با پیژامه و عرق گیر باشم. وقتی که می خواستم به بیرون از اتاق بیایم. به ناچار پیراهن می پوشیدم و در ضمن می بایست پیژامه را از پا بیرون می آوردم و شلوار بیرون می پوشیدم. ولی در این حالت شلوار عربی، یک نوع پیژامه کوتاه بود. این پیژامه را در اتاق هم می توانستم استفاده کنم. برای بیرون آمدن از اتاق، تنها پیراهن عربی را به تن می کردم. اگر می خواستم به شهر و در زیر نور خورشید قدم بزنم، چفیه را هم با خود می بردم و در خیابان به سر می گذاشتم تا در مقابل نور خورشید کمتر اذیت شوم.

بازدید دوره ای

بعد از خرید لباس به اتاقم رفتم و خود را آماده صرف شام در رستوران هتل نمودم. قبل از اینکه وارد رستوران شوم، یک تابلو توجه ام را جلب کرد. نوشته شده بود: زائران ساعت ۷ صبح فردا برای زیارت های دوره ای در همین محل جمع شوند.

فردای آن روز ساعت ۵ صبح از خواب بیدار شدم. نماز صبح را در مسجدالنبی (ص) خواندم، بعد از نماز به رستوران رفتم، صبحانه را صرف و در همانجا نشستم تا اینکه رئیس کاروان اعلام کرد که به پایین هتل و سوار بر اتوبوس ها شویم. سوار اتوبوس شدم. اتوبوس بطرف شمال مدینه حرکت کرد.

کوه احد

بعد از گذشت ۲۰ دقیقه اتوبوس در پارکینگ و در پای کوه احد توقف کرد. شهر مدینه هم مانند شهر تهران از طرف شمال به یک سری کوه بلند ختم می شود. کوه احد هم در شمال مدینه واقع شده است. این کوه از یک صخره بزرگ سیاه رنگ تشکیل شده است. بنظر میرسد جنس این کوه، سنگ گرانیت سیاه باشد. ارتفاع کوه حدود ۳۰۰۰ الی ۳۵۰۰ متر می باشد. سطح کوه بدلیل صخره ای بودن فاقد هر گونه پوشش گیاهی است. بالا رفتن از کوه برای افراد عادی امکان پذیر نیست. قبل از کوه احد به فاصله ۵۰ متری آن تپه کوچکی به ارتفاع ۲۰ متر و طول حدود ۷۰ تا ۸۰ متر وجود دارد.



این تپه بر خلاف کوه احد خاکی است و رنگ آن قهوه ای روشن است و سنگ های آن نیز سیاه رنگ نیست. قبرستان شهدای احد کمی جلوتر از محوطه بین تپه و کوه احد است. دور قبر شهدای احد را با دیوار محصور کرده اند تا کسی بر سر قبرها نرود. در این مکان جنک احد واقع شده است. مسلمانان مدینه چون

قبل از مشرکان به این منطقه رسیده بودند. لشگریان خود را بین این تپه کوچک و کوه مستقر کرده بودند. چون اینجا بصورت یک دالان بوده، و این تپه ۲۰ متری باعث می شده لشگریان در قسمت امنی قرار بگیرند. وقتی جنگ شروع شده، مسلمانان همگی بین این تپه و کوه مستقر بوده اند. ولی با شکست مشرکان، مسلمانان پیش روی و حدود ۵۰ تا ۱۰۰ متری از این دالان بطرف جلو حرکت کرده اند. نگهبانانی که بالای این تپه بوده اند وظیفه داشتند تا نگذارند، دشمن آنها را دور زده و از عقب حمله کنند. بعد از پیروزی نگهبانان از بالای تپه به پایین آمده اند و دشمن توانسته به آنها حمله کند و آنها که پیشروی کرده بودند. را شهید کند. که شهدا در همان محل شهادشان، دفن شده اند.

از اتوبوس که پیاده شدیم، همگی جمع شدیم و روحانی کاروان رو بطرف شهدای احد کرد و متن زیارت نامه شهدای احد را قرائت و ما هم تکرار کردیم. ولی بر خلاف سنت پیامبر اکرم (ص) موفق به خواندن نماز در این مکان نشدیم. زائران کشورهای دیگر هم وقتی از اتوبوس های پیاده می شدند، بدون خواندن متن زیارت نامه که به نوعی سلام به شهدای احد بود، خود را به بالای تپه می رساندند. و از دست فروشانی که بین تپه و قبرستان شهدای احد بساط پهن کرده بودند، خرید می کردند.



ماشین های پلیس یا همان شرطه هم دائم در حال کشیدن آژیر و رفت آمد بود. حال و هوای این مکان مانند جایی بود که عده ای زن و مرد مخلوط با هم می خواهند به پیک نیک بروند و حالا رفته اند سر کوه و پلیس هم بصورت فشرده در رفت و آمد و است که مشکلی پیش نیاید.

برایم تأسف آور بود که نتوانستم سنت پیامبر اکرم (ص) را در این مکان بجا بیاورم و در این مکان نماز بخوانم. چون با این وضعیت نه جایی برای نماز خواندن بود و نه فضای آنجا اجازه چنین کاری را می داد. راستی چرا اینها در کنار قبر شهدای احد مسجدی نساخته اند؟ مگر نه اینکه پیامبر هر جمعه و گاهی

دوشنبه ها به این مکان می آمدند، و بر سر قبر شهدا حاضر می شدند به آنها سلام می کردند و گاهی هم دو رکعت نماز بر سر قبر آنها می خواندند؟ تا آنجا که ذهن من بیاد می آورد، نماز خواندن پیامبر اکرم (ص) در این مکان تقریباً توسط اکثر صحابه نقل شده است.

این موضوع را بعداً از یکی از روحانیون عربستان که در مسجد النبی (ص) بود پرسیدم. در جواب به من گفت: یک حدیث از پیامبر اکرم (ص) هست که بر روی قبرها مسجد نسازید.

اگر حرفش را قبول کنم. این است که پیامبر گفته روی قبر مسجد نسازید.



آیا ۱۰۰ متر آنطرف تر هم نمی شد مسجدی ساخته شود. در اینصورت زائرین هم از گرمای هوا مصون و هم می توانستند نماز خود را بخوانند. جا برای ساختن مسجد هم زیاد بود. ما بین پارکینگ اتوبوس ها تا مکان شهدای احد بیش از ۲۰۰ متر فاصله بود. در این فاصله امکان ساخت هر گونه مسجدی فراهم بود. در ضمن این مسجد ربطی به قبرها هم نداشت.

مسجد قبا

بعد از نیم ساعت توقف در منطقه احد، سوار اتوبوس شدیم. اتوبوس ابتدا ما را به دیدن مسجد قبلتین و سپس بطرف مسجدسبعه برد. و پس از آن به طرف جنوب مدینه حرکت کرد و به مسجد قبا رسید. وقتی از اتوبوس پیاده شدم ساعت یک ربع به دوازده را نشان می داد. هوا بسیار گرم بود. تحمل گرمای هوا و نور خورشید را نداشتم، به سرعت خود را به وضو خانه مسجد رساندم. مسجد بر بلندی ساخته شده بود. و در قسمت شرق مسجد وضو خانه و دستشویی قرار داشت. پس از وضو سریع وارد مسجد شدم. داشتم از حال

می رفتیم. داخل مسجد بسیار خنک بود. مسجد بزرگی بود. مسجد دارای دو قسمت بود یک قسمت شبستان که آنرا فرش کرده بودند، قسمت عقب آن محوطه حیاط مسجد قرار داشت که این قسمت هم مسقف بود ولی مفروش نبود. کف آن سنگ مرمر بود.



هر دو قسمت توسط دستگاہهای خنک کننده کاملاً خنک بود. در قسمتی که سنگ مرمر بود ابتدا دو رکعت نماز زیارت مسجد خواندم. بعد از چند دقیقه اذان ظهر از بلندگوی مسجد شنیده شد. به سرعت صفوف نماز گزاران شکل گرفت و نماز ظهر را در آنجا خواندیم. این مسجد ابتدا توسط پیامبر اکرم ساخته شده است. این منطقه ابتدای ورود به شهر مدینه است. چون در قسمت جنوبی مدینه نخلستان بوده است. پیامبر اکرم (ص) زمانی که از مکه به مدینه مهاجرت کردند، چند روزی را در این منطقه منتظر ماندند تا حضرت علی (ع) و سایر اهل بیت او از مکه به آنها برسد. در چند روزی که در این مکان توقف داشته اند، مسجدی هم ساخته اند. هم اکنون اثری از آن مسجد باقی نمانده است. ولی مسجد بزرگی را در چند سال اخیر بجای آن مسجد ساخته اند.

بعد از نماز سوار اتوبوس شدیم و بطرف هتل محل اقامت حرکت کردیم. کمی که از مسجد دور شدیم. بقایای نخلستانهای مدینه به چشم می خورد. بعد از گذشتن از چند خیابان، اتوبوس از مقابل بیمارستان حضرت زهرا (س) عبور کرد. در همین حین یکی از حجاج گفت که مسجد شیعیان در این محله است.



جایی را که ایشان نشان داد چند خانه و در کنار آن باغ های نخل بود. اتوبوس از خیابانی که به نام علی ابن ابی طالب (ع) بود بطرف هتل ادامه مسیر داد. وقتی به هتل رسیدیم ساعت ۲ و نیم بعد از ظهر بود. نهار را صرف کردیم ، بعد از نهار از رئیس کاروان در مورد رسیدن به مسجد شیعیان سوال کردم. رئیس کاروان هم نحوه رسیدن به آن مسجد را برایم توضیح داد، در ضمن به من گفت : مسجد شیعیان فقط برای اقامه نماز مغرب و عشا باز است، و در سایر مواقع این مسجد بسته است.

مسجد بلال

فردای آن روز بعد از نماز عصر عازم مسجد شیعیان شدم. از مسجد النبی(ص) خارج شدم. وارد حیاط جنوبی مسجد و سپس از درب روبروی قبرستان بقیع خارج شدم. مسیر خود را بطرف جنوب ادامه دادم. از عرض خیابان ملک عبدالعزیز عبور کردم. با طی مسافت ۵۰ متری به مسجد و سوق بلال رسیدم. مسجد و سوق بلال دارای زیر زمین و دو طبقه است. طبقه زیر زمین و همکف آن بازار بلال قرار دارد. مسجد نیز در طبقه دوم قرار دارد.

مسجد شیعیان

از کوچه روبروی مسجد بلال بطرف مشرق به حرکت خود ادامه دادم. این کوچه درست به موازات خیابان ملک عبدالعزیز است. بین این کوچه و خیابان ساختمانی وجود ندارد. ساختمانها و مغازه های واقع در این

کوچه پراکنده و تعدادی مخروبه هستند. تعدادی از خانه ها و مغازه ها هم کاملا خراب شده و به یک زمین صاف تبدیل شده است. بنظر می رسد ساختمانهای این قسمت را شهرداری خریداری و تخریب کرده است تا در آن اماکن مورد نظر خود را بسازد. حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ متری به راه خود در این کوچه و خرابه های آن ادامه مسیر دادم تا به خیابان علی ابن ابیطالب(ع) رسیدم. جهت خیابان علی ابن ابیطالب(ع) شمال غربی بطرف جنوب شرقی است. در این خیابان حدود دو کیلومتر به مسیر خود ادامه دادم تا به بیمارستان حضرت زهرا (س) یا بقول عربها مستشفی الزهرا رسیدم. بیمارستان ساختمان بزرگ و سفید رنگ است. این ساختمان ده طبقه و دارای حیاط بزرگ است. بنظرم این بیمارستان حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ تخت بیمارستانی داشته باشد. شاید این بیمارستان بزرگترین بیمارستان مدینه باشد. در این مکان خیابان به دو شعبه تقسیم می شود. در سر سراهی یک دارو خانه بزرگ یا بقول عربها صیدلیه قرار دارد.

درست روبروی بیمارستان و نرسیده به سه راهی یک کوچه به سمت شرق وجود دارد. ابتدای این کوچه تعدادی ساختمان وجود دارد ولی با ادامه مسیر دو طرف کوچه نخلستان وجود دارد. عربها به مسجد شیعیان مسجد شیخ امری می گویند. قبل از اینکه به مسجد بروم فکر می کردم. اسم شیخ باید امر یا عمرو باشد. ولی با کمال تعجب دیدم که نوشته شیخ العمری که این با دانسته های قبل من در تناقض بود. چون اعراب باید این کلمه را عُمَر تلفظ کنند. اعراب وقتی کلمه زید و عمرو می نویسند آنرا زید و امر تلفظ می کنند. ولی العمر را باید عمر تلفظ کنند.



مسجد شیخ العمری یا مسجد شیعیان در یکی از این نخلستانها است. وقتی نماز عشا و مغرب نباشد، یافتن این مسجد بسیار سخت است. چون این مسجد در وسط یکی از این باغهای نخل قرار دارد. ولی در زمان نماز

مغرب و عشا، شیخ العمری درب باغ را باز می کند و نماز گذاران برای اقامه نماز وارد این باغ می شوند. مسجد درست وسط نخلستان است. لذا در این موقع با توجه به حرکت نماز گذاران می توان محل مسجد را پیدا کرد. در غیر اینصورت درب باغ بسته است. و تشخیص این درب با درب سایر باغها امکان پذیر نیست.



چون قبل از نماز رسیده بودم، ساعتی در این کوچه باغها سرگردان بودم. مردم اینجا در پای نخلهای خود سبزی، نعنا، تربچه و ریحان کاشته بودند. و در جای دیگر سیفی جاتی مانند گوجه فرنگی و غیره نیز کاشته بودند. هرچند نخلستانهای شهر مدینه که در اطراف مسجد النبی(ص) بوده اند، از بین رفته اند ولی از این مکان به بعد نخلستانها دست نخورده باقی مانده اند. خانه ها و مغازه ها در جاهایی که نمی توان نخل کاشت، ساخته شده است. شهر گسترش یافته است ولی باغهای آن تخریب نشده است.

روز دل کندن

وقتی از مسجد شیعیان برگشتم یک اطلاعیه دیدم که بر روی آن نوشته بود، فردا چهارشنبه ۴ بعدازظهر به طرف مکه حرکت می کنیم ، زائران کلیه ائاثیه خود را درون ساک بزرگ قرار داده و ساکها را رأس ساعت ۱۲ امشب بیرون اتاق بگذارند. در ضمن لباس احرام و لوازم ضروری خود را در ساک کوچک بگذارید و آنرا به همراه خود داشته باشید.

اطلاعیه سختی بود. تازه به دیدار رسول اکرم آمده بودیم و از سلام گفتن به آن حضرت لذت می بردیم، چه زود این روزها گذشت. عقربه های ساعت چه زود می چرخید. این ساعات آخر سلام گفتن و نماز خواندن در مسجد برایم لذت بخش تر و دلهره آور تر شده بود. از طرفی دوست داشتم دائم به او سلام

کنم و از طرفی دلشوره رفتن و جدا شدن را داشتم . سعی می کردم زمان بیشتری در مسجد النبی(ص) بمانم. چون شاید که نمی توانستم به این شایدها فکر کنم. اصلا جدایی من او امکان ندارد. تازه او را یافته ام. جدایی که معنی ندارد. چرا اشک ها مانند باران بهاری می بارند. چرا اشکها قطع نمی شود؟ نمی توانستم به خداحافظی فکر کنم. اصلا خداحافظی برایم معنی نداشت. نه هیچ وقت از او خداحافظی نخواهم کرد.

هر چند مجبور به رفتن هستم ولی نه پایی برای رفتن هست و نه دلی برای کنده شدن. سخت ترین وقت برایم نماز ظهر روز چهارشنبه بود. ساعت یازده به مسجد رفتم . این روز با تمامی روزها فرق داشت.

در فکر همه بودم

روزهای دیگر سعی می کردم حدود نیم ساعت تا بیست دقیقه ای قبل از اذان هر نماز وارد مسجد النبی(ص) شوم. در این زمان تا شروع نماز سعی می کردم از طرف افرادی که التماس دعا داشتند، زیارت بجای بیاورم. نحوه زیارت نیابتی هم بدین شکل بود که ابتدا یک نفر را مد نظر قرار می دادم. سپس بجای او به پیامبر اکرم(ص) سلام می کردم. این ذکر را می گفتم

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ،

أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ،

وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لِأُمَّتِكَ، وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ، وَعَبَدْتَهُ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ،

فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفْضَلَ مَا جَزَى نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ،

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

بعد دو رکعت نماز نیابتی برای آن شخص بجا می آوردم و در انتهای نماز هم می گفتم : خدایا دعای او را مستجاب و زیارت مسجد خودت را به او اعطا کن.

معمولا قبل از نماز برای چهار یا پنج نفری زیارت نیابتی انجام می دادم. بعد از اقامه نماز هم بدلیل شلوغی مسجد، دوباره سعی می کردم برای سه یا چهار نفری زیارت نیابتی انجام دهم تا مسجد کمی خلوت تر شود و بتوانم از مسجد خارج شوم. در این چند روزی که در اینجا بودم، ابتدا زیارت نیابتی را برای پدر، مادر ، فرزندانم، خواهر و برادر و فرزندانشان بجا می آوردم. سپس زیارت نیابتی را برای فامیل های دور و نزدیک ، همکاران ، دوستان و آشنایان انجام دادم. در این روزها از اینکه در خدمت پیامبر اکرم (ص) بودم لذت می بردم.

مات و مبهوت

ولی امروز با روزهای دیگر فرق داشت. هر چه فکر کردم که بجای چه کسانی زیارت کنم. چیزی به ذهنم نیامد. بلند شدم و یک زیارت بجای تمامی افرادی که التماس دعا داشتند، بجا آوردم. نشستم دیگر نمی توانستم از جای خود بلند شوم. اشک بود که جاری می شد. چه باید می گفتم؟ همین طور مات و مبهوت و گریان نشسته بودم. انگار مرا در جایی ثابت نگه داشته اند و به زمان می گویند، هر چه تندتر این زمان را سپری کن، اذان و اقامه ظهر را گفتند: نماز ظهر را به جماعت خواندم ، ولی دوباره همانطوری در مسجد نشستم. نه توانی برای رفتن داشتم و نه اشکها لحظه ای قطع می شد. نمی دانم چند وقت همانطور نشسته بودم . بعد بلند شدم و نماز عصر را بصورت فرادی خواندم. راستی چطور می توانم از این مکان دل بکنم. دل کندن خیلی سخت است. اشک ها هم با باران بهاری مسابقه گذاشته بودند و از بارش نمی افتادند. چقدر سخت است روز وداع. چقدر سخت است دل کندن و رفتن

ولی به هر حال هر طوری بود از مسجد به هتل رفتیم. وارد اتاقم شدم. ابتدا غسل کردم و لباس احرام پوشیدم و عازم رفتن به مکه شدم.

مدت زمان سفر ما در مدینه حدود یک هفته بود. این زمان برایم بسیار کوتاه بود. چون موفق نشدم چند جای دیگر مدینه به نام مشربه ام ابراهیم ، محل جنگ بدر و محل جنگ خیبر را ببینم. از این جهت تأسف خوردم.

ساعت ۴ سوار بر اتوبوس شدیم و به طرف مسجد شجره حرکت کردیم. وقتی به مسجد شجره رسیدیم هوا تاریک شده بود. بعد از چند دقیقه ای نماز مغرب را بصورت جماعت با امامت مسجد خواندیم و نماز عشا را با جماعت ولی این بار با امامت روحانی کاروان اقامه کردیم. روحانی کاروان همه ما را جمع کرد و گفت: ابتدا نیت می کنیم. پس همه بگویید: محرم می شوم برای انجام عمره تمتع از حج واجب قربتا علی الله سپس ذکر تلبیه را گفت و ما تکرار کردیم ، لبیک اللهم لبیک ، لبیک لا شریک لک لبیک، ان الحمد و نعمت لک و الملک ، لا شریک لک لبیک.



بعد از خوانده ذکر تلبیه، سپس سوار اتوبوس شدیم تا به شهر مکه برویم.



به سوی مکه

سوار اتوبوس که شدیم هوا تاریک بود. فقط نور چراغ ها در دور و نزدیک دیده می شد. خیلی خسته بودم. به خواب عمیقی فرو رفتم. وقتی بیدار شدم ساعت ۹ شب بود. برایمان شام آورده بودند. شام را درون اتوبوس میل کردیم. بعد از چند دقیقه اتوبوس در محلی ایستاد. یک نفر که جعبه ای بزرگ در دست داشت وارد اتوبوس شد، و به هر نفر یک جعبه داد. در این جعبه یک عدد آب میوه، یک عدد کیک، یک عدد آب زمزم و مقداری شیرینی در آن بود. چون شام خورده بودم. آنرا درون کیفم گذاشتم. دوباره به خواب رفتم. ساعت ۱۲ و نیم بعد از نیمه شب به یک باره همه مسافران با دیدن شهر مکه صلوات فرستادند. از خواب بیدار شدم. این شهر کوهستانی بنظر می آمد. اتوبوس وارد تونل شد. سپس از بالای یک پل بزرگ رد شد، چند لحظه توانستیم مسجدالحرام را ببینیم. دوباره اتوبوس وارد تونل شد. این تونل بسیار طولانی بود. بعد از خروج از تونل و پیمودن کمی مسافت، جلوی یک هتل بزرگ متوقف شد. از اتوبوس پیاده شدم. نگاهی به هتل کردم. یک هتل حدود ۱۵ طبقه به عرض حدود ۱۵۰ متر بود. نمای آن شیشه ای و آبی رنگ بود. روی آن نوشته شده بود: « فندق دارهادی» وارد هتل شدم.



جلوی درب یک تابلوی بزرگ بود که روی آن نوشته شده بود. بعثه مقام معظم رهبری . کمی جلو تر رفتم در قسمت سمت چپ یک میز بزرگ بود که یک نفر راهنما پشت آن نشسته بود. ایشان برخاستند و گفتند زائرین محترم بر روی مبل ها بنشینند تا اتاقها را به آنها نشان بدهیم.

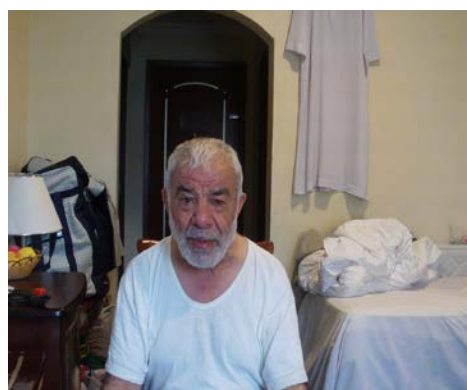


هتل مکه

بعد از اینکه همگی از اتوبوس پیاده و وارد لابی هتل شدیم. مدیر کاروان آمد و کلید های اتاق که یک کارت کامپیوتری بود به ما داد. بر روی این کارت شماره اتاق هم نوشته شده بود. روی کارت من نوشته شده بود ۳۲۲۷ و بر روی کارت همسرم نوشت شده بود ۳۲۲۸ در ضمن روحانی کاروان هم به ما گفت بروید در اتاق های خود استراحت کنید، ساعت ۷ صبح در این هتل صبحانه میل می کنید و ساعت ۸ صبح برای انجام اعمال حج عمره تمتع به مسجد الحرام می رویم.



در اینجا متوجه شدم که هتل دارای سه قسمت است. و هر قسمت آن یک برج است. و ما در برج سوم آن هستیم. کل هتل بصورت مستطیل بود که طول آن در جهت شمالی، جنوبی قرار داشت. برج ۳ در شمال، برج ۲ در وسط و برج ۱ در جنوب بود. برای هر برج هم تعداد ۸ آسانسور ۱۳ نفره تعبیه کرده بودند. عدد دومی روی کارت نشانگر این بود که در طبقه دوم هتل مستقر هستیم و دو شماره آخر هم شماره اتاق بود. سوار آسانسور شدیم و کلید طبقه دوم را زدیم. به طبقه دوم رسیدیم. اتاق ما درست در مقابل سالن آسانسور ها بود. لذا سریع اتاق خود را پیدا کردم و وارد آن شدم. این اتاق پنج تخت داشت. این اتاق شاید حدود ۳ متر عرض و ۶ متر طول داشت. تخت ها را بصورت فشرده چیده بودند. این اتاق در ایام حج عمره دو نفره بوده ولی برای حج تمتع سه تخت به آن اضافه کرده بودند. اتاق مدینه ما حدود ۴ متر عرض و ۸ متر طول داشت که دونفر در آن مستقر بودیم. ولی اینجا هم اتاق کوچکتر شده بود و هم تعداد زائرین بیشتر شده بودند. در هتل مدینه تنها ۷ روز اقامت داشتیم ولی در هتل مکه باید ۳۰ روز اقامت داشته باشیم. در این اتاق علاوه بر آقای مطلبی، آقایان حیدری، آقای مداحی و آقای شافی هم به گروه ما اضافه شد. این آقایان هم درست مانند من با همسرانشان آمده بودند و همسرانشان در اتاق بغلی یا ۳۲۲۸ بودند که همسر من در آنجا بود.



حاج آقا حیدری

وقتی همگی در اتاق نشستیم ساعت ۱ و ۳۰ دقیقه نیمه شب را نشان می داد. آقای حیدری ۷۰ سال داشت. گفت: بهتر است همین الان به زیارت مسجد الحرام برویم و اعمال خود را انجام بدهیم. من قبول کردم. به او گفتم که من طریقه انجام اعمال را نمی دانم. ایشان در جواب گفتند که من یک بار

سال ۱۳۴۶ به سفر حج مشرف شده ام و طریقه اعمال حج را می دانم. این سفر را هم برای همراهی با همسرم آمده ام.



حاج آقا مدحی

روز هوا بسیار گرم است و انجام اعمال بسیار سخت است. من و آقای مطلبی قبول کردیم. این موضوع را با همسرانمان هم در میان گذاشتیم. آنها هم قبول کردند.



حاج آقا مطلبی

انجام اعمال حج عمره تمتع

از اتاق خارج شدیم، و با آسانسور خود را به لابی هتل رساندیم. از راهنمای هتل طریقه رفتن به مسجد الحرام را پرسیدیم. ایشان گفتند. یک اتوبوس در جلوی هتل برای رفتن به حرم توقف می کند. بعد از چند لحظه یک اتوبوس سبز رنگ جلوی ما توقف کرد. بر روی شیشه جلوی اتوبوس یک تابلو نصب شده بود که نوشت شده بود خط ۲ حجاج ایرانی

سوار اتوبوس شدیم.



بعد از سوار شدن اتوبوس حرکت کرد و بعد از گذشتن از چند خیابان به ایستگاه مظللات (ایستگاه سایبان) رسید. از اتوبوس پیاده شدیم. راهنمایانی که فارسی صحبت می کردند. به ما گفتند برای رفتن به حرم باید سوار اتوبوس های قرمز رنگ شویم. روی این اتوبوس های قرمز رنگ نوشته شده بود: *نقل*

الجماعی

سوار اتوبوس شدیم. اتوبوس حرکت کرد. حرکت اتوبوس از شرق به غرب بود. اتوبوس مسافت کمی را در خیابان حرکت کرد، سپس وارد تونلی ۲ کیلومتری شد. بعد از خروج از تونل اتوبوس بطرف جنوب مسیر خود را تغییر و در همانجا در یک محوطه باز ایستاد. اطراف این محوطه ، یک دیواره کوه به ارتفاع ۳۰۰ متری بود. تعجب کردم. چطوری توانسته اند حدود ۳۰۰ متر کوه را بصورت عمودی برش داده و یک محوطه برای ایستگاه اتوبوس بسازند. بطرف درب خروجی محوطه حرکت کردم . روی درب خروجی نوشته شده بود *محبس الجن* وقتی از درب خارج شدم. مسجد الحرام را پیش روی خود دیدم.



مسجد الحرام در طرف غرب ما واقع شده بود. یعنی ما از قسمت شرقی مسجد الحرام وارد آن می شدیم. فاصله ایستگاه محبس الجن اتوبوسها تا مسجد الحرام حدود ۳۰۰ متری می شد که این قسمت را باید

پیاده طی می کردیم. وقتی به نزدیکی های مسجد رسیدیم. یک جرالثقیل بزرگ نصب کرده بودند . بنظر می رسد می خواهند مسجد الحرام در این قسمت توسعه دهند. بعد از عبور از کنار جرالثقیل، به دیوار مسجد الحرام نزدیک شدیم. روی یک تابلو با زبانهای انگلیسی، عربی و اردو نوشته بود. *إلى المطاف* به فارسی می شود بطرف محل طواف.



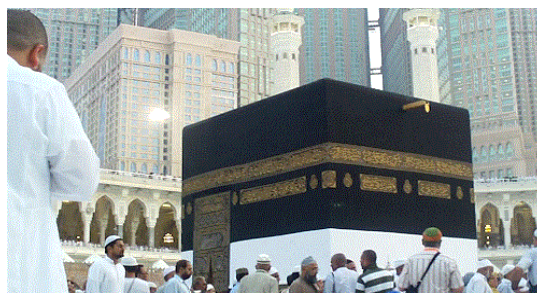
مسجد الحرام شامل سه قسمت می شود. وسط آن خانه خدا قرار دارد. دور تا دور خانه خدا یک حیاط بطول ۱۲۰ متر و عرض ۸۰ متر وجود دارد که به آن مطاف می گویند. دور تا دور مطاف مسجد الحرام قرار دارد که در سه طبقه می باشد. زیر زمین ، طبقه همکف ، طبقه دوم و پشت بام.



بسمت جهت نمای تابلو حرکت کردیم. سه رشته پله برقی با بقول عربها «سلم کهربایه» و یک ردیف هم پله سنگی وجود داشت . که باید به قسمت زیر زمین مسجد الحرام می رفتیم. چون طبقه هم کف آن سالن صفا و مروه است. برای اینکه زائران تازه وارد به کسانی که در حال حرکت در صفا و مروه برخورد نکند می بایست به قسمت زیر زمین رفته و بعد دو باره به طبق اول بیاییم. طبقه زیر زمین هم سالن صفا و مروه بود ولی زائران کمی در آن، اعمال خود را انجام می دادند. بعد از عبور دوباره از پله ها بالا رفتیم . برای بالا رفتن ، دیگر از پله برقی خبری نبود.

از پله ها بالا رفتیم و وارد طبقه هم کف مسجد الحرام شدیم. خانه خدا در مقابلمان قرار داشت. در همانجا به سجده افتادیم و خدا را شکر کردیم. ذکر سجده هم *شکراً لله* بود.

از سجده که بلند شدیم. نیت کردیم. ذکر نیت این بود . نیت می کنم هفت دور طواف خانه خدا برای انجام حج عمره تمتع از حجه الاسلام، حج واجب قربته الی الله .



بعد از ذکر نیت باید وارد مطاف می شدیم. طبقه همکف مسجد الحرام حدود ۸ پله بالاتر از مطاف است. از پله ها پایین آمدیم. با حرکت جمعیت دور خانه خدا به حرکت درآمدیم تا به مقابل گوشه ای که سنگ حجرالاسود قرار داشت رسیدیم. در این موقع دستمان را بالا بردیم و ذکر الله اکبر و بسم الله را گفتیم و نیت کردیم که در حال انجام دور اول طواف هستیم. یک دفتر چه داشتیم که ذکر هر دور طواف در آن نوشته شده بود. ذکر دور اول طواف را آوردم و ذکر آن را خواندم. بعد از خواندن آن باید آیه قران در این زمینه را خواند که خداوند گفته ربنا اتنا فی الدنيا حسنه و فی الاخره حسنه و قنا العذاب النار

وقتی که دوباره به مقابل سنگ حجر الاسود رسیدیم. یک تکبیر می گوییم به معنی پایان یافتن دور اول، و برای شروع دور دوم، بسم الله الرحمن رحیم گفته می شود. به همین ترتیب هفت دور خانه خدا را طواف کردیم. وقتی دور هفتم تمام شد. با گفتن دو الله اکبر بطرف مقام ابراهیم حرکت کردیم. و در پشت مقام دو رکعت نماز طواف حج عمره تمتع از حج الاسلام ، حج واجب خواندم. بعد از نماز باید از پشت سر خارج می شدیم و به صفا و مروه می رفتیم تا سعی صفا و مروه را بجا آوریم.



خانه خدا مانند خانه های دیگر نیست که هر ضلع آن بسمت یکی از چهار جهت اصلی باشد. بلکه هر گوشه آن بسمت یکی از چهار جهت اصلی است

گوشه ای که سنگ حجر الاسود در آن قرار دارد به آن رکن حجر گفته می شود. این رکن یا گوشه بسمت مشرق است. گوشه بعدی که به آن رکن عراقی گفته می شود. بسمت شمال می باشد. رکن به سمت مغرب، رکن شامی است. بین رکن عراقی و رکن شامی یک حیاط کوچک به نام حجر اسماعیل است که بصورت نیم دایره می باشد. ناودان طلا هم درست در بالای حجر اسماعیل قرار دارد. نماز خواندن در حجر اسماعیل صواب دارد. ولی در زمانی که طواف می کردیم نباید وارد این قسمت می شدیم. چون طواف باطل می شود.



گوشه بعدی که در جنوب قرار دارد به آن رکن یمانی گفته می شود.

حیاط مسجد الحرام در مقابل ضلعی که بین رکن یمانی و رکن شامی قرار دارد یعنی جنوب غربی وسیع می باشد. ولی مقابل اضلاعی که در جنوب شرقی و شمال غربی حیاط کوچک است. ولی در مقابل ضلع شمال شرقی که مقام ابراهیم قرار دارد دو باره حیاط بزرگ است. بدین ترتیب حیاط مسجد الحرام یا همان مطاف بصورت مستطیل شکل است.

کوه صفا و مروه بصورت شمالی و جنوبی قرار دارد. کوه مروه در شمال و کوه صفا در جنوب قرار دارد. برای انجام سعی بین صفا و مروه ابتدا باید به کوه صفا رفت. فاصله بین کوه صفا تا مقام ابراهیم حدود ۱۰۰ متر است. بعد از خواندن نماز طواف وارد مسجد الحرام و بطرف کوه صفا رفتیم. کوه صفا کوه کوچکی است که قله آن کوه را درون یک شیشه قرار داده اند. قله این کوه در طبقه همکف مسجد الحرام قابل رویت است. بین کوه صفا و مروه یک سالن به عرض ۴۰ متر ساخته اند. این سالن شامل دو قسمت پانزده متری رفت و برگشت برای پیاده ها و دو قسمت ۵ متری که در وسط قرار دارد برای رفت و برگشت ویلچرها تعبیه شده است.



وقتی به کوه صفا رسیدیم می بایست دوباره نیت کنیم که سعی صفا و مروه بجا می آورم از حج عمره تمتع از حجه الاسلام حج واجب قربه الی الله و سپس بطرف مروه حرکت کردم. بعد از ۲۰ متر سقف سالن را با چراغ های سبز رنگ مزین کرده اند. این به معنی دویدن در این منطقه است. چراغ های سبز حدود ۱۰۰ متر می باشد. در این قسمت باید دوید و ذکر این آیه از قرآن را گفت :

ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت أو اعتمر فلا جناح علیه أن يطوف بهما ومن تطوع خیرا فإن الله شاکر علیم

با پیمودن حدود ۷۰۰ متر به کوه مروه رسیدیم. قله این کوه درست در کف سالن قرار دارد. که همه سعی می کنند روی این کوه هم چند قدمی بزنند و سپس بطرف صفا حرکت کنند. بعد از اینکه هفت بار رفت و آمد بین صفا و مروه انجام گرفت در مروه سعی به اتمام می رسد. در اینجا باید با قیچی، چند عدد مو را کوتاه کرد و سپس یک ناخن را هم گرفت. در این موقع حج عمره تمتع به پایان می رسد. و

می توانیم از لباس احرام خارج شویم. وقتی اعمال تمام شد. ساعت ۴ و نیم صبح بود. بطرف مطاف رفیتم و خود را برای نماز صبح آماده کردیم. نماز صبح در ساعت ۵ صبح اقامه می شود.

بعد از نماز صبح از درب شرقی خارج شدیم. وقتی که بطرف محبس الجن حرکت می کردیم. به کوه مقابل توجه کردم. بالای کوه ساختمان های زیادی ساخته بودند. این ساختمانها بنظر متروکه بود. چون هیچ چراغی در آنها روشن نبود. پایین این کوه دو رشته تونل قرار داشت. در سمت راست تونل، کوه را تراشیده بودند. و پارکینگ اتوبوس ها را درست کرده بودند. که با آن محبس الجن می گفتند ولی قسمت چپ آن خانه های متروکه بود. بنظر می رسید این قسمت را هم می خواستند خراب کنند و ضمیمه مسجد الحرام کنند.

سوار اتوبوس شدیم و بطرف هتل حرکت کردیم. وارد هتل شدیم. لباس های عربی را برداشتم و وارد حمام شدم. لباس احرام را از تن بیرون آوردم و غسل کردم. لباس های عربی را پوشیدم. به نهار خوری رفتم و بعد از صرف صبحانه دوباره به اتاق برگشتم و بر روی تخت خوابیدم.

در جستجوی کامپیوتر

با صدای اذان ظهر از خواب بیدار شدم. وضو گرفتم و به نماز خانه هتل رفتم. بعد از نماز ظهر، نهار صرف شد. بعد از نهار به فکر افتادم که بقیه خاطراتم را بنویسم و برای دوستان ایمیل کنم. در مدینه که بودم هتل یک اتاق داشت که سه عدد کامپیوتر در آن بود ولی در هتل مکه این امکانات وجود نداشت. هتل در قسمت لابی خود دو عدد کامپیوتر داشت که این کامپیوتر ها مانند دستگاه ATM روی یک پایه نصب شده بود. موس آن کار نمی کرد. در ضمن هتل دارای یک گیرنده وایر لس بود اگر کسی لب تاب داشت می توانست به اینترنت متصل شود، ولی متأسفانه من با خودم لب تاب نبرده بودم. لذا نتوانستم خاطراتم را بنویسم. وقتی نا امید شدم فکر کردم شاید در شهر مغازه هایی باشد که کافی نت داشته باشند. لذا ساعت ۳ بعد از ظهر آماده شدم تا در شهر بگردم و کافی نت پیدا کنم.

گشت و گذاری در شهر مکه

از هتل بیرون آمدم درب هتل بطرف غرب باز می شد. وقتی وارد خیابان شدم. مقابلم یک تابلو وجود داشت که نوشته بود شارع شیخ بن باز در کنار خیابان تعدادی کامیونت و اتوبوس پارک شده بود. این خیابان از شمال بطرف جنوب امتداد می یافت. در سمت شمال خیابان چشمم به یک میدان کوچک و پل هوایی که نشانگر تقاطع غیر همسطح خیابان ها بود، افتاد. وقتی بطرف شمال حرکت کردم به انتهای هتل رسیدم یک تابلو بود که روی آن نوشته شده بود، بعثه جمهوری الاسلامیه الایرانیه. این تابلو در کنار همان میدان کوچک بود. در وسط این میدان یک ستون وجود داشت که بالای این ستون یک کره جغرافیایی زمین نصب کرده بودند.



درست به موازات خیابان شیخ بن باز یک خیابان دیگر هم به نام شارع المسجد الحرام بود. که از کنار این میدان می گذشت. میان این دو خیابان هتل ما یا همان دار هادی بود. یک هتل نیمه ساخته هم در کنار شارع المسجد الحرام بود. بر روی این دو خیابان چهار رشته پل ساخته بودند. از پلی که نزدیک به هتل بود یک خیابان منشعب شده بود. که توسط پل به خیابان بن باز و خیابان مسجد الحرام وارد می شد. از زیر این چهار پل رد شدم. آنطرف پلها بین خیابان شیخ بن باز و خیابان مسجد الحرام یک مسجد به نام مسجد شیخ بن باز قرار داشت. بعد از مسجد فضای سبز وجود داشت و بعد از آن دو خیابان به هم می پیوستند. در کنار پل یک راه پله وجود داشت که از آن بالا رفتم. این چهار پل مربوط به دو خیابان بود.



رفت و برگشت خیابان اولی سر پوشیده بود، نام خیابان، طریق مشاء بود. در این خیابان فقط اتوبوس های قرمز رنگ حرکت می کردند. و ایستگاه مظللات هم کمی جلوتر بود. دو پل دیگر مربوط به خیابان ملک عبدالعزیز بود. این دو خیابان شرقی و غربی بودند. بعد از پل میان خیابان طریق مشاء و شارع ملک عبدالعزیز یک پارک و فضای سبزی به عرض ۱۰۰ متر و بطول دو کیلومتر ساخته بودند. در این فضای سبز انواع اقسام وسایل بازی برای کودکان هم نصب کرده بودند. ولی کنار خیابان ها انواع هتل های شیک و درجه یک احداث کرده بودند. این قسمت از شهر فقط هتل بود. هیچ خانه ای به چشم نمی خورد. پایین هتل ها هم مغازه ها و فروشگاه ها بودند. فکر کردم شاید یکی از مغازه ها کافی نت باشد. برای همین از مغازه دار ها سوال می کردم. «این مرکز الاتصالات فی المنطقه» یعنی کافی نت در این منطقه کجاست. پاسخشان این بود «لا موجود» یعنی وجود ندارد. خیابان طریق مشاء را تا به آخر رفتیم. در انتها این خیابان به تونل می رسید. بالای تونل نوشته شده بود «نفق طریق مشاء» و زیر آن با انگلیسی نوشته شده بود Pedestrian Road Tunnel تا اینجا فکر می کردم اسم این خیابان باید مشاء باشد ولی ترجمه انگلیسی آن می شد: تونل و خیابان پیاده روها پس این خیابان مخصوص پیاده رو ها می باشد ولی حالا در آن فقط اتوبوس ها حرکت می کنند.



تونل ها هم چهار حلقه بودند. دو حلقه تونل برای پیاده ها و دو حلقه تونل هم برای سواره رو ها که خیابان ملک عبدالعزیز بود.

نحوه زندگی در شهر مکه

دیگر هوا داشت تاریک می شد. باید به مسجد الحرام می رفتم و نماز مغرب و عشا را در آنجا می خواندم. سوار اتوبوس های قرمز رنگ شدم و به مسجد الحرام رفتم. بعد از نماز به هتل آمدم و شام را در هتل صرف کردم. بعد از شام می خواستم بخوابم ولی چون صبح خوابیده بودم، دیگر خوابم نمی برد. لذا دوباره به مسجد الحرام رفتم و تا نماز صبح آنجا بود. بعد از نماز صبح به هتل آمدم و بعد از صرف صبحانه خوابیدم. از این به بعد همه چیز به همین منوال می گذشت. یعنی صبح ها را می خوابیدم. بعد از ظهر را در شهر می گشتم. و شبها هم در مسجد الحرام بودم.

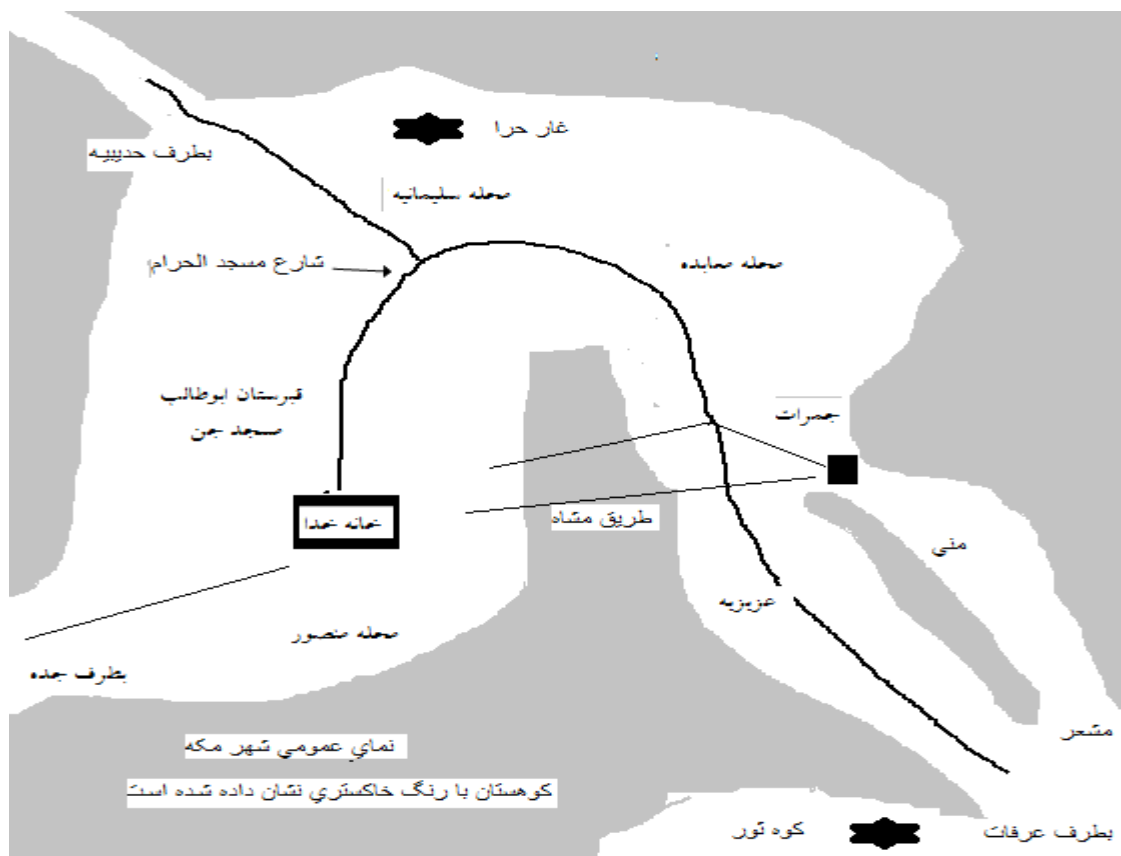
گشت و گذار روز دوم

این بار از پشت هتل وارد خیابان مسجد الحرام شدم. در این قسمت اسم خیابان را نوشته بودند و در زیر اسم خیابان نوشته بودند *حی/العزیزیه ۴* یعنی محله عزیزیه ۴ امتداد خیابان مسجد الحرام به طرف شمال را عزیزیه می گفتند. در ابتدای عزیزیه مرکز فروشگاههای گوشی موبایل بود. کمی که پایین تر رفتم ، این بار فروشگاه ها لوازم کامپیوتر و لپ تاب می فروختند. پایین تر از آن فروشگاه های سونی، ال جی و سامسونگ بودند.



در اینجا فروشگاههایی بود نمایندگی کارخانه های معروف را کسب کرده بودند، به آنها صاحب برند می گفتند. یک مقدار که پایین تر روی تابلو عزیزیه ۵ نوشته شده بود. و هر چه بطرف پایین می رفتم.

شماره آن بیشتر می شد. عزیزیه ۶ تقریباً مثل چهار راه استانبول تهران بود که مغازه های اطراف آن لباس های زنانه و مردانه و کفش می فروختند. لباس و کفش هم در اینجا صاحب برند داشت. در این خیابانها هم انواع و اقسام هتل ها، مسافر خانه ها و هتل آپارتمانها قرار داشت. در عربی برای هتل ها کلمه «فندق» و برای مسافر خانه ها کلمه «دار» و برای هتل آپارتمانها کلمه «شقق» را بکار می برند. روی ساختمانی نوشته شده بود. شقق فی الایجار . یعنی هتل آپارتمان برای اجاره ، از روی کنجکاووی وارد یکی از آنها شدم. دیدم شقق یعنی جایی که یک سالن بطول ۱۰ متر و عرض ۱ متر دارد. که در دو طرف سالن چهار اتاق قرار دارد. انتهای اتاق ها هم دو عدد توالت ، دو عدد حمام و یک آشپزخانه قرار داشت. در هر اتاق سه تخت خواب یا چهار تخت خواب گذاشته بودند. کوچه های عزیزیه ساکنین خاصی داشت . در این کوچه ها یا هتل های شیک و یا یک قصر مجلل ساخته بودند. روی دیوار ، بغل درب ورودی قصرها یک تابلو ۲۰ سانتی متر در ۴۰ سانتی متری وجود دارد که نام صاحب قصر بر روی آن نوشته شده است.



نقشه شهر مکه اینگونه است. قسمت های تیره کوهستان و قسمت سفید شهر است.

حجاجی که در محله عزیزیه ساکن بودند. عبارت بودند از حجاج ایرانی، ترکیه، عراقی و اندونزی. سایر حجاج در این منطقه دیده نمی شدند.

همینطور که مغازه ها را واری می کردم. بدنبال کافی نت و یا بقول عربها مرکز الاتصالات هم بودم. ولی در این خیابان هم کافی نت وجود نداشت.

گشت و گذار روز سوم

برای روز سوم این بار خیابان مسجدالحرام را بطرف مسجد الحرام طی کردم. از زیر پلها که عبور کردم. بعد از چند دقیقه به یک سراهی رسیدم. یک خیابان این سه راهی بطرف جمرات و منی بود. یکطرف هم عزیزیه و یک طرف هم بطرف مسجدالحرام بود. راهی که بسوی مسجدالحرام بود انتخاب کردم. ابتدا این خیابان کاملا شمالی و جنوبی بود. یعنی مسیر من از جنوب بطرف شمال بود. ولی از این سه راهی خیابان کمی مایل شده یعنی از جنوب شرق بطرف شمال غرب بود. اسم این محله «حی المعابده» بود یعنی محله معابد. این محله قدیمی تر بنظر می رسید. خانه ها قدیمتر بودند. ولی کماکان هتل ها و مسافرخانه ها در دو طرف خیابان قرار داشتند. شهر مکه کوهستانی است. لذا کوچه های منشعب از خیابان اغلب کوتاه بودند. در کوچه ها خانه های ساکنین هم وجود داشت. خانه ها قدیمی و مخروبه بودند. وقتی به این خانه ها نگاه می کردم بیاد حلب آباد ها می افتادم. البته در این مکان هتل های شیک هم ساخته بودند. در این محله اگر خانه ای خراب می شد، قطعاً جایش یک مسافرخانه و یا یک هتل شیک ساخته می شد. اکثر مردم مکه به شغل هتل داری مشغول هستند. در این محله خانه شخصی شیک و یا قصرهای مجللی که در عزیزیه بود، ندیدم. ساکنین اینجا در مخروبه ها زندگی می کردند و اگر توان مالی کسب می کردند، سعی می کنند خانه های خود را به هتل یا مسافرخانه یا هتل آپارتمان تبدیل کنند. و هتل داری کنند. بنظرم صاحبان هتل ها هم در همان هتل ساکن باشند. در هتل های این مکان، حجاجی از کردستان ایران، کردستان عراق، ترکیه و کاروانهایی از شهر قم ساکن بودند. برایم جالب بود که حجاج ایرانی ساکن در این منطقه از قم آمده بودند.

با ادامه مسیر به یک کاروانسرا هم برخورد کردم. کاروانسرا یک ساختمانی قدیمی است که یک راه ورودی داشت، بعد از آن یک حیاط بزرگ و دور تا دور آن هم بصورت دو طبقه اتاق قرار داشت. این کاروانسرا تقریباً مخروبه بود و کسی در آن سکونت نداشت. فکر کردم، بزودی صاحبش، کاروانسرا را خراب و بجای آن یک هتل شیک بسازد. ولی بعد از گذشت بیست روز بعد شاید چهار یا پنج روزی مانده به ایام حج تمتع که دوباره از اینجا رد شدم دیدم، کاروانسرا را تمیز کرده اند و کلی مسافر در اتاقها مستقر شده اند. و در حیاط آن هم چادر زده اند.

در محله ها مدرسه ابتدایی و دبیرستان وجود داشت. ساکنین شهر مکه را می شود به راحتی شناخت. قیافه آنها با دیگران متفاوت است.

اگر به قیافه سربازان نگاه کنید می بینید که رنگ چهره آنها زرد و کمی سوخته بنظر می آیند. اگر به جستجوی اینگونه افراد باشیم، اینجور قیافه ها که ساکنین اصلی شهر مکه است به عنوان مدیر هتل، گاهی در بعضی از فروشگاههای بزرگ دیده می شود.

در اینجا هرچه به جلو تر می رفتم خیابان بصورت دایره وار جهتش بیشتر به طرف غرب متمایل می شد. بطوریکه در انتهای محله معابد خیابان مسجد الحرام کاملاً شرقی و غربی شده بود. یک سراهی هم در اینجا بود که نشان می داد اگر بسمت شرق حرکت کنیم بطرف جبل الرحمه و حدیبیه می رود. یعنی برای رفتن به کوه حرا باید معکوس جهت مسجد الحرام حرکت کرد.



از اینجا به بعد اسم محله سلیمانیه شده بود. در این محله خیابان از حالت شرقی و غربی کمی مایل تر شده و به شمال شرقی و جنوب غربی تغییر مسیر داد. یعنی برای رفتن به مسجد الحرام باید به جنوب غرب می رفتیم. بین محله معابد و محله سلیمانیه یک هتل بود که بنظرم این هتل نزدیکترین هتل ایرانی ها به

مسجد الحرام باشد. در این هتل کاروانی از ورامین و کاروانهایی از شهر قم ساکن بودند. این خیابان به همین سبک ادامه داشت تا به قبرستان ابوطالب و مسجد جن رسیدیم. از این به بعد خیابان کاملاً شمالی، جنوبی شده بود. یعنی مسجد الحرام را در طرف جنوب و در امتداد خیابان قرار داشت.

محله سلیمانیه مانند محله معابده نبود. در اینجا هتل های ساخت سی تا پنجاه سال گذشته به چشم می خورد. در اینجا کوچه ها دو تا پنج متری و هتل های ۱۰ تا ۱۲ طبقه در آن قرار داشت. در این محله دیگر از خانه های نیمه خراب ساکنین خبری نبود. یعنی این محله باید در چهل یا پنجاه سال پیش ساخته شده باشد. در این محله کوچه های باریک با هتل های بلند قرار داشت. ساکنین این هتل ها را یمنی ها، مصری ها، هندی ها، افغانستان و اندونزی ها تشکیل می دادند.



هر چه به مسجد الحرام نزدیکتر می شدم. تعداد این هتل ها بیشتر می شد. از پل هجون گذشتم. بعد از این پل خیابان وسیع تر شده بود. چون اطراف خیابان را خراب کرده بودند تا خیابان گسترش یابد. ولی هنوز در کوچه ها هتل های قدیمی به چشم می خورد. در نزدیکی های مسجد الحرام، دیگر همه چیز را خراب کرده بودند. یک بازار وجود داشت که این بازار در دهه های موقت فعالیت می کرد. در این بازارچه تعدادی ساندویچی، لوازم برقی، لباس و تزئینات عرضه می شد. از این به بعد کلیه ساختمانها تا مسجد الحرام خراب و جراثمیل ها بزرگ برای ساخت مسجد الحرام به کار مشغول بودند. مشخص شد که می خواهند مسجد الحرام را از طرف شمال گسترش دهند. راهپیمایی امروز حدود ۲ و نیم ساعت طول کشید. با توجه به مدت راهپیمایی خود حدس زدم فاصله میان هتل ما تا مسجد الحرام از راه قدیمی آن حدود ۱۲ الی ۱۴ کیلومتر می باشد. در صورتیکه فاصله هتل ما تا مسجد الحرام از راه طریق مشاء باید کمتر از ۴ کیلومتر باشد.

در این مکان هم به کافی نت برخورد نکردم.

گشت وگذار روز چهارم در مکه

این بار ساعت ۲ بعد از ظهر، سوار اتوبوس شدم و به مسجد الحرام رفتم. اذان عصر در مسجد الحرام بودم. نماز را به جماعت در مسجد خواندم. بعد از خواندن نماز از درب جنوبی مسجد الحرام خارج شدم. این قسمت از اطراف مسجد الحرام با چهار طرف دیگر متفاوت بود. در قسمت شرق، شمال و غرب، اطراف مسجد الحرام را خراب کرده بودند. و جراثمیل های بزرگ برای احداث بنای جدید گذاشته بودند و کارگران مشغول کار بودند. ولی در این قسمت از ساخت و ساز خبری نبود. در مقابل خود یک برج بزرگ و در اطراف آن هتل های شیک وجود داشت.



روی برج نوشته وقف ملک عبدالعزیز این برج حدود ۷۰۰ متر ارتفاع دارد و بر بالای آن ساعتی نصب شده است. سپس یک ستون که در بالای آن یک علامت ماه هلال دیده می شود. این هتل ها نسبت به سایر هتل ها در مکه شیکتر بنظر می رسد. در ضمن در این خیابان هتل ها ساخته شده اند و از ساخت و ساز خبری نبود. فاصله برج تا مسجد الحرام کمتر از ۱۰۰ متر بود. وارد این برج شدم. طبقه همکف، مانند یک پاساژ بود. یک راهرو به عرض ۳۰ متر و در کنار آن مغازه های مختلف وجود داشت. کالاهای عرضه شده در این مغازه شیک تر و گرانتر از جاهای دیگر بود. در وسط راهرو چهار رشته پله برقی برای بالا رفتن به طبقه دوم وجود داشت. در ضمن حدود ۱۰ آسانسور هم برای بالا رفتن به طبقات مختلف تعبیه کرده بودند. تا سه طبقه این برج به فروشگاهها اختصاص داشت و طبقه چهارم و پنجم انواع رستورانها و ساندویچ فروشی بود. از طبقه پنجم به بالا هم اتاق های هتل بود.



در این برج هم کافی نت نبود. از برج خارج شدم. بین مسجدالحرام و این برج یک خیابان وجود داشت. ولی در این قسمت از خیابان، اتومبیل ها حرکت نمی کردند. بلکه حدود ۱۰۰ متر قبل از مسجد الحرام قسمت سواره رو اتومبیل به تونل زیر زمین انتقال می یافت. هم کف به پیاده رو تعلق داشت. در دو طرف تونل ها دو خیابان قرار داشت. که بطرف جنوب امتداد می یافت. خیابان شرقی شارع اجیاد بود و خیابانی که در قسمت غرب تونل بود نامش ابراهیم خلیل بود. بهترین هتل ها در ابتدای خیابان اجیاد و ابتدای خیابان ابراهیم خلیل بود. این هتل ها هم شیک بود و هم به مسجد الحرام نزدیک بود.

حس کنجکاوی ام گل کرد تا بدانم چه کسانی در هتل های شیک و نزدیک حرم ساکن هستند. با کمی پرسه زدن در اطراف هتل متوجه شدم، ساکنان این هتل ها، از مالزی، آمریکا، استرالیا، انگلیس، چین، و اعراب ساکن، قطر، کویت، امارات و ثروتمندانی از هند بودند. وارد خیابان اجیاد شدم. بعد از این هتل ها، ساختمانها را خراب کرده بودند. و چند کوه کوچک هم وجود داشت که داشتند آنرا صاف می کردند تا ساختمان و ابنیه جدید بسازند. وقتی بیش از ۵۰۰ متر در خیابان اجیاد به سمت جنوب حرکت کردم. هتل های قدیمی به چشم می خورد. در این قسمت ساکنین مکه حضور نداشتند. حجاج این هتل ها از کشور های آفریقایی بودند. ولی بعد از رسیدن به خیابان منصور هتل های شیکتر هم ساخته بودند که ایرانی ها هم در این هتل ها ساکن بودند. هتل ایرانی ها شاید دو کیلومتری به مسجد الحرام دور بود. در این مکان هم فروشگاههای بزرگ مانند تاپ تن وجود داشت. کمی در خیابان منصور قدم زدم و از طریق خیابان ابراهیم خلیل به مسجد الحرام برگشتم. در این خیابان هم وضعیت به همین گونه بود. یعنی نزدیک مسجد الحرام، هتل های شیک و در پشت سر آنها ساختمانها را خراب کرده بودند و در عقب تر هتل هایی با عمر ۳۰ الی ۴۰ سال بود که آفریقایی ها در آن ساکن بودند.

وقتی از خیابان ابراهیم خلیل به مسجد الحرام نزدیک شدم به قسمت غرب مسجد الحرام رفتم. در این قسمت با فاصله ۲۰۰ متری مسجد یک ردیف هتل شیک وجود داشت. بعد از هتل ها ساختمانها را خراب کرده بودند بین این هتل ها تا مسجد هم هیچ ساختمانی به چشم نمی خورد. ولی در این خیابان هم کافی نت وجود نداشت.

کافی نتی وجود ندارد و لپ تاب هم نمی توانم بخرم

روز پنجم اتفاق دیگری رقم خورد. روز پنجم وقتی بعد از صرف نهار، از پشت میز بلند شدم و می خواستم از درب نهارخوری خارج شوم، در قسمتی از هتل که غذای رژیمی ارائه می شد، چشمم به آقای دکتر حاجی احمدی افتاد. خیلی خوشحال شدم که در این شهر غریب خلاصه یک نفر آشنای قدیمی برای صحبت رسیده بودم. آقای حاجی احمدی را تقریباً ۲۳ سالی بود که می شناختم. آشنایی من با ایشان از زمانی بود که هر دو در مرکز آموزش عالی امام خمینی (ره) وابسته به وزارت جهاد سازندگی سابق به تدریس مشغول بودیم. در ضمن ایشان چند سالی هم ریاست گروه مدیریت را به عهده داشتند که به نوعی مدیر بلافصل من محسوب می شدند. با ایشان احوالپرسی کردم. موضوع نداشتن لپ تاب و مصائب چند روزه را به ایشان گفتم. ایشان گفتند که من لپ با خودم آورده ام. سپس ادامه داد، من هم خیلی مردد بودم که لپ تاب با خود بیاورم و یا نیاورم. احتمال می دادم، اجازه خروج لپ تاب را ندهند. ولی به هر حال آنرا آوردم و مشکلی هم نداشتم. بعد از نهار بیا به اتاق و لب تاپ را ببر و کارهایت را انجام بده. با ایشان به اتاق محل اقامتشان رفتم و لپ تاب را قرض گرفتم. ایمیل های خود را چک کردم. مطالبی که دوستان برایم فرستاده بودند خواندم. سپس جواب یکی از ایمیل ها را نوشتم و در پاسخ نوشتم که دیگر نمی توانم سفر نامه ام را بنویسم. در ضمن توانستم وقایع این چند روز را هم به یک باره بنویسم و برای دوستان ایمیل کنم.

برای خرید لب تاپ هم اقدام کردم، از رئیس کاروان پرسیدم در مکه محل فروش لپ تاب کجاست؟ ایشان هم آدرس عزیزه ۵ را گفتند. آنجا رفتم و لپ تاب ها را قیمت کردم. قیمت لپ تاب ها بین ۱۸۰۰ ریال تا ۳۰۰۰ هزار ریال بود. با توجه به اینکه امسال حدود ۳۰۰ دلار بیشتر به حجاج نداده بودند و ۳۰۰ دلار هم

حدود ۱۱۰۰ ریال می شد. در ضمن امسال، صرافی ها پول ایران را تعویض نمی کردند و کسبه هم پول ایرانی را قبول نمی کردند. تا قبل از این می گفتند هر ۱۰۰۰ تومانی ایران معادل ۳ ریال عربستان سعودی است ولی در این ایام هر ۱ ریال عربستان معادل ۱۰۰۰ تومان شده بود. با این اوضاع از خرید لپ تاب منصرف شدم کافی نتی هم وجود نداشت که مطالب را بنویسم. در نتیجه از این روز به بعد سعی کردم مطالب مهم را یادداشت کنم تا بعدا اگر فرصتی باشد بقیه مطالب را بنویسم.

زنان سیاه پوست چکار می کنند؟

در ابتدای ورود به عربستان موضوع زنان سیاهپوست را مطرح کردم. همان هایی که بدون داشتن مجوز و با تظاهرات وارد عربستان شده بودند را توضیح می دهم این زنان در طول ایام حج مشغول دست فروشی و خرده فروشی هستند.



بعضی از همین زنان به گدایی هم می پردازند. آنها ابتدا دست خود را از آرنج خم می کنند. و سپس یک جوراب روی دست تا شده خود از آرنج تا بازو می کنند. مچ و پنجه دستش روز شانه اش قرار می گیرد، برای اینکه مچ و پنجه دستش پیدا نباشد. روسری بزرگی به سر می کند. در اینصورت بنظر می رسد دست آن زن از آرنج قطع شده است. یا پای خود را از زانو خم می کنند و یک جوراب روی پای تا شده خود می کشند. برای اینکه پنجه پای آنها پیدا نباشد. دامن هایی با چین بالا به تن می کنند، که بنظر می رسد. پای آنها از زانو قطع است.

یک بار زنان بیشماری در اطراف مسجدالحرام بدین گونه مشغول گدایی بودند که به یک باره پلیس یا همان شرطه از راه رسید. سریع این زنان جوراب ها را از دست و پای خود درآوردند و بصورت سالم فرار کردند.

زادگاه پیامبر اکرم (ص)

ساعت سه بعد از ظهر از هتل خارج و سوار اتوبوس شدم و به مسجدالحرام رفتم ، نماز عصر را در مسجد الحرام و به جماعت خواندم ، بعد از نماز بطرف ایستگاه اتوبوس ها حرکت کردم ولی این بار نمی خواستم سوار اتوبوس ها شوم بلکه می خواستم قسمت شمالی تونل و ساختمانهای متروکه بالای کوه را ببینم. برای این کار کمی راه خود را به سمت شمال کج کردم. ابتدا به یک ساختمان سفید رنگ رسیدم که در آنجا کتابهای مذهبی و به تمام زبانها به حجاج هدیه می کردند. من هم به قسمت کتابها به زبان فارسی رفتم و چهار کتاب گرفتم. یک کتاب به نام تفسیر سه جزء اخر قرآن کریم بعضافه احکام و اصول عقاید. یک کتاب هم عقیده اهل سنت در مورد صحابه ، یک کتاب هم در مورد فضائل و احکام مکه مکرمه و یک کتاب هم در مورد همین کتابخانه بود. کتابها را گرفتم. در کتاب آخری توضیحاتی در مورد همین کتابخانه داده بود. در این کتاب، نویسنده ثابت کرده بود، این مکان زادگاه پیامبر اکرم(ص) نیست و هیچ گونه تقدسی ندارد. نماز خواندن و یا هر عملی در این مکان بی معنی است. اگر کسی هم می خواهد نماز بخواند به مسجد الحرام برود . چون اینجا مکانی برای خواندن نماز یا اعمال دیگری نیست. اگر کسانی در این مکان نماز بخواند و یا کار دیگری انجام دهند مرتکب عمل شرک آلود شده اند. هرکس، مشرک شود، خداوند او را نمی بخشد و مال و جاننش، برای دیگر مسلمانان حلال می شود.

نوع ساختمان نشان می داد، عمر این ساختمان نمی تواند بیشتر از ۳۰ سال باشد. حالا قبل از احداث این ساختمان، اینجا چه چیزی بوده، معلوم نیست. در ضمن معلوم هم نبود چرا همه ساختمانهای اطراف را خراب کرده اند ولی این ساختمان را سالم گذاشته اند و در آن کتابهای ارشادی پخش می کردند.

چشم انداز مکه

از کتابخانه بیرون آمدم راه خودم را به سمت کوه ادامه دادم . به کوه رسیدم . اطراف آن را نگاه کردم. در یک قسمت برای بالا رفتن از کوه ، پله درست کرده اند. به عبارت دیگر این قسمت که خانه های متروکه وجود داشت. قبلا برای رسیدن به این خانه ها پله درست کرده بودند. از این پله ها بالا رفتم. خانه ها خالی بودند. به درون خانه ها نرفتم ، راه خود را ادامه دادم تا بالای کوه رسیدم. در اینجا چشم انداز مکه بسیار جالب بود. مسجد الحرام در یک دره واقع شده بود. کوه های این منطقه کلا سیاه رنگ هستند. دره ای که مسجد الحرام در آن واقع است کاملا صاف نیست . بلکه در این دره کوهها ی کوچک نیز به چشم می خورد. بر بالای بعضی از این کوه های کوچک هتل و یا ساختمان ساخته بودند. برای رفت و آمد به مسجد الحرام دو راه وجود داشته است. یکی همین راه شمالی و دیگری راه جنوبی است راه شمالی همان خیابان مسجدالحرام راه جنوبی آن خیابان ابراهیم خلیل است.

بالای کوه لذت بخش بود. کتاب سه جزء آخر قرآن را باز کردم. نگاهی به فهرست آن انداختم. در فهرست در مورد نماز میت هم نوشته شده بود. خیلی دلم می خواست بدانم چرا در مسجد النبی (ص) و مسجدالحرام بعد از نماز یومیه نماز میت هم می خوانند. قسمت نماز میت را خواندم در آنجا یک حدیث از پیامبر اکرم آورده بود که هر کسی که نماز میت بخواند یک قیراط طلا در آخرت پاداش می گیرد و هر قیراط در آخرت معادل کوه ابوقبیس است.

با خواندن این جمله یک مسئله به یاد آمد، راستی کوه ابوقبیس باید در مکه باشد و در کنار خانه خدا باشد. ولی حالا کجاست؟ این کوه باید در ضلع جنوبی مسجد الحرام باشد. جایی که این هتل بلند را ساخته اند. من دیروز این منطقه را گشتم ولی کوه ابوقبیس را ندیدم. این موضوع در ذهنم سایه افکنده بود. وقتی به هتل رسیدم این موضوع را از آقای حیدری که سال ۱۳۴۶ هم به مکه آمده بود پرسیدم. ایشان گفتند: کوه ابوقبیس درست در همین جایی بوده که برج بزرگ را در ضلع جنوبی مسجد قرار دارد. اینها کوه ابوقبیس را خراب کرده اند و بجای آن برج بزرگ را ساخته اند.

سرزمین مکه

سرزمین مکه با کلیه شهرها متفاوت است. این سرزمین، یک رخ نمون سنگی، از جنس سنگ گرانیت، سیاه رنگ، یک پارچه و یک تکه است. به عبارت دیگر کل شهر مکه بر روی یک سنگ یک تکه بزرگ از جنس گرانیت، بنا شده است. این سنگ گرانیت صاف نیست. بلکه این سنگ دارای کوه های کوچک تا کوه های به ارتفاع ۵۰۰ متری است. کندن این زمین بسیار مشکل است. امکان کندن زمین های مکه با دست غیر ممکن است. حتی این زمین با کمپروسورهای دستی هم قابل کندن نیست. چون جنس آن سنگ گرانیت سیاه رنگ است که در نوع خود، یکی از سخت ترین سنگ های شناخته شده در جهان است. برای کندن زمین به اندازه یک قندان کوچک، آنها، کمپروسورهای بزرگ را بر روی بیل مکانیکی نصب می کنند. و این بیل مکانیکی شاید در هر ساعت بتواند ۲۰ تا ۳۰ کیلو گرم سنگ را از زمین جدا کند. برای همین منظور آب لوله کشی در شهر مکه وجود ندارد. چون امکان کندن زمین برای احداث لوله آب وجود ندارد. آب و گاز توسط کامیونها به هتل ها حمل می شود. سنگ یک پارچه، باعث شده تا هیچ نوع پوشش گیاهی در اینجا به چشم نخورد. بنظر می رسد، برای کاشتن گیاهان، از مکان های دیگر خاک حمل کرده اند و در آن گیاه کاشته اند. هیچ گونه کشت و زرع و یا دامپروری در این سرزمین امکان ندارد.

شبهای مسجد الحرام

وقتی به مکه آمدیم. این شهر خلوت بود. دور خانه خدا هم خلوت بود. بطوریکه برای اولین بار که طواف عمره تمتع را انجام دادم. می توانستم به راحتی بین مقام ابراهیم و خانه خدا طواف کنم. در ضمن با فاصله سه تا چهار متری از مقام ابراهیم نماز طواف خواندم. افراد کمی از پشت مقام ابراهیم طواف می کردند. ولی هر شب که می آمدم. دور خانه خدا شلوغتر می شد. در شبهای بعدی سعی می کردم حداقل برای دو سه نفری طواف مستحبی بجای بیآورم. و بعد قرآن بخوانم و نماز بخوانم. دور خانه خدا بسیار زیبا و دلپذیر بود. تماشای زائری که دور خانه خدا می گشتند، چنان جذاب بود که نمی توانستم از دیدن آن چشم بردارم.

هر روز یک گروه تازه برای زیارت به خانه خدا می آمدند. گروه های تازه وارد را می توانستم به راحتی با دیگران تشخیص دهم. تازه واردها با لباس احرام وارد و طواف می کردند. در صورتیکه افراد دیگر لباس احرام به تن نداشتند.

تازه واردها ویژه گی دیگری هم داشتند. برای اینکه افراد اعمال خود را به درستی انجام دهد. معمولاً کاروانها یک علامت خاص برای زائرین انتخاب می کردند که اسم و ملیت کاروان را مشخص می کرد. سپس افراد کاروان بصورت گروهی طواف می کردند. این موضوع باعث می شد تا تازه واردین را بشناسم.

تفکیک جنسیتی در مطاف

به هر حال کسانی که لباس معمولی به تن داشتند طواف مستحبی بجا می آورند و کسانی که لباس احرام به تن داشتند طواف واجب بجا می آوردند. تا ده روز اول طواف مستحبی راحت بود. بعد از گذشت ده روز از اقامت در مکه انجام طواف مستحبی دیگر مشکل شده بود. روز دوازدهم از طواف جناب آقای جوادی، روحانی کاروان به ما گفت که سعی کنید طواف مستحبی خود را در پشت بام مسجد الحرام یا طبقه دوم انجام دهید. چون شما نمی توانید برای انجام امر مستحبی، مزاحم کسانی شوید که طواف واجب انجام می دهند. این روزها، طواف کردن بصورت فشرده انجام می گیرد، ازدحام باعث می شود بدن مردان به زنان نامحرم بخورد. در اینصورت کسی که طواف واجب انجام می دهد بر او حرجی نیست ولی کسی که طواف مستحبی انجام می دهد گناهکار است.

بعد از این واقعه یک طواف کلی انجام دادم. و طواف را به نیت تمامی افرادی که التماس دعا دارند انجام دادم. از این به بعد حضور در مسجد الحرام را به خواندن قرآن، خواندن نماز به نیابت از دوستان و آشنایان می گذراندم. بعد از چند روز به آیه زیر رسیدم این آیه در مورد وضو و شرایط ابطال وضو است. که در سوره مائده آیه ۶ آمده است. در این آیه :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ۚ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا ۚ وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ ۗ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ترجمه آیه چنین است: ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که به نماز می ایستید ، صورت و دستهای را تا آرنج بشویید. و سر و پاها را مفصل برآمدگی پشت پا مسح کنید. و اگر جنب باشید، خود را بشویید و غسل کنید. و اگر بیمار یا مسافر باشید و یا یکی از شما قضای حاجت کرده باشد یا زنان را لمس کرده باشد، و آب برای غسل و وضو نیابد با خاک پاکی تیمم کند و آنرا بر صورت و دستها بکشید. خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد شود، بلکه می خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید شکر او را بجا آورید.

در نتیجه یکی از موارد نقض وضو لمس کردن زنان می باشد. اگر منظور از لمس با دست باشد در اینصورت طواف کلیه حجاج مشکل دارد. چون حجاج مرد تقریباً نیمه عریان هستند. حجاج برای اینکه همسرانشان را در ازدحام جمعیت گم نکنند. خانم و آقا در حین طواف مجبورند کاملاً چسبیده به هم طواف کنند. در نتیجه همه جور لمسی در حین طواف متصور است. حال اگر کلمه لمس به عرف جامعه به لمس با دست برگردد. وضو کلیه خانم ها و آقایان باطل می شود. وقتی وضو باطل باشد، طواف هم باطل است. این موضوع را با یکی از شیوخ عربستان سعودی که در مسجد الحرام بود در میان گذاشتم. شیوخ در اینجا لباس عربی به تن دارند و یک چفیه قرمز رنگ به سر دارند و یک عبا هم به دوش می اندازند. او هم سری تکان داد که بعضی ها منظور از لمس را لمس با « ید » یا دست تعریف کرده اند. (ابوبکر و امام شافعی لمس را لمس با دست تفسیر کرده اند) اگر اینطور باشد وضو نقض می شود. ولی بیشترین فقها لمس در این آیه را لمس ما دون جماع تفسیر کرده اند. مثل لمس عورتین ، سپس گفت ابن عباس و به تبع آن فقها شیعه هم لمس را جماع تفسیر کرده اند. پس طواف اشکال ندارد.

پرسیدم لمس مادون جماع که شما گفتید با لمس جماع علمای شیعه تقریباً یکی است. او جواب داد نه اینطور نیست. منظور از لمس، جماع نیست چون در همین آیه شرط جنب را آورده پس نیازی نبوده که این مطلب را دوباره تکرار کند.

ولی منظور از لمس هر چه باشد در زمان طواف خانم ها و آقایان در ازدحام جمعیت به هم می چسبند. اینجور چسبیدن در هیچ جای دنیای اسلام مسبوق به سابقه نیست. در ضمن وقتی آقایان و خانم ها لباس احرام به تن دارند با همسران، مادران و خواهران خودشان نیز محرم نیستند چه رسد به زنان نامحرم. در همین فکر بودم که برای تفکیک جنسیتی باید کاری کرد.

بازدید از مسجد الحرام را آغاز کردم. به همه جای مسجد سر زدم تا ببینم برای تفکیک جنسیتی در طواف می شود کاری کرد یا نه؟

وقتی داشتم به طواف کنندگان نگاه می کردم. متوجه شدم که بعضی از کاروانها، حجاج خود را بصورت گروهی طواف می دهند. تا آنها گم نشوند و اعمال خود را صحیح انجام دهند. به این نتیجه رسیدم که بهترین راه برای تفکیک جنسیتی می تواند طواف گروهی باشد. با این فکر پیشنهاد خود را به شکل زیر نوشتم.

بهبتر است طبقه دوم و پشت بام مسجد الحرام کلاً به خانم ها اختصاص یابد. و طبقه همکف و زیر زمین به آقایان اختصاص یابد. برای طواف هم دو رشته پله برقی در مسجد الحرام احداث کنند. یک پله برقی روبروی رکن یمانی در مسجد الحرام و دیگری روبروی رکن عراقی در مسجد الحرام.

خانم ها برای طواف از پله برقی روبروی رکن یمانی پایین بیایند و در همان گوشه مطاف جمع شوند. وقتی تعداد آنها بیشتر از ۱۰ نفر شد. دور خود را یک نوار یا یک پارچه قرار دهند و بصورت گروهی طواف کنند و آقایان هم سعی کنند نزدیک خانم ها نشوند، آنها بعد از طواف به پشت مقام ابراهیم می روند. تا نماز طواف بخوانند. این قسمت را به دو قسمت آقایان و خانم ها تقسیم کنند. و خانم ها بعد از خواندن نماز در این قسمت با پله برقی که پشت سرشان و روبروی رکن عراقی در مسجد الحرام قرار دارد، به طبقه دوم بروند. و بقیه اعمال خود را بجا بیاورند.

نقد افکار وهابیت پیرامون طواف

یکی از مزایای افکار وهابیت در مورد زیارت حرمین شریفین این است که اجازه دخیل بستن به هیچ وجه و به هیچ کس نمی دهند. دخیل بستن را نوعی شرک اکبر و غیر قابل بخشش از طرف خدا می دانند. قصد نقد این فکر برای تأیید یا تکذیب آنرا ندارم. ولی بنظرم این فکر باعث شده بود تا آنها بهتر بتوانند حجاج را مدیریت کنند. مثلاً اگر اینها اجازه دخیل بستن را بدهند و با کسانی که دخیل بسته اند کاری نداشته باشند، معلوم نیست چه اتفاقی بیافتد .

مثلاً بعضی از حجاج را دیدم که برای رسیدن به سنگ حجر الاسود از سر و کول همدیگر بالا می‌روند و به یکدیگر صدمه می زنند. بطوریکه هر ساعت یک نفر یا بیشتر صدمه می بیند و آنرا از محل طواف خارج و به بیمارستان می برند.

حالا اگر اینگونه چسبیدن ها، به جاهای دیگر سرایت کند، آن موقع این صدمه دیدن در همه جاهای این سرزمین اتفاق می افتد.

لذا برخورد اینها با این مسائل را تأیید می کنم و حق را به آنها می دهم که جلوی این کارها گرفته شود. مدیریت آنها را در برخورد با حجاج خوب می دانم . اگر بخواهند جور دیگری برخورد کنند مسلماً افراد زیادی زیر دست و پا له می شوند. برخورد آنها موجب شده تا جمعیت میلیونی که به اینجا می آیند کمتر صدمه ببینند.

این را هم اضافه کنم، اکثر حجاج در سنین کوهلت بسر می برند. در این سنین بیشتر آنها از بیماریهای مختلفی رنج می برند. برخوردی اینگونه، باعث می شود تا کسی صدمه نبیند.

ولی تعجبم در این است، چرا آنها این موضوع را به سنگ حجرالاسود تعمیم نداده اند. آنها در کتاب خودشان به نام *فضائل و احکام مکه مکرمه* دست کشیدن، بوسیدن و سر کردن در حجرالاسود را توصیه کرده اند. آنها در صفحه ۸۸ کتاب فوق الذکر نوشته: مسلم از سوید ابن غفله نقل می نماید که عمر را دیدم

سنگ را بوسید و آنرا در آغوش گرفت و به آن چسباند و می گفت (عمر) ، پیامبر را دیده ام که نسبت به تو تجلیل می کرد.

این کار باعث شده تا تعداد زیادی از عوام الناس به سنگ حجرالاسود هجوم بیاورند و از سر و گردن هم بالا بروند. اگر یک ساعت در مسجد الحرام باشید می بینید که هر ساعت یک نفر که در اثر ازدحام برای بوسیدن سنگ حجرالاسود صدمه دیده، و او را به بیرون می برند. آنها یک بیمارستان صحرائی در مسجد الحرام در ضلع جنوبی آن تعبیه کرده اند که به معالجه این افراد می پردازد.

آنها می توانستند این موضوع را در کتاب خود ننویسند. بنظرم ، اصلاً مشکلی بوجود نمی آمد. آنها می توانستند، حدیث دیگری از عمر بیاورند که ایشان رو به حجرالاسود کرد و گفت: قطعاً این یک سنگ بیشتر نیست. آنها می توانستند در کتابشان تنها به اشاره کردن به سنگ حجرالاسود و گفتن الله اکبر و بسم الله الرحمن الرحیم اکتفا کنند. شاید این مشکل هم بوجود نمی آمد.

فتوای شرعی این موضوع را نمی دانم ولی وقتی می گویند، شهر مکه شهر امن قرار داده شده و در این شهر نمی توان به حیوانات صدمه زد، حالا چگونه اجازه داده می شود، عده ای سوار عده ای دیگر شوند و یکدیگر را زیر دست و پا له کنند. یعنی این حجاج کمتر از حیوانات هستند که اینطوری له می شوند.

هم اکنون در کنار سنگ حجرالاسود یک سکو درست کرده اند و بالاتر از آن هم یک طناب به خانه خدا وصل کرده اند. یک پلیس یا بقول عربها شرطه، روی سکو ایستاده و خود را با طناب گرفته، یک پایش روی سکو و با پای دیگرش کسانی که سرشان را وارد سنگ حجرالاسود کرده اند را هل می دهد و بیرون هل می دهد.

آیا این کار نشانگر جدال نیست؟ مگر نه اینکه جدال در شهر مکه حرام است؟ با لگد به سر و صورت دیگران زدن اگر جدال نیست ، پس اسمش چیست؟

موضوع دیگر اینکه، آنها یک حدیث آورده اند که پیامبر اکرم (ص) سه دور از طواف خود را دویده است. این حدیث را از جابر آورده اند آنها در کتاب فضائل و احکام مکه مکرمه در صفحه ۱۰۱ آورده اند جابر گفت که پیامبر ۷ بار خانه خدا را طواف نمود و سه بار آنرا هروله (دویدن) نمود. این موضوع برای تعدادی سیاه

پوستان با قد دو متری مستمسک شده، آنها هم در ازدحام جمعیت دور خانه خدا می دوند و سایر زائرین را زیر پا له می کنند و هل می دهند و به آنها صدمه می زنند. یک بار گروهی از سیاه پوستان قد بلند شروع به دویدن در مطاف کردند که این امر باعث وحشت حجاج شد. بطوریکه طواف عده ای باطل و طواف عده ای هم با مشکل مواجه شد.

وهابیون می توانستند، موضوع دویدن در طواف و چسبیدن به سنگ حجرالاسود را هم در کتاب خود ننویسند. تا مشکلی برای حجاج و شرطه های خود پیش نیاورند.

نقد افکار وهابیت در مورد صحابه

آنها یک کتاب به نام دیدگاه/اهل سنت در مورد اصحاب را به زبانها مختلف ترجمه کرده اند و به حجاج می دهند. در این کتاب ابتدا مدح و ستایش خداوند در مورد اصحاب را آورده و آیات قرآنی که صحابه پیامبر را ستوده را تفسیر و ترجمه کرده اند. با توجه به تعریف و تمجید قرآن کریم از صحابه نتیجه گرفته اند که سب (فحش دادن) به صحابه حرام است. و در انتها نتیجه گرفته تمامی اصحاب مقام اجتهاد دارد. نویسندگان در انتهای کتاب به اختلاف اصحاب اشاره می کند و می گوید. هر کاری که صحابه کرده اند خوب است.

اگر مطالب کتاب را قبول کنیم، چند سوالی باقی می ماند. سؤال اول: اولین کسی که صحابه را سب کرد چه کسی بود؟ اگر نمی دانید، بدانید که برای اولین بار معاویه این کار را کرد. معاویه در سالهای پایانی عمر پیامبر اکرم (ص) مسلمان شده است. معاویه ابن ابی سفیان، صحابی دیگر به نام حضرت علی (ع) که اولین نفری است که به پیامبر اکرم (ص) ایمان آورده را سب می کرد. مسلمانان چه باید بکنند؟ حال اگر معاویه گفت هر کس صحابه را سب نکند گردنش زده می شود و کشته می شود. چه باید کرد؟ معاویه نه تنها خودش سب صحابه پیامبر را شروع کرد، بلکه دستور داد مابقی هم اینکار را بکنند. از این

بدتر معاویه یک صحابه دیگر پیامبر را مجبور کرد تا صحابه دیگر را سب کند. (حجرا بن عدی) ایشان امتناع کرد، و در انتها کشته شد.

اگر دو صحابه با یکدیگر جنگ داشتند، یکی زد دیگری را کشت. شما می گویند که به اجتهاد خود عمل کرده است ولی اگر یک صحابی، بقیه صحابه که در خانه نشسته و کاری به کسی ندارد را گرفت و او را مجبور به سب صحابه کرد و او هم طبق آیه قرآن این کار را نکرد و کشته شد. خونس بر عهده کیست؟

آیا یک نفر تنها بدلیل صحابه بودن می تواند مابقی صحابه را بکشد. تقریباً قریب به اتفاق صحابه پیامبر اکرم (ص) در واقعه کربلا، قیام توأبین و جنگ حره در مدینه به دست یک نفر به نام یزید کشته شدند. خون این شهیدان بر عهده چه کسی است؟

آنها در کتاب عقیده اهل سنت در صفح ۶۵ عقیده ۶۵ اهل سنت نوشته است: ما معتقدیم که آن چه بین صحابه و یاران پیامبر از جنگ و اختلاف و فتنه رخ داد از اجتهاد آنان بود. کسی که از آن ها بر حق بودند، برای او دو اجر است و کسی که بر حق نبود، برای او یک پاداش، و آن هم پاداش اجتهاد است و خطای او بخشوده می شود.

البته این گفتار را نمی خواهیم رد یا تأیید کنیم. بلکه می خواهیم این را بگویم که نمی شود کسی که صحابه را کشتار کرده از طرف خداوند اجر و پاداش دریافت کند. یا کسی که سب صحابه را بنیان نهاده و تعداد ۶۰ هزار نفر مسلمان را کشته به اندازه ۶۰ هزار پاداش ببرد و صحابی دیگر که حاضر به سب نشده و کشته شده فقط ۲ پاداش ببرد.

اگر کسی کتاب تاریخی می نویسد، باید یک نتیجه ملموسی برای زمان حال پیشنهاد کند. تاریخ را تا آنجایی باید مطالعه کرد که برای زمان حال سودی داشته باشد. تاریخ صحابه هم از این موضوع جدا نیست. صحابه همه خوب بودند. وقتی آنها در کنار پیامبر اکرم (ص) بودند. کارهای بزرگی انجام گرفت. در این زمان آنها جامعه ای را بوجود آوردند که در آن جامعه، زندانی وجود نداشت. لذا کسی را به زندان نیانداختند. کسی را کتک نزدند. به کسی اهانت نکردند. کسی را شتمت و سرزنش هم نکردند. کسی را

حد نزدند. در این جامعه کسی از گرسنگی و تشنگی نمرد. کسی از نداشتن جا و مسکن از بین نرفت. عده ای گرسنه نبودند و در مقابل آن کاخی با ساکنینی پر خور، وجود نداشت.

ولی وقتی آنها در واقعه کربلا، قیام توابین و جنگ حره، بدستور یزید شهید شدند، بعد از آن دیگر خبری از این همه خوبی در جوامع اسلامی دیده نشد. آنها با شهادتشان همه خوبی ها را هم با خود بردند.

بعد از شهادت دسته جمعی صحابه، از اسلام فقط نامی باقی ماند، تمامی سنت هایی که صحابه به آن پایبند بودند از بین رفت. یکی از مهمترین سنت صحابه انتخاب حاکم بدست مسلمانان، با روش بیعت بود. بعد از این واقعه هیچ یک از پادشاهان با انتخابات بر سر کار نیامدند.

حالا تکلیف مسلمانان در مورد انتخاب و بیعت حاکمان چیست؟

حالا تکلیف مسلمانان با گرسنگان و درماندگان مسلمان چیست؟

نویسنده این کتاب باید در انتها بگوید که منظورش از نوشتن این کتاب چیست؟

برای نسلی از مسلمانان که زیر یوغ استعمار دارند له می شوند چه باید کرد؟

در زمان صحابه برای خون، جان، مال، ناموس و آبروی مسلمان و غیر مسلمان احترام زیادی قائل بودند. آنها بدون جهت کسی را نمی کشتند. کسی را کتک نمی زدند و به کسی بی حرمتی نمی کردند. این مسائلی است که خواندن تاریخ زندگی پیامبر اکرم (ص) و صحابه اهمیت می یابد.

اگر کتابی نتواند به یکی از مشکلات فعلی مسلمانان پاسخ بدهد، خواندن و یا نخواندن آن کتاب چه دردی را دوا می کند.

آیا نویسنده این کتاب بیکار بوده و مطالبی نوشته که نمی تواند مشکلات مسلمانان را حل کند؟

پس بنظر می رسد باید کارهای صحابه را با ملاک قرآن و سنت پیامبر سنجید، هر اقدامی که با این ملاک ها در تضاد بود رد و هر کاری از صحابه که با قرآن و سنت پیامبر موافق بود از آنها پذیرفت. تا سنت خوب صحابه بتواند دستورالعملی برای مشکلات زمان حال باشد. مثلاً یکی از این صحابه حضرت علی (ع) است. او در یک نامه به مالک اشتر دستوراتی پیرامون رفتار حاکمان با مسلمانان دارد. اگر این

دستورات با قرآن و سنت پیامبر اکرم سازگاری دارد. سعی کنیم ، این مطالب را در سیاست حکومتی خودمان جایی برایش باز کنیم. و اگر سازگار نیست آنرا رد کنیم.

بهشتی یا جهنمی بودن کسی از پیشنهاد مشکی از مسلمانان فعلی را حل نمی کند. مگر اینکه دستورات و عملکرد پیشنهادی بتواند راهی برای مسلمانان در زمان حال باز کند.

نقد افکار وهابیت در مورد شرک

آنها در کتاب تفسیر سه جزء آخر قرآن کریم و احکام و عقاید، به موارد شرک می پردازد. در این کتاب با یک نو آوری مباحثه دو نفر به نام عبدالله و عبدالنبی را می نویسد.

در این کتاب عبدالله با استدلال از آیات قرآن، انواع شرک را مشخص می کند و در جای جای این مباحثه می گوید. در ابتدای اسلام جان و مال و ناموس مشرکین بر مسلمانان حلال شده است.

مباحث پیرامون شرک، که توسط عبدالله گفته را همگی قبول دارم. ولی در مورد این جمله که جان و مال و ناموس مشرکین بر مسلمانان حلال شده را قبول ندارم.

سوالم این است. در زمان پیامبر اکرم(ص) سران مشرکین و عمده جنگ های پیامبر اکرم با کسانی مثل ابوسفیان ، معاویه ، خالدبن ولید بوده، جان و مال و ناموس کدامیک از اینها برای مسلمانان حلال شده است؟ پیامبر اکرم بعد از فتح مکه کدام مشرک را اعدام کرد و مال و جان و ناموسش را تصاحب کرد؟ البته این موضوع پاسخ دارد.

پیامبر اکرم در صدر اسلام مردم را دعوت به یکتا پرستی و اجتناب از شرک نمود. قرآن به پیامبر اکرم فرموده که بر شما بجز ابلاغ رسالت هیچ چیزی دیگری نیست. دعوت او به یکتا پرستی موجب اخراج پیامبر اکرم(ص) از مکه به مدینه شد. مسلمانان هم به تبع پیامبر اکرم(ص) اموال خودشان را در مکه رها کردند و به مدینه آمدند و در وضعیت بسیار بدی، زندگی خود را در مدینه آغاز کردند. یک روز خبر رسید که با اموال مسلمانان که در مکه بود، ابوسفیان کاروانی راه انداخته و اموال را به شام برده است. آنها هم برای پس گرفتن اموالشان بر سر چاه بدر گرد آمدند. ولی ابوسفیان از بی راهه کاروان خود را به

سلامت از مسلمانان دور کرد. وقتی مشرکین از این موضوع اطلاع یافتند به جنگ مسلمانان آمدند. پس در این جنگ مشرکین مهاجم و مسلمانان مدافع بودند. مسلمانان می خواستند اموال خود را پس بگیرند ولی موفق به این کار نشدند. در ضمن مورد هجوم هم واقع شدند. ولی در این جنگ پیروز شدند. جنگ احد و خندق هم که در مدینه به وقوع پیوسته است. یعنی مسلمانان مدافع بودند. در فتح مکه هم پیامبر اکرم (ص) مشرکین را نکشت.

نتیجه ای که می گیریم این است که خداوند جان و مال کسی را که به جنگ مسلمانان نیامده حلال نکرده است.

اگر اینطور بود. پس بعد از شکستن پیمان صلح حدیبیه، توسط مشرکان، ابوسفیان بصورت انفرادی وارد شهر مدینه شد. ابتدا وارد خانه دختر خود که اتفاقاً همسر پیامبر اکرم (ص) بود، شد. پیامبر اکرم (ص) با ابوسفیان صحبت نکرد. او هم از خانه پیامبر اکرم (ص) به خانه حضرت علی (ع) رفت. و با آنها صحبت کرد. و بدون نتیجه شهر مدینه را ترک کرد و رفت.

اگر کشتن مشرکین مباح باشد. باید پیامبر اکرم (ص) یا حضرت علی (ع) همان جا ابوسفیان را می کشتند. چون در آن زمان، ابوسفیان ریاست مشرکین را بعهده داشته در ضمن مشرکی بوده که پیمان صلح حدیبیه را شکسته بود و بدون اجازه وارد شهر مدینه شده بود. در آن زمان ابوسفیان از سران مشرکین بشمار می آمد که دستش به خون مسلمانان نیر آلوده بود.

ولی پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) او را نکشتند. چون آنها بدون جهت، دست خود را بخون کسی که جنگشان نیامده آلوده نکردند. در نتیجه ترور و کشتن افراد در کوچه و خیابان از نظر اسلام مطرود است. چه فرد مشرک باشد یا نباشد.

با این استدلال اگر کسی مشرک بود باید او را نصیحت کرد. تا از شرک خود دست بردارد. یا ممکن است مسلمانی عملی انجام دهد که شرک آلود باشد. در اینصورت هم باید او را نصیحت کرد تا از شرک خود دست بردارد. به این عمل امر به معروف و نهی از منکر گفته می شود.

به یک موضوع تاریخی هم نظری می اندازیم . اولین کسانی که به یک مسلمان تهمت شرک به درست یا به غلط زده و آنها را کشته اند ، گروه خوارج بوده است. قبل از آن، کسی را به این اتهام نمی کشتند. مگر اینکه به جنگ می آمد. گروه خوارج هم از نامشان پیدا است. از دین خارج شده اند.

البته در تأیید استدلال عبدالله باید بگویم که تفسیر و پیدا کردن مصادیق شرک از قرآن و سنت کار خوبی است. این کار باید با دقت بیشتری ادامه یابد. وقتی مصادیق شرک به یک مسلمان گفته شود باعث می شود مرتبه ایمان آن مسلمان افزایش یابد. هر چه اعمال شرک آلود مسلمان کمتر باشد. درجه ایمانش افزایش می یابد. پس استدلال عبدالله در این کتاب را می پذیرم. مطالب خوبی است. ولی تبلیغ این مطالب باید بدون خشونت باشد. بر علما تبلیغ رسالت و به مسلمانان سعی در انجام آن می باشد تا اینکه درجه ایمان مسلمانان افزایش یابد.

نقد افکار وهابیت در مورد خشونت

در صدر اسلام پیامبر اکرم (ص) با همه رفتاری خوش داشته است. در زمان حکومتش، کسی به زندان نرفته است، کسی کتک نخورده است، کسی را مورد شماتت و سرزنش قرار ندادند، هیچ کس را نکشت مگر اینکه طرف مقابل آغاز کننده جنگ بوده. کسی را حد نزد. کسی را گرسنه رها نکرد. کسی تشنه نماند . کسی بدون مسکن از سرما و گرما جان نداد. آبروی کسی ریخته نشد.

مالیات دریافتی از مردم که عمده آنها کشاورز و دامدار بودند. زکات بوده است. زکات مالیاتی است که دارای یک حد نصاب معین است. یعنی اگر کشاورزی یا دامداری از مقدار معینی کمتر محصول تولید کرده باشد. مالیات بر او تعلق نمی گیرد. به عبارت دیگر از قوت و غذای سال کشاورز و دامدار مالیات گرفته نشده است. در همین زمان در ایران و جاهای دیگر رسم بر این بوده است که کشاورز و یا دامدار، محصولی که تولید می کند یک پنجمش متعلق به صاحب زمین است. در همین زمان تمام زمین ها متعلق به شاه بوده است. یک پنجم محصول هم متعلق به کسی است که آب را تأمین می کند. اگر کشاورزی در کنار رودخانه کشت می کرده است. این آب هم متعلق به شاه بوده است. در اینصورت

کشاورز حدود ۴۰ درصد درآمد خود را مالیات پرداخت می کرده ولی در اسلام تا یک حدنصاب هیچ چیز پرداخت نمی شده و بعد از حد نصاب هم حدود ۱۰ درصد پرداخت می شده.

با این اوصاف زندگی در شهر مدینه، یک رویایی دست نیافتنی برای سایرین بوده است. وقتی مردم جاهای دیگر متوجه شدند که اسلام اینگونه است مردم دسته دسته مسلمان شدند.

حالا این را با طالبان افغانستان مقایسه کنید. در این کشور به هر کسی رسیدند. او را مشرک تلقی کردند و کشتند. بطوریکه کارکنان سفارت ایران را نیز که کاری بجز پخش مواد غذایی و دارویی نداشتند کشتند. نا امنی بقدری گسترش یافته که هیچ افغانی جرأت خروج از روستای خود و رفتن به روستای مجاور را ندارد.

دستور به ترور و خراب کردن نیز از اینجا صادر شد.

در ضمن یگانه متقاضی جلیقه های انفجاری ساخت انگلستان مسلمانان کشور افغانستان و پاکستان هستند.

این خشونت ها هم نتیجه افکار وهابیون است که در قسمت قبلی به آن اشاره کردم. و نوشتم که آنها بعضی از حرکات مسلمانان را شرک تلقی می کنند و شخص مشرک را مهدور الدم می دانند. در صدر اسلام بجز خوارج هیچ گروهی دستور کشتار مسلمانان بدلیل مشرک بودن را صادر نکرده است.

اینگونه تبلیغات و عملکردها باعث می شود کسانی که صاحب فکر هستند با خواندن کتابهای آنها دست خالی از حج برگردند و سایرین هم به یک تروریست تمام عیار تبدیل شوند. در صورتیکه منش سیره پیامبر اکرم (ص) و صحابه اینگونه نبوده است.

خلط مطلب توسط وهابیون

در کتاب سه جزء قرآن کریم نوشته شده توسط وهابیون آمده است کفر دو نوع است کفر اکبر که خداوند آنرا نمی بخشد. و کفر اصغر که خداوند آنرا می بخشد. مصداق کفر اصغر را هم کشتن مسلمان می دانند. یعنی کشتن مسلمان را مباح می دانند. در نتیجه این کتاب ترور مسلمان و غیر مسلمان را

جایز می داند. که این یک خلط مطلب است. خلط مطلب آنها این است که وهابیون بین حق خدا و حق انسانها تفاوت قائل نیستند. کفر و شرک در رابطه با حق خداوند است. خداوند کفر و شرک را نمی بخشد. یعنی اگر کسی مشکلی در عبادت خود داشته باشد، بطوریکه شرک تلقی نشود، خداوند آنرا می بخشد. ولی در مقابل حق انسانها متفاوت است. ممکن است کسی حق خداوند را به درستی انجام داده باشد، ولی حق الناس را بجا نیآورده باشد. در اینصورت، مجازات می شود. کشتن افراد، خوردن مال حرام، گرفتن اموال دیگران به زور، غصب اموال همگی حق الناس یا حق انسانها نسبت به یکدیگر است. این حق الناس با حق الله یا حق خداوند قابل جمع نیستند. خداوند در آیه ۹۳ سوره نساء می فرماید: **وَمَنْ يَفْتُلْ مُؤْمِنًا مَّتَعِمِدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا**. به عبارت دیگر قتل تعمدی مؤمن بخشیده نمی شود. و آنرا نمی توان کفرو شرک اصغر و قابل بخشش قلمداد کرد. در نتیجه اگر کسی دستش به خون مسلمانی آلوده شود. قطعاً بخشیده نخواهد شد. نمی توان گفت چون خداوند غیر شرک را می بخشد. کشتن مسلمان را می بخشد. چون این دو با هم قابل جمع شدن نیستند. شرک در رابطه با حق خداوند است. و کشتن مسلمان پایمال کردن حق انسانها است.

پیشنهاد به علمای اسلام

وقتی اینگونه است، وظیفه علمای اسلام چیست؟ قبلاً وعده داده بودم که نقد و بررسی کتاب آیت الله سبحانی را به نقد و بررسی افکار وهابیت موکول می کنم. کتاب آیت الله مکارم را هم نمی دانم چه بوده که مأموران عربستان با آن مشکل داشتند.

با مطالبی که از افکار وهابیت در بالا ارائه کرده ام، اینطور نتیجه گیری می کنم. افکار وهابیت یک افکار روستایی و قبیله است و ربطی هم به اسلام ندارد. در صدر اسلام این افکار توسط خوارج تبلیغ می شد. لذا این افکار ربطی به شیعه و سنی و مسلمان ندارد. این جور آدمها در جایی که اختلافات بین مسلمانان زیاد باشد، فعال می شوند. وقتی اختلافات زیاد شد، افکار خوارج و یا وهابی گری رونق

می گیرد

تنها راه برخورد با این گروه اول وحدت است. باید زمینه هر گونه اختلاف بین مسلمانان را پاک کرد. سپس سنت پیامبر اکرم (ص) در مورد نفی خشونت را تبلیغ کرد. لذا کتابهایی که برای نقد وهابیت نوشته می شود باید به مسائلی نظیر نفی خشونت از نظر اسلام اختصاص یابد و از هر گونه بحث های اختلافی، بین فرق اسلام خود داری کرد. آن ها را بطرف برخورد مسالمت آمیز و سنت پاک رسول خدا(ص) سفارش کرد.

آبشخور رشد گروه وهابیت در دنیای اسلام دامن زدن به اختلافات است. خشکاندن ریشه های فکری این گروه هم تأکید بر وحدت و رأفت اسلامی است.

تبعیت از مرجعیت

قبل از سفر حج یک سوال در ذهنم همیشه وجود داشت. سوالم این بود چرا پیامبر اکرم (ص) و صحابه ایشان توانستند در مدت ۴۰ سال، سرتاسر جهان متمدن آن روز را به مسلمان کنند ولی بعد از انقلاب اسلامی در ایران این موضوع نتوانسته است، آنطور باید و شاید عزت را به مسلمانان باز گرداند؟ و متعاقب آن سوالات دیگری وجود دارد.

چرا مسجد بابری خراب شد؟ چرا مسلمانان میانمار کشتار شدند؟ مسلمانان اروپا کشتار شدند. سلطه نظامی آمریکا بر افغانستان و عراق وجود دارد؟ هر روز هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا در پاکستان به کشتار خود ادامه می دهد؟ اسرائیل هر روز که دلش بخواهد به مسلمانان فلسطینی حمله می کند و آنها را آواره می کند؟

جوابش را در سفر حج پیدا کردم. از حجاجی که قبل از انقلاب به مکه آمده بودند. در مورد میزان استقبال مردم از حج سوال کردم. معلوم شد در سالهای قبل از انقلاب حداکثر افرادی که به حج می آمده حدود ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر بوده. حدود دو تا سه هزار نفر ایرانی و بقیه از سایر کشورها بوده اند. ولی بعد از انقلاب اسلامی ایران و استقبال ایرانیان از اسلام که امام خمینی (ره) معرف آن بود، باعث شده که تعداد حجاج زیاد شود. و امسال به مرز ۴ میلیون نفر برسد.

افزایش میزان حجاج در کشور های مختلف نشانگر استقبال و روی آوری بیشتر مسلمانان به اسلام است. ولی مسلمانانی که به حج می آیند، اگر صاحب فکر و اندیشه باشند با خواندن کتاب هایی که وهابیون آنرا تدوین کرده و من آنان را خواندم دین اسلام را دینی خشونت آفرین می فهمند و دست خالی از حج بر می گردند و اگر صاحب فکر و اندیشه نباشند به یک فرد خشن تبدیل می شوند.

تا اینجا دیگران برای ما مشکل ایجاد کرده بودند ولی مشکلاتی هم وجود دارد که ما خودمان برای خودمان ایجاد کرده ایم. برای پیدا کردن این مشکلات، باید نظر مسلمانان در سایر کشورها را در مورد ایران جویا می شدم. بدانم نظر آنها نسبت به ایران چیست؟

برای این منظور سعی می کردم بعد از نماز جماعت به بغل دستی ام ارتباط بر قرار کنم و بدانم نظرش چیست؟ چون لباس عربی به تن داشتم کسی مزاحم من نشد.

با صحبت هایی که با آنها داشتم، آنها چند محور را بصورت مشترک بیان می کردند که عبارت بود از:
الف: همگی با احترام به امام خمینی (ره) می نگریستند و ایشان را مردی بزرگ در تاریخ اسلام می دانستند.

ب: همگی بر ظهور نوعی شرک و سبک شمردن نماز در اعمال ایرانیان، شکایت داشتند و می گفتند این موضوعات باید حل شود.

ج: عده ای از آنها به ایران و عراق رفته بودند و شهرهای قم ، مشهد، کربلا و یا نجف را دیده بودند. لذا مسائلی را که وهابیون در کتابهای خود مطرح کرده بودند، درست می انگاشتند و نسبت به اعمال ایرانیان انتقاد داشتند و می گفتند اگر مسلمان هستید این کارها، نباید در کشور اسلامی رخ دهد.

با چند نفر خیلی بحث کردم . یکی از آنها از مسلمانان مالزی، دیگری آفریقای جنوبی و دیگری از سودان بود. اینها به ایران و عراق هم رفته بودند. آنها می گفتند: ما ایران و امام خمینی(ره) را خیلی قبول داریم، کتابهای امام خمینی(ره) را هم خوانده ایم. ولی اعمالی را مشاهده کردیم که با سخنان امام خمینی (ره) متفاوت بود. این مسائل غیر قابل دفاع بود. و ما نمی توانیم از آن دفاع کنیم مسائلی را که بر می شمردند این بود:

چه معنی دارد وقتی اذان گفته می شود و مردم باید صف ها ی نماز را تشکیل بدهند در مشهد و قم عده ای به ضریح ها چسبیده اند؟

آیا نخواندن نماز و چسبیدن به ضریح شرک نیست؟ چرا در عزا داریهای کربلا که ایشان از نزدیک آنرا دیده بود، نماز جماعت تشکیل نشده بود؟ مگر نه این است که مسلمانان هر جا جمع می شوند باید نمازهای یومیه را سر وقت و به جماعت بخوانند. چرا در کربلای معلی نماز جماعت نمی خوانند؟ چرا نماز عصر و عشا سر وقت خود با جماعت خوانده نمی شود؟ مگر امام خمینی (ره) نگفته است که نماز پنج گانه را در پنج موقع و در وقت خود بخوانید.

این ایرادات باید حل شود. برای حل این مشکلات هم باید از همان حرم حضرت فاطمه معصومه(س) در قم و حرم امام رضا(ع) در مشهد شروع کرد. و برای این موضوع سه پیشنهاد دارم. این پیشنهادها جدید نیست. بلکه این توصیه تمامی مراجع تقلید است که روی زمین مانده است. این پیشنهادها یا توصیه های مراجع به شرح زیر می باشد.

پیشنهاد اول: در دو حرم حضرت فاطمه معصومه(س) و امام رضا (ع) مانند مسجد النبی (ص) نمازهای پنج گانه در پنج وقت خود خوانده شود. و اذان عصر و اذان عشا هم گفته شود. و نماز جماعت در این دو زمان هم خوانده شود. البته این کار خوبی است. چون در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه(س) و امام رضا(ع) دائم زائرین می آیند و زیارت می کنند و می روند. زائرینی که در وقت نماز ظهر هستند می روند و کسانی که در موقع نماز عصر می آیند عده دیگری هستند. اگر در این موقع نماز جماعت عصر بر گزار شود. این عده همان افراد قبلی نیستند. راستی اگر کسی موقع نماز عصر به حرم رسیده است. چرا امکان خواندن نماز عصر به جماعت برای ایشان فراهم نباشد؟

این موضوع برای مساجد بزرگ در تهران مانند مسجد امام حسین (ع) ، مسجد مهدیه ، مسجد ارک، مسجد امام صادق (ع) و دیگر مساجد بزرگ هم وجود دارد. عده ای وقت نماز عصر به مسجد می رسند. و نماز خود را فرادی می خوانند. اگر برای این عده سر وقت نماز عصر، نماز جماعت وجود داشته باشد.

این افراد هم می توانند نماز عصر خود را به جماعت بخوانند و از ثواب نماز جماعت سر وقت خود استفاده کنند.

پیشنهاد دوم هم اینکه در مواقع نماز های یومیه، خادمین حرم، افراد را ملزم کنند که از دور ضریح کنار بروند و نماز جماعت بخوانند.

پیشنهاد سوم : همانطور که مراجع و بزرگان تأکید می کنند. در عزاداریها حتماً به نماز جماعت در وقت خود اهتمام داشته باشند. برای این منظور نیروی انتظامی هم می تواند دستور العملی برای هیأت های مذهبی داشته باشد، تا آنها، مقید باشند، نمازهای پنج گانه در هیأت های مذهبی اجرا شود. این کار جدید نیست در مکه و مدینه هم شرطه ها (همان پلیس ها) بعضی از اماکن را مجبور می کردند که نماز جماعت را سر وقت اقامه کنند. البته در ایران همان هیأت ها را مجبور کنند، کافی است. چون عملکرد این هیأت های عزاداری مهم است.

زیارت دوره ای

یک هفته ای می شد که در مکه اقامت داشتیم. اطلاعیه ای را دیدم که نوشته شده بود. حجاج برای زیارت دوره ای ساعت ۷ صبح در لابی هتل جمع شوند. ساعت ۷ صبح در لابی هتل جمع شدیم. سوار اتوبوس ها شدیم. ابتدا به قبرستان ابوطالب رد قسمت شمالی مسجدالحرام رفتیم.



پس از آن به مسجد الجن و سپس اتوبوسها آمدند و همگی سوار اتوبوس شدیم.

سپس ، اتوبوس بطرف شرق حرکت کرد. از تونلی گذشت و در کنار کوهی ایستاد. از اتوبوس پیاده شدیم. روحانی کاروان گفت: این کوه ثور است.

کوه و غار ثور

کوه ثور همان کوهی است که پیامبر اکرم (ص) زمانی که می خواست از مکه به مدینه مهاجرت کند، سه روز در غار این کوه اقامت داشته است. کفار قریش که قصد جان آن حضرت کرده بودند. بدنبال حضرت تا به اینجا آمده اند که به فرمان خداوند درب ورودی غار عنکبوت خانه ساخته و ماری هم در آنجا خوابیده و تعدادی کبوتر هم در بالای غار نشستند. کفار تا به اینجا آمده اند. وقتی این وضعیت را مشاهده کردند. گفتند پیامبر تا به اینجا آمده و از اینجا به آسمان رفته است. کوههای اطراف را نگاه کردم.

بنظرم رسید، اگر خانه پیامبر اکرم (ص) همانجایی باشد که می گویند زادگاه اوست. پس پیامبر اکرم (ص) ابتدای شب می توانسته از کوه پشت سر خانه خود، بالا رفته باشد. همان جایی که من هم برای بازدید کلی از شهر مکه از آن بالا رفتم. و بر سر کوه تعدادی خانه متروکه وجود داشت. از قله کوه اینطرف دیده می شد. اسم این کوه را اعراب جندمه می گویند. دماغه های این کوه بطرف شمال و جنوب شرق امتداد می یابد. پس پیامبر بعد از بالا آمدن از کوه از دماغه کوه که بطرف دماغه جنوب شرق امتداد داشته پایین آمده است. سپس از همین جا از کوه ثور بالا رفته و در غار پنهان شده است. کوه ثور کوه بزرگی است و بدلیل همین بزرگی به آن کوه ثور یا کوه گاو گفته اند.

بالا رفتن از کوه را من حدود سه ربع تا یک ساعت طول کشید. بنظرم اگر کسی بخواهد از این دماغه پایین بیاید، حدود یک ساعتی طول بکشد. در نتیجه پیامبر اکرم (ص) توانسته دو ساعته خود را به اینجا برساند.

البته راه عبور صاف هم به اینجا امکان پذیر است. در اینصورت فرد ابتدا می بایست به شمال و سپس به عزیزیه می آمده و بعد به اینجا می رسیده که این راه حدود چهار تا پنج ساعتی طول می کشد.

جبل النور و غار حراء

این کوه در شمال مکه است. شمال مکه توسط یک رشته کوه مسدود شده. ولی جبل النور در میان آن رشته کوه قرار ندارد. بلکه این کوه حدوداً ۳ کیلومتری با رشته کوه فاصله دارد. ارتفاع این کوه شاید حدود ۴۰۰ متر باشد. این کوه تکی است. و دور تا دور این کوه زمین صاف است. هم اکنون در کنار این کوه خانه های بسیار ساخته شده است و شهر تا بدینجا ادامه دارد. برای بالا رفتن از کوه پله ساخته اند. بالای کوه هم غار حراء قرار دارد که از آنجا می توان مسجد الحرام را مشاهده کرد.



میهمانی بزرگ

هر چه ، زمان به جلوتر می رفت، شهر مکه شلوغتر می شد. میهمانان بیشتری از راه می رسیدند. روزهای اول که در شهر مکه می گشتم. شهر تقریباً خلوت بود. بعضی از مسافر خانه ها متروکه بود. ولی روزهای سوم و چهارم ذی الحجه تقریباً تمامی هتل ها، مسافر خانه ها ، هتل آپارتمانها و حتی ساختمانهای مخروبه و متروکه هم مملو از جمعیت شده بود. در کوچه و خیابانی نبود که زائرینی را در خود جای نداده باشد.

وقتی روزهای پنجم و ششم در خیابانهای مکه می گشتم، این بار کنار خیابانها، پارکها و زمین های خالی، افرادی چادر زده بودند و در آن سکونت داشتند.

مراسم میهمانی از پایان روز هفتم یا شب هشتم ذی الحجه شروع می شد. در این شب باید به مسجدالحرام می رفتیم و دوباره لباس احرام به تن می کردیم. بعد از شام به حمام رفتیم ، غسل و لباس احرام به تن کردم و باتفاق، هم اتاقی های خود، آقای مطلبی و آقای حیدری به مسجد الحرام رفتیم. ولی این بار دیگر هیچ وسیله نقلیه ای وجود نداشت.



چون خیابانهای بطرف مسجد الحرام مملو از جمعیت بود، تعداد زیادی درکنار خیابانها ساکن شده بودند. وارد خیابان طریق مشاء شدیم. خیابان طریق مشاء یا همان خیابان پیاده روها که تا ششم ذی الحجه اتوبوس در آن رفت و آمد می کرد. مملو از چادر شده بود. اینجا بود که فهمیدم ارزش یک تخت در یک هتل چقدر است. و چرا ما مجبور شده ایم چهار یا پنج نفری در یک اتاق دو نفری سکونت کنیم. ولی هر چه بود همه به میهمانی آمده بودند. بعد وارد تونل طریق مشاء شدیم. در تونل هوا کش های بزرگ کار گذاشته بودند و صدای زیادی از باد تولید می کرد. طول این تونل ۱۶۰۰ متر بود. خروجی تونل به مسجد الحرام ختم می شد. مسجدالحرام خیلی شلوغ شده بود. دیگر جا برای سوزن انداختن هم نبود.

در ضمن عده ای هم تازه خود را به مکه رسانده بودند. این عده لباس احرام به تن داشتند و میخواستند عمره حج تمتع را بجا بیاورند. این افراد بنظر می رسیدند عرب باشند و ساکن سایر شهرهای عربستان سعودی، کویت ، قطر، یمن، پاکستان، سودان، مصر، اردن، امارات عربی متحده و عمان باشند.



تا نماز صبح در مسجدالحرام بودم. سعی کردم یک مکانی در مطاف یا همان حیاط خانه خدا پیدا کنیم و بنشینیم. نماز صبح را خواندیم، بعد از نماز صبح آقای مطلبی با موبایل سراغ خواهر زاده خود که روحانی کاروان دیگری بود، گرفت. ایشان گفت که فعلاً پشت مقام ابراهیم نشسته است. بلند شدیم و آنجا رفتیم. خواهرزاده آقای مطلبی حاج آقا موسوی بود که روحانی یک کاروان از قمی ها بود. ایشان هم چهار نفری را با خود آورده بود. با ایشان سلام و علیک کردیم و در مطاف پشت مقام ابراهیم نشستیم. ایشان ابتدا یک سری دعا خواند و سپس ذکر نیت را بلند گفت و ما تکرار کردیم. ذکر نیت این بود که « محرم می شوم برای انجام مناسک حج تمتع از حجه الاسلام واجب قربۀ الی الله » سپس باید ذکر تلبیه را خواند و ما هم تکرار کردیم. اللهم لبیک ، اللهم لبیک ، لبیک لا شریک لک لبیک، ان الحمد و نعمت لک و الملک ، لا شریک لک لبیک.

سپس از یکدیگر خدا حافظی کردیم و به هتل برگشتیم. بعد از صرف صبحانه به لابی هتل آمدیم. در اینجا نشستیم تا ساعت ۱۰ صبح که اتوبوس آمد.

دیوار عرفات

برای کاروان ما سه اتوبوس کولر دار و سر بسته تعبیه کرده بودند که خانم ها در آن نشستند و دو اتوبوس که سقف و کولر نداشت برای آقایان تهیه کرده بودند.

سوار اتوبوس شدیم. هوا گرم و نور خورشید هم آزار دهنده بود. اما وقتی اتوبوس حرکت کرد، با توجه به اینکه هوای مکه دارای رطوبت بالا و شرجی است، باد ناشی از حرکت اتوبوس باعث شد تا گرما و نور خورشید را تحمل کنیم. اتوبوس ها بطرف شمال شرقی هتل حرکت می کردند.

بعد پیمودن حدود ۲۰ کیلومتری وارد یک دشت شدیم. هر چند دور تا دور این دشت کوههای بلند قرار داشت ولی این قسمت یک دشت بزرگ بود که بر خلاف شهر مکه در آن خاک وجود داشت.



تا اینجا اتوبوس راحت حرکت می کرد ولی به تدریج حرکت اتوبوس کند شد. در این موقع ما می توانستیم اطراف خود را بهتر تماشا کنیم. در همین موقع اتوبوس در کنار یک کامیون تریلی حرکت آهسته داشت. کامیون گوسفند حمل می کرد. گوسفند های حمل شده تفاوت عمده ای با گوسفندهایی که تا کنون دیده بودم داشت. این گوسفند ها از جلو و کنار دقیقاً مانند بز بودند. هیچ تفاوتی با بز نداشت ولی پشت آن متفاوت بود. بز دارای یک دم کوتاه است ولی این حیوان یک دنبه بسیار کوچک به اندازه کف دست در پشتش آویزان شده بود. از اینجور کامیونها زیاد دیده می شد. بنظرم این گوسفندها را داشتند به کشتارگاه منی برای روز عید قربان می بردند.



دشت مسطح بود. در این دشت درخت و دیگر گیاهان وجود دارد. اتوبوس از روی یک پل بزرگ رد شد. این پل از بالای یک مسیل می گذشت. در این مسیل درخت های کوچک و بوته های مختلف وجود داشت. بعد از پیمودن ۲۰۰ متری اتوبوس ایستاد و ما پیاده شدیم. وقتی جمع شدیم، رئیس کاروان ما را بطرف چادر خودمان هدایت کرد. کف چادر گلیم انداخته بودند. چادر آقایان بنظرم ۸ متر عرض و ۱۶ متر طول داشت که در این مکان می بایست حدود ۷۰ نفر بتوانند استراحت کنند. جنس چادر هم از کتان زخیم بود.



آقا امام زمان (ع)

بعد از کمی استراحت، در چادر ساعت ۳ بعد از ظهر روز هشتم ذی الحجه از چادر خارج شدم. چادر ما کنار چادر بعثه مقام معظم رهبری بود. در کنار چادر بعثه مقام معظم رهبری چادر موسسه الاهلی لمطوفی ایرانی قرار داشت.

این چادرها کولر داشتند ولی چادر ما فاقد هر گونه کولر و دستگاه خنک کننده بود. پس از خروج از محوطه چادرها وارد یک بلوار شدم. در انتهای خیابان یک کوه به نام جبل الرحمه بود که همه داشتند بطرف آن می رفتند. بعد از پیمودن ۲ کیلومتری به جبل الرحمه رسیدم.



جبل الرحمه کوه کوچکی به ارتفاع حدود ۱۰ الی ۱۲ متر است. این کوه با کوههای دیگر فرق دارد. جنس این کوه هم متفاوت است. انگار بیست یا سی کامیون سنگ را در این مکان تخلیه کرده اند، و این کوه را درست کرده اند.

سنگ ها سیاه و هر کدام از این سنگ ها، وزنی بین ۲۰۰ کیلو گرم تا ۲ تن دارد. برای بالا رفتن از کوه پله ساخته بودند. از پایین کوه تا بالای کوه حدود ۶۵ پله وجود داشت. بالای کوه یک ستون سیمانی ساخته بودند که می گفتند این ستون یاد بود امام حسین (ع) است. قله کوه یک محوطه ۲۰ متری بود که معلوم می شد آنرا صاف کرده بودند. زائرین پس از صعود به این کوه بر سر قله آن نماز می خواندند.



دور تا دور کوه یک میدان به قطر ۳۰۰ متر بود. و بعد از این میدان، از هر طرف یک خیابان و یا یک جاده کشیده بودند. در میان خیابان ها هم چادر ها بنا کرده بودند. در میان چادرها درختان زیادی کاشته بودند. چیزی که نظرم را جلب کرد این بود که این مکان بیشتر شبیه جایی است که در آنجا

میتینگ بر گزار می کنند. و این کوه هم درست مکانی است که شخص سخنران در بالای آن قرار می گیرد و برای مردم سخنرانی می کند.

این محل را عرفات نامیده اند. عرفات هم به معنی شناخت است. شناخت هم می تواند از طریق سخنرانی انجام شود. شخصی آگاه به مسائل روز برای دیگران سخنرانی کند و مسائل و موضوعات را برای آنان بیان کند.



در این مکان بجز امام حسین (ع) کسی سخنرانی نکرده است. یک خطبه ای را به پیامبر اکرم (ص) نسبت می دهند که بعضی گفته اند این خطبه در منی انجام شده نه در عرفات. اما سخنرانی امام حسین (ع) در این مکان قطعی است. امام (ع) بعد از همین سخنرانی به کربلا می روند و شهید می شوند. به یک باره نگران شدم. چرا امت اسلامی نتوانسته امام خود را تحمل کند. چرا بعد از امام حسین (ع) در این مکان هیچ سخنرانی انجام نگرفته است. حتی امام صادق (ع) هم در این مکان سخنرانی نکرده اند. امام صادق (ع) در یکی از سفرهای حج خود، شاگرد بزرگوارش امام مالکی را به همراه داشته است. امام مالکی تمامی حرکات، سکنات و اعمال انجام شده توسط امام صادق (ع) را نوشته است. اگر امام (ع) در این مکان سخنرانی می کردند، قطعاً از دید شاگردش که فردی تیز بین و نویسنده ماهری بوده، پنهان نمی مانده است.

می گویند حضور آقا امام زمان در این مکان هر ساله قطعی است. نمی دانم چه کسانی ایشان را دیده اند و شناخته اند. اگر کسی ایشان را شناخته است. مهر بر لبانش گذاشته اند و به دیگران چیزی نمی گوید. بقیه هم او را دیده اند و شناخته اند. در این مورد بحثی ندارم.



ولی چطور می شود، مکانی که مانند: میتینگ است، سخنان امام شنیده نشود. مسائل امت اسلامی، باز گو نشود. در اینجا امام حضور داشتند، ولی عدم سخنرانی اش، انتظار ظهورش را بیشتر از هر موقعی احساس کردم.

این امت در اینجا جمع شدند، هر کدام نماینده قومی بودند. امروزه اقوام و ملل اسلامی با مشکلات بزرگی روبرو هستند. ولی کسی از مشکلات و راه حلشان چیزی نگفت. همه جمع شدند و چیزی نشنیدند. مسائل همچنان لاینحل باقی ماند، همه از همان راهی که آمده بودند رفتند.

به چادر خود برگشتم. شب را در صحرای عرفات ماندیم. صبح شد، چادر ما کنار چادر بعثه مقام معظم رهبری بود. افراد از سایر مکانها به اینجا می آمدند، وقتی چادر بعثه از جمعیت پر شد. دیواره های چادر ما را باز کردند و مستمعین به چادر ما آمدند و در کنار ما نشستند. دعای عرفه امام حسین خوانده شد و در پایان پیام مقام معظم رهبری قرائت شد.

تا غروب خورشید در اینجا بودیم. شب شد. بعد از اقامه نماز مغرب و عشا، اتوبوس آمد، تا خانم ها را به منی و آقایان را به مشعر ببرد.

مشعر الحرام

شب دهم ذالحجه اتوبوس بعد از پیمودن چند کیلومتری به یک دره رسید. دو طرف دره خیابان های پهن به مانند اتوبان قرار داشت. وسط این دره هم محلی است برای وقوف در مشعرالحرام است. بر خلاف عرفات، هوا در اینجا خنک بود. از این محل برج کنار خانه خدا و ساعت آن دیده می شد. ساعت یک برقع به ۱۰ را نشان می داد.



همه حجاج در کنار هم یک زیلو انداخته و مشغول استراحت و نماز خواندن شدند. وقوف در مشعر مخصوص آقایان است. وقوف خانم ها می تواند برای یک ساعت یا کمتر باشد. لذا خانم ها ، همانطور که سوار اتوبوس هستند، وقوف یک ساعته را انجام می دهند و به منی می روند. بر روی زیلوی خود دراز کشیدم.



ستاره های آسمان به راحتی دیده می شدند. اینجا دشتی بود که انسانها بصورت فشرده در کنار یکدیگر روی یک زیلو قرار داشتند، اصلا جای خالی وجود نداشت. هوا مهتابی بود. در ضمن چراغهای نصب شده در کنار خیابان، منطقه را روشن کرده بود.



بعضی ها هم بر روی کوه های اطراف اطراق کرده بودند. در اینجا تا اذان نماز صبح ماندیم. نماز صبح را به امامت روحانی کاروان برگزار کردیم.

بعد از آن از محل مشعر به طرف منا حرکت کردیم. این بار پیاده از مشعر بطرف منا حرکت کردیم. بعد از دو ساعت پیاده روی و عبور از بریدگی کوه وارد دره منی شدیم



وقوف در منی

روز ۱۰ ذی الحجه صبح وارد دره منی شدیم. دست چپ دره منی یک رشته کوه کوتاه هست که آنطرف کوه محله عزیزیه قرار دارد. جدیداً بر بالای این رشته کوه کوتاه، یک کشتارگاه صنعتی ساخته‌اند. در ضمن در دامنه این کوه یک خیابان هوایی احداث کرده بودند که محل رفت و آمد ترن هوایی بود. ابتدای این ترن عرفات و انتهای آن جمرات بود. در سمت راست منی کوهها بسیار بلند قرار داشت. در انتهای دره منی ، جمرات یا همان محلی که به شیطان سنگ می زنند وجود دارد. بطرف چادرهایی که در این مکان برای وقوف در منی برای ما تهیه شده بود، رفتیم. چادر های احداث شده در منی دارای سقف بلند و در آن دستگاه خنک کننده تعبیه کرده بودند.



چادری که ما در آن نشستیم حدود ۸ متر طول در ۸ متر عرض بود. بعد از راهپیمایی همه خسته و گرسنه بودند. عوامل و خدمه کاروان هم که با ما راهپیمایی کرده بودند خسته بودند. لذا برای تهیه صبحانه به کمک آنها رفتم. دو عدد کتری بزرگ برداشتم، به محلی که در آنجا آب گرم می کردند رفتم. روشن کردن هر گونه آتش در چادرها ممنوع است. چون یک بار چادرها در منی آتش گرفته است. آب گرم را در مکانی خارج از چادرها درست می کنند. در این قسمت چهار منبع بزرگ که زیر هر منبع یک اجاق گاز و بالای آن هم شیر آب گذاشته بودند، قرار داشت. آب از بالا وارد منبع می شد. پایین هر منبع یک شیر داشت که محل تخلیه آب داغ بود. کتریها را پر از آب داغ کردم. و به چادر برگشتم. در این اثنا عوامل و خدمه سفره را پهن و در آن نان و پنیر و لیوان گذاشته بودند. در این موقع یکی از عوامل کاروان ده عدد چای کیسه ای در کتری گذاشت و چای درست کرد. بعد از صرف صبحانه به اتفاق روحانی کاروان به طرف جمرات حرکت کردیم. خیابان های منتهی به جمرات بسیار شلوغ بودند.

رمی جمره و قربانی

حجاج بصورت فشرده و به آهستگی حرکت می کردند. بعد از عبور از مقابل مسجد خیف به جمرات رسیدیم. قبل از جمرات یک سری دکه مانند دکه روزنامه فروشی وجود داشت که بر روی آن نوشته بود «وکلنا توکل» و پایین آن، عکس یک گوسفند کشیده بود. در وسط عکس گوسفند نوشته بود ۴۵۰ ریال. این دکه ها نماینده کشتارگاه مستقر در منی بود. حجاج سایر کشورها مبلغ ۴۵۰ ریال به نماینده کشتارگاه تحویل می دادند و یک رسید دریافت می کردند. رسید به معنی انجام قربانی به نیابت این حاجی در کشتارگاه بود. بعد از این عمل آنها سنگ رمی جمره را انجام می دادند. بعد از رمی جمره مردان به سلمانی های بعد از جمرات می رفتند و سر خود را می تراشیدند و زنها هم مقداری از موی خود را قیچی می کردند. بعد از این حجاج می توانستند لباس احرام را از تن خود بیرون کنند و با لباس معمولی باشند. این اعمال برای حجاج سایر کشورها تا ساعت ۱۰ صبح طول می کشید و آنها برای اقامه

نماز ظهر که امسال با نماز جمعه و نماز عید فطر یکی بود به مسجد الحرام رفتند. ولی وضعیت حجاج ایرانی به شکل دیگری بود.



وارد جمرات شدم جمرات یک ساختمان به عرض ۵۰ متر و طول ۳۰۰ متر در چهار طبقه است. در این ساختمان ۳ ستون هر کدام به عنوان نماد یک شیطان، بصورت بیضی شکل و به طول ۳۳ متر احداث کرده بودند. در مقابل این ستون دیواری به ارتفاع ۱۴۰ سانتی متر ساخته بودند که بر روی این دیوار اسفنج فشره با روکش چرم روی آن چسبانده بودند.

هر گروه از حجاج برای سنگ زدن به شیطان وارد یکی از طبقات می شد. حجاج کشور اندونزی و مالزی سنگ شیطان را در طبقه چهارم و پشت بام می زدند. طبقه سوم به حجاج هندی و پاکستانی تعلق داشت. در طبقه دوم حجاج افریقایی ، رمی جمره را انجام می دادند. برای رمی جمره ما به طبقه اول این ساختمان رفتیم.



ستون اول و دوم را رها و ۷ سنگ به ستون سوم زدیم. سپس به چادرها برگشتیم. و به روحانی کاروان اطلاع دادم که سنگ ها را زده ام. او هم به رئیس کاروان تلفن زد و اسامی افرادی که رمی جمرات را انجام داده بودند، را اعلام می کرد. روحانی کاروان گفت که همین جا بنشینید تا گوسفند شما در

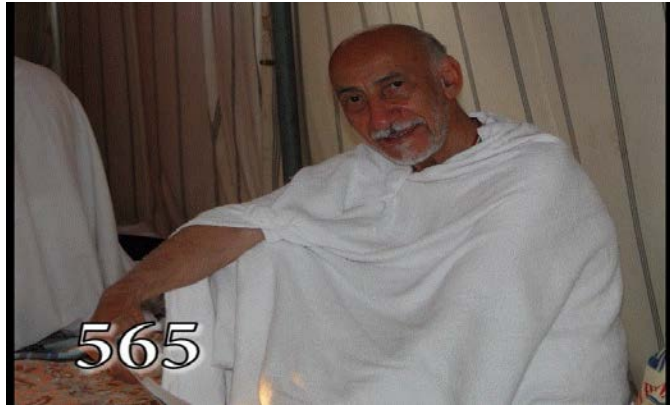
کشتارگاه و زیر نظر رئیس کاروان قربانی شود. تا ساعت ۳ بعد از ظهر در چادر منتظر ماندیم. در این ساعت به ما اعلام شد که برای همه شما قربانی انجام شده، پس بروید سرهای خود را بتراشید. تراشیدن سر، دوش گرفتن تا نزدیکی غروب طول کشید. سپس لباس معمولی به تن کردیم و نماز مغرب و عشا را در چادر اقامه کردیم.



وقوف در منی حتما باید انجام بگیرد. حجاج موظفند یا از غروب خورشید تا نیمه شب یا از نیمه شب تا اذان صبح در منی باشند.

چون خورشید غروب کرده بود، در منی ماندیم. بعد از صرف شام. حجاج هر کدام روی زیلوی خود دراز کشیدند. و برروی آن استراحت می کردند. ولی من وقتی صبح وارد چادر شدم ، زیلوی خود را پهن نکرده بودم. لذا جایی برای خوابیدن نداشتم فکر می کردم، فقط برای من جا نیست. لذا کنار درب نشستم ولی متوجه شدم که حدود ۱۰ نفر از حجاج کاروان ما جا ندارند.

یکی از افرادی که جا نداشت، دوست خوبم جناب آقای ایمانی بود. وقتی در تهران بودیم. کاروان ۱۰ جلسه توجیهی برگزار کرده بود. یکی از این جلسات هم در ماه رمضان بود که کاروان افطاری هم داد. در اولین جلسه توجیهی در تهران ناخودگاه در کنار آقای ایمانی نشستم.



این آشنایی ام باعث شد تا در جلسات بعدی هم در کنار ایشان بنشینم. حتی در جلسه افطاری هم من و آقای ایمانی در یک جا نشسته بودیم. ولی وقتی به حج آمدیم. ایشان هم اتاقی من نبود. بنظرم زمان زیارت رفتن من هم با ایشان متفاوت بود. لذا ایشان را در ایام حج خیلی کم دیده بودم. حالا که همه اعضای کاروان در یک چادر جمع شده بودند و کمبود جا هم بود. دوباره با دوست خوبم در یکجا نشستیم. با ایشان می توانستم خوب صحبت کنم. لذا صحبت با ایشان باعث شد چند ساعتی کمبود جا را احساس نکنم

حدودا ساعت ۱۰ شب شد. با همسرم تماس گرفتم. گفتم می خواهم قدری در منا بگردم. ایشان هم موافقت کرد. با ایشان به گشتن در خیابان مشغول شدیم.

در خیابان های منا عده ای خوابیده بودند. این عده همان کسانی بودند که فقط برای ایام حج عازم مکه می شوند. عرض خیابان منی سی متری می شد. در دو طرف این خیابان عده ای چادر زده بودند و نشسته بودند. جلوی آنها تعدادی از خانم های سیاه پوست بساط پهن کرده بودند، و مشغول دست فروشی بودند. لذا تنها دو یا سه متری برای رفت و آمد باقی می ماند. تا ساعت ۱۱ و نیم شب به همین ترتیب گذشت.

اعمال خانه خدا

بعد از این ساعت بسوی مسجد الحرام حرکت کردم. ساعت ۱۲ و نیم از جمرات عبور و از منی خارج شدم. ۵۰ متر جلوتر خیابان طریق مشاء بود. برای رسیدن به مسجدالحرام نزدیکترین راه همین طریق مشاء یا خیابان پیاده رو است. خیابان طریق مشاء خیلی شلوغ بود. از اتومبیل خبری نبود باید پیاده به طرف مسجدالحرام حرکت می‌کردیم. بعد از عبور از تونل ۲ کیلومتری طریق مشاء به مسجدالحرام رسیدیم. ساعت ۱ و نیم بعد از نیمه شب وارد مسجد الحرام شدیم. ابتدا هفت دور طواف خانه خدا را انجام دادم. دور خانه خدا خلوت بود. طواف خانه خدا این بار متفاوت بود. عده ای که با ما طواف می‌کردند. گاهی دعای فرج را نیز می‌خواندند. در همین حین گروهی هم دعای ندبه را زمزمه می‌کردند. زمزمه دعای ندبه توسط عرب زبانان برایم خیلی جذاب بود.

خواندن دعای ندبه توسط عرب زبانان باعث می‌شد، کلمات و حروف عربی با آهنگی حزن آمیز و بهتر تلفظ شود. این تلفظ زیبا باعث شیفتگی ام شد. در ضمن پی بردم که تا کنون تنها نبوده‌ام. بلکه سایر حجاج هم از عدم سخنرانی آقا امام زمان(ع) در عرفات نزد خداوند شکایت می‌کردند.

پس از طواف، نماز طواف اقامه شد ، سپس هفت دور صفا و مروه را طی کردیم. دوباره به مطاف برگشتیم. هفت دور طواف به نیت طواف نساء انجام دادیم. وقتی نماز طواف را خواندم. نزدیکی نماز صبح بود. صبح روز یازدهم ذی الحجه بود. همانجا نشستیم . بعد از حدود نیم ساعت نماز صبح هم به جماعت اقامه کردم. بعد از اقامه نماز صبح بطرف هتل حرکت کردیم. در این زمان هم از اتومبیل تا اتوبوس خبری نبود. پیاده از تونل ها عبور کردیم و به هتل رسیدیم. وقتی به هتل دار هادی رسیدیم حدود ساعت هشت و نیم صبح بود. بطرف اتاق حرکت کردم. درب خانه را باز کردم و روی تخت خود به خواب عمیقی فرو رفتم. وقتی بیدار شدم ساعت ۲ و نیم بعد از ظهر بود. نماز ظهر و عصر را خواندم و سپس ۲۱ سنگ برداشتم و بطرف جمرات حرکت کردم.

در روز یازدهم باید قبل از غروب خورشید به هر سه شیطان سنگ زد.



بعد از رمی جمرات به محل چادرها رفتیم، نماز مغرب و عشا را با امامت روحانی کاروان در چادراقامه کردم. چون جایی برای خوابیدن نداشتیم. دو باره در خیابانها منی گشتم، تا اینکه ساعت ۱۲ شب شد. از منی خارج و بطرف هتل حرکت کردم.

شب را در هتل خوابیدم. نماز صبح و ظهر و عصر را نیز در هتل خواندم. سپس برای زدن سنگ به شیطان در روز دوازدهم ذی الحجه به جمرات رفتیم.

وضعیت فرق کرده بود. تا قبل از این عده ای در کنار خیابان ها چادر زده بودند و سکونت داشتند، ولی در روز دوازدهم ، آنها چادرها و تمام لوازم خود را همانطوری رها کرده بودند و رفته بودند.

با اتمام اعمال حج در روز دوازدهم ، کسانی که در کنار خیابان ها زندگی می کردند. بطرف مسجد الحرام می رفتند و طواف وداع را بجا می آوردند. سپس از همانجا بطرف خانه های خود می رفتند.

صحنه جالبی بود. چادر های زیادی در کنار خیابان بود. در چادر ها مواد غذایی، آب ، لباس احرام، زیر انداز ، پتو ، چتر ، گاز پیک نیکی برای گرم کردن غذا و آب ، دمپایی و متکا وجود داشت. در نگاه اول انگار صاحبش در همین گوشه و کنار ها باشد. ولی اینطور نبود. صاحبش آنها رها کرده بود و رفته بود. از اینگونه چادرها به تعداد زیاد در کنار خیابان ها، پارکها، زمین های خالی، روی تپه ها و هر جای دیگری وجود داشت. دلیل رها شدن این وسایل هم این بود که غذای نیم خورده ، میوه ها در این چادرها متعفن شده بودند. بوی تعفن از چادرها بیرون می آمد. وقتی اینگونه بود. معلوم می شد که صاحبش دیگر به آنجا بر نمی گردد.

طواف وداع

می خواستم بعد از ظهر روز دوازدهم به خانه خدا بروم و زیارت کنم. ولی وقتی وارد خیابان شدم. کل سطح خیابان را آشغال گرفته بود. خیابان نشین ها تمامی وسایل خود را رها کرده و رفته بودند.

مأمورین جمع زباله هم با مینی لودر، آشغال ها را بر می داشتند و در کامیون ها می ریختند. سطح خیابان ها پر از غذاهای نیم خورده و سایر مواد فاسد شدنی بود. با گذشت زمان ، از این مواد بوی تعفن بلند می شد. در همین موقع احساس سوزشی شدید در گلوی خود کردم. این موضوع باعث شد تا از نیمه راه برگردم و این طواف را به روزی دیگر موکول کنم.

به هتل برگشتم. گلو و مخاط بینی خود را شستم ولی انگار موادی که وارد ریه و بینی شده بودند، نمی خواستند بیرون بیایند. سرفه های شدید داشتم.

به پزشک کاروان جناب آقای دکتر بیاناتی مراجعه کردم .

ایشان در یکی از اطاقها ساکن بود. ایشان تمامی قرص و داروهای خود را در اطراف خود چیده بود. هر دارو را در جایی گذاشته بود. ابتدا مرا معاینه کرد و یکی از کشو ها را باز کرد. یک بسته ده تایی قرص دکسترومتورفان و یک بسته قرص سفیکسیم ۲۰۰ و یک شیشه شربت سرفه دادند. وقتی ایشان را در اتاقش دیدم ، بیاد پزشکانی افتادم که در خطوط مقدم جبهه خدمت می کردند. آنها هم برای خود یک سنگری از گونی های خاک درست می کردند و داروهای خود را لابلای گونی ها و در اطراف خود جا سازی می کردند.

از دکتر، دارو ها را گرفتم. بعد از این هم دارو مصرف می کردم و هم دائم گلو و مخاط بینی را می شستم. این بیماری از نوع میکروبی بود. لذا مداوای آن بسیار مشکل بود. بیماری رهایم

نمی‌کرد. بسختی مداوا می‌شد، بطوریکه این بیماری را تا روزی که وارد تهران شدم با خود داشتم. داروهایی که دکتر به من داد تا قبل از سوار شدن به هواپیما مصرف شد. به دکتر مراجعه کردم و گفتم که داروهایم تمام شده است. دکتر هم گفت داروهای من هم تمام شده است. تمام حجاج بیمار هستند و داروها را تمام کرده اند. از ایشان سوال کردم که بعد از این من چه کنم. ایشان هم گفت: این جا را یک جوری باید تحمل کرد تا به تهران رسید. در آنجا می‌توانی همین داروها را از داروخانه بگیری و مصرف کنی تا مداوا شوی. در تهران مجبور شدم این سه دارو را دوباره تهیه و مصرف کنم.

روز سیزدهم و چهاردهم ذی الحجه را در هتل ماندم و از درون هتل، جمع کردن آشغال‌ها را نظاره می‌کردم. بعد از ظهر روز دوازدهم و صبح روز سیزدهم آنقدر آشغال در خیابانها بود که، آشغالها با مینی لودر جمع آوری و در کامیونها ریخته می‌شد.

در مدتی که در هتل بودم. اتفاقاً تلویزیون عربستان هم یک گزارش از افراد کنار خیابانی و اشغالهای آنها پخش کرد. یکی از افراد کنار خیابانی در مصاحبه خود گفت: اینجا، حمام و توالت کافی برای افراد کنار خیابانی وجود ندارد.

از کسانی که قبلاً به حج آمده بودند سوال کردم، آیا هر سال این افراد کنار خیابانی به اینجا می‌آیند؟ آنها گفتند بله هر سال وضعیت به همین منوال است. هر سال کل حجاج در اثر اشغالهایی که این افراد تولید می‌کنند بیمار می‌شوند.

چرا دولت عربستان فکری به حال این افراد نمی‌کند؟

طبق قانون دولت عربستان، کسانی می‌توانند وارد شهر مکه و مدینه شوند که یک موسسه برای آنها جا و مکان تهیه کرده باشد.

چطور شده، این همه آدم بدون جا و مکان رها شده اند؟

چرا موسسه ای که اجازه ورود به این افراد را داده جا و مکانی برای آنها تهیه نکرده است؟

این افراد حداقل باید ۶ شب و ۶ روز را در مکه باشند. یک شب در شهر مکه برای انجام عمره تمتع ، یک شب در عرفات ، یک شب در مشعر ، دو شب در منی و یک شب هم برای انجام طواف وداع در شهر مکه هستند.

پیشنهادم این است که موسسه ای که مسئول این افراد بدون جا است. جایی در عرفات را برای آنها تهیه کنند. برای آنها چادر، حمام و توالت مناسب تعبیه کند. امسال برای حمل و نقل حجاج، یک ترن هوایی از عرفات تا جمرات راه اندازی کردند. این ترن ایستگاه هایی در مشعر و منی هم داشت. اگر مسیر این ترن تا خانه خدا ادامه یابد. این افراد بعد از انجام عمره تمتع به محل خود در عرفات می روند. روز بعد که همگی در عرفات هستند. شب سوم همگی در مشعر هستند. شب چهارم و شب پنجم ، باید نیمی از شب را در منی بمانند. این افراد هم می توانند نیمی از شب یعنی از غروب آفتاب تا نیمه شب یا از نیمه شب تا اذان صبح در منی در هر جایی بمانند و برای استراحت به چادرهای خود در عرفات بروند. شب آخر هم کلیه وسایلی که لازم ندارند را در یک کیسه پلاستیکی ریخته و تحویل موسسه مسئول بدهند و از مکه خارج شوند. در ضمن این آشغالها در صحرای عرفات است. در آن صحرا کسی سکونت ندارد. لذا می توان بعد از چند روز آنها جمع آوری کرد. این عمل باعث می شود حجاج بیمار نشوند.

با این کار آشغالهای تولیدی در کیسه ها ریخته می شود و به راحتی قابل جمع آوری است و بوی متعفن آن دیگران را بیمار نمی کند.

در اینصورت از بیماری سراسری حجاج جلوگیری می شود .

بعد از ظهر روز سیزدهم، تعدادی از رفتگرها، هر کدام دو تکه چوب را بصورت تی T درست و با آن، آشغالهای بزرگ را جمع آوری و آنرا در یک کیسه پلاستیکی بزرگ می ریختند. این کیسه پلاستیک، هر کدام به قطر یک متر و ارتفاع یک متر و نیم بود.

شب که شد، کامیونها آمدند و این کیسه پلاستیک ها را جمع آوری کردند. صبح روز چهارده ام، این بار رفتگرها مشغول جاروی آشغالهای کوچک و تمیز کردن معابر بودند. تا ظهر روز چهارده ام، خیابان های اصلی تمیز شده بود، ولی خیابانهای فرعی از بعد از ظهر روز چهارده ام رفتگرها آنرا تمیز کردند.

روز پانزدهم ذی الحجه تقریباً آشغالها از سطح خیابانها جمع شده بود. اتوبوسها هم راه اندازی شد. در این روز طواف وداع را در خانه خدا انجام دادم و شب را در هتل ماندم و صبح روز شانزدهم ذی الحجه به طرف جده حرکت کردیم.

ساعت ۹ صبح به فرودگاه جده رسیدیم. در یک فضای باز که بالای آن یک چادر بزرگ مانند چادرهای صحرای منی بود نشستیم. هوا بسیار گرم بود.

حجاج معمولاً برای خروج و ورود به عربستان حتماً سه ساعتی در فرودگاه در همین قسمت باید حضور داشته باشند. آب و هوای کشور عربستان هم چندان مناسب نیست. این قسمت برای فرودگاه مهرآباد قبلاً یک چادر بود. ولی با گذشت زمان آن چادر به یک تالار بسیار بزرگ با سیستم گرمایش و سرمایش تبدیل شده است. لذا کسانی که زودتر به فرودگاه می آیند، یا کسانی که برای بدرقه و استقبال به فرودگاه می آیند در این تالار بزرگ چند ساعتی بسر می برند. اگر هوا گرم یا سرد باشد، سیستم موجود در تالار، فضای قابل تحملی برای این افراد بوجود می آورد. ولی فرودگاه جده هیچ گونه بنایی یا سیستم تهویه وجود نداشت. بنظر می رسید این چادرها برای بیست سالی باشد که در اینجا بر پا شده است.

چرا دولت عربستان که خود را خادم الحرمين و خادم حجاج می داند کاری برای این مدت انتظار حجاج انجام نداده است.



آیا دولت عربستان از اذیت و آزار حجاج به مدت ۳ الی ۴ ساعت در این فضا در موقع رفت و برگشت لذت می برد؟



آیا دولت عربستان پول کافی برای ساختن بنا ندارد؟

دلیلش هر چه باشد ، این موضوع از مدیریت ناصحیح مسئولین فرودگاه حکایت دارد. والا هزینه این بنا را به راحتی می توان از حجاج دریافت کرد و آنها را در آنجا سرگردان و اذیت نکرد.

حدود سه ساعتی در اینجا در حالت شکنجه بسر بردیم. موقعی هم که به عربستان وارد شدیم ، نیز نوشتیم که سه ساعت و نیم در همین محل بشدت عذاب کشیدیم.

بعد از صرف غذا ساعت ۱۱ صبح ما را بطرف درب ورودی فرودگاه هدایت کردند. این بار سه کاروان ۲۰۰ نفری باید مراحل اداری خروج از کشور عربستان را باهم انجام می دادند. انجام مراحل اداری سه کاروان تا ساعت ۴ بعد از ظهر طول کشید. قرار بود هواپیما راس ساعت ۱ بعد از ظهر کشور عربستان را ترک کند ولی انجام مراحل اداری سه کاروان تا ساعت ۴ بطول انجامید. هواپیما در فرودگاه حاضر بود.

هر گاه از آنها می پرسیدیم پرواز چند ساعت انجام می گیرد؟ آنها می گفتند هر موقع مراحل اداری همه افراد تمام شود و سوار هواپیما شوند، به سمت تهران حرکت می کنیم.

پرواز ما به تهران با ۳ ساعت تأخیر انجام گرفت. این هواپیما از نوع بوئینگ ۷۴۷ و متعلق به خطوط هوایی ایران ایر بود. داخل هواپیما شیک و تمیز بود. و صندلی های آن نیز نرم و راحت بود. همگی سوار هواپیما شدیم و ساعت ۷ بعد از ظهر هواپیما در تهران به زمین نشست. امیدوارم که از این سفر نامه لذت برده باشید. والسلام